

الحمد لله الذي جعل هذا الكتاب

الحمد لله الذي جعل هذا الكتاب

شبه المكنون

مع شرح فارسی شهوت

شبه المكنون

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل هذا الكتاب

الحمد لله الذي جعل هذا الكتاب

[illegible]

فخامه کتب
از سوره که در این کتاب
در این کتاب
فخامه کتب
از سوره که در این کتاب
در این کتاب

این حدیث
در کتاب
السنن
موجود است

بی علم و بصیرت محقق نمی باشد و موقوف است بر این چنین دلالت فعل بر مرادی و موقوف است بر علم
 بعلاقه که می افعل آن امر است فظا بهر است که بعد از حصول این دو علم در قول تخلف در اول
 از و ال و توجع می آید بخلاف فعل و با آنکه این عبارت خبر و آیتی است از سوره نمل که رسول صلی
 الله علیه و آله و سلم گفتن آن را مورا ند و اتیان حمد بر نبویه و جیه است از چند وجهی آنکه در کشف
 مذکور است که این تعلیم حمد و تسلیم است و دوم آنکه چنانچه مذکور شد و صلوة تمیز مطلوب است تمیز
 در چیزی که از آیات قرآنی و کلام اسمانی بود و اتم خواهد بود و سیوم آنکه عادت محدثان است
 که هنگام ادای حدیث قرآن بعضی از قرآن کنند و بعد از آن شروع در حدیث نمایند پس این
 مقتضی عمل آن سنت نبویه باشد چنانچه هر آنکه فقره مذکور شعر و مصطفی است که شهر او صاف
 سید شرافت است که مقصود از کتابی که شمایل است تحجیم آنکه چون شاخت شمایل علی افضل الصلوة
 و اسلام از کلام گفتن این را مورا شد اند ظاهرا است که در آن حمد نعم فالیه بر حضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم که شمایل فرموده درین کتاب که از آن جمله است منظور بوده باشد پس در وقت اراده در آن
 شمایل که بعضی از آن نه است که حمد و مقابل آن بوده ذکر آن مناسب است و هر او بعباده و موصوفه صفا
 بقول مقابل انبیاست بقول این عباس اصحاب محمد و بقول کلایه است آنحضرت صلی الله علیه و سلم و
 بقول بعضی دیگر هم بهر مناسبت پس آنکه بعضی فضلا تفسیر اول بابا که ترغیب آن نسبت داده و نیکنام شده
 بنا بر آن تفسیر که غیر از بابا و انبیا و غیر سبجه عموم لفظ بر مصنف ایراد کرده اند که لازم می آید استقلال
 تسلیم آنکه عبات امام نوک و در او کار شعر بمنم نیست بعضی فضلا در جواب این ایراد گفته که در غیر
 موجب استقلال غیر تسلیم نیست پوشیده نیست که مراد از عدم استقلال تبعیت و زکریاست و این بر
 سلام که ذکر انبیا بعد از ذکر انبیا باشد خواه و کر لفظ علم بود یا غیر و چون مذکور در مقام تفسیر است
 بر انبیا و غیر انبیا پس همه متعلق باشند و هر دو جواب که منع او منسوب است انبیا و صحابه و اهل بیت
 الحزین از جمله فقها بنا فعیه است دلیل بر منم است که سلام بمعنی صلوة است و دیگران بر آن نیستند
 نیز شاید که بر آن نباشد و بدانکه مصنف در جامع خود حدیث آورده که کل خطه للیر فی اقصاه که لید
 الخیر و بنا برین اتیان تشهد از او مرست و این خطبه از آن عاریست و توان گفت که مراد از خطبه
 مخصوصه است که کتابی است از فتنه کبار سلف و اقم نیست بعضی فضلا گفته اند که مراد از تشهد حمد
 و صلوة است و بنا بر آن خط سلف از آن عاریست و بعد ازین سخن بر مصلحت سبب مخفی نخواهد بود و قال
 الشیخ شیخ و هر فن سبب عرف کسی است که پیر و او شیخ باشد و سبب آنکه سن او با این بجا و پنهان

باشد و این نمی است که در آن تمام حدیث تحسین است و غیر این سن نزد این خلایق خلاف تحسین است
لیکن تحقیق امر است که مراد متلع او بر نیست که محتاج الیه باشد کما فی حدیث شیخ ابن حجر گفته که حافظ در دعوت
محدثان کسی است که شهرت یافته باشد بطبیعت وافر گرفتن از افواه رجال معترفین به شیخ طوفاً
و مراتب ایشان در هر باب بر تبه رسد که ازین امور آنچه آن استحضار دارد و در حدیث شیخ
نباشد و با وجودین متون بسیار محفوظ باشد و ما برین ظاهر باشد آنچه بعضی فضلا و غیر حفاظ آورده اند
که حافظ کسی است که عالم باشد بصدر حدیث با سند و طریق و تفریع صادق می آید بر کسی که معرفت امور کثوره
ندیده باشد و توصیف نزدی خود را با این وصف که او جبلاً عتاد است شناسند و بعضی شارحان گفته اند
که ظاهر شیخ ناقلان را و این است غالب نیست که شرحی قال العبد فی حقیقت باشد و نشان سخن این بعض
است که تو هم کرده اند که ترکیب منطوق منسوخ است و حال آنکه چنین نیست بلکه بر وجه تخریج منسوخ است و در تمام
نشر علم که عرض شد پیش آنکه از او اندکند و دفع چیز که موجب عراض از اخذ باشد تحسین است ابو علی علیه السلام
ابن عیسی بن زید بن سوره بن سکن لیکن بنا بر شهرت سوره عیسی را با و منسوب است اندک از حدیث و حفظ
که محمد بن عیسی بن زید بن سوره بن سکن لیکن بنا بر شهرت سوره عیسی را با و منسوب است اندک از حدیث و حفظ
نزدی سه وجه جایز است یکی که تسویم دوم ضم هر دو و سوم فتح تا و کسر سیم و ابو عیسی نزدی از ملازم محمد
بنجاریست و در بعضی شیوخ شریک است با او گویند اگر بوده بعضی فضلا گفته اند که این منافای نیست
که در کشف نقل کرده که درین است آنکه نبوده غیر فتاده بر عامه مخفی نیست که آنکه مجتبی علمول العین کرده
و بعضی که را و زاده آمده و مراد صاحب کشف حقی اول است آنکه چون نزدی لازم نیست که آن معنی باشد که
ماتانی لازم آید نزدی التصانیف حدیث بسیار است و صحیحی حسن است از روی ترتیب و کار
آن که سرست و وفات او در حدود سیزدهم یا هجدهم است و بیست و هفتاد و نه سال از هجرت نبویه بود و رحمه الله
باب ما جاء فی خلق رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی این بابی شریف است که آمده در بیان
و بیست رسول الله علیه و سلم و خلق بقیه و ضم در اصل صدر است معنی اندازه کردن لیکن استعمال فتح مخصوص
بصورت که در آن بصورت و استعمال فتح در طبیعت سیرت که از مذکرات بصیرت حدنا و
بعضی و بیست اخبرنا و است و ظاهر از لفظ حدنا بطبیعه متکلم غیر نیست که در تمام حدیث دیگری شریک
بوده باشد چه استعمال صغیر در واحد بهیچ تعظیم نادر است و استعمال حدنا و حدیثی و سمعت در سماع لفظ
از شیخ شایع است و اخیراً و اخیراً در خواندن بیشتر لیکن بحقیقت فرقی نیست و خلاف است
برالسنة مختلف در نه برابر است ابو جعفر و ثقیف بن سعید گفت راوی حدیث کرده و را را را را

و در این کتاب که در این کتابخانه است

[illegible]

الشجر هوى وانك شغى دست هر چو ملو است که در و می باشد ان نعت حق حقیقه فوق والا
 فاما بعد و شجرة اذ نبت اذ اذ هو و قوله اگر قبول کردی هوی او که فرق شود آن را و فرق شد
 و در آن حین گذشتی هوی او از زمره گوش و وقت تو فیرینه او اگر در آن و اگر قبول فرق کردی بگشتی
 هوی او از زمری گوش از هک الوان رنگ و سفید بود و روشن و طالع الحی این بود و ناله و پیشانی آج
 الحی این بود و بار یک بر مقوس با طول سواغ نمی خور قون میان ابر و آن حضرت فرمود که بتال
 ظاهر شد بدین معنی که در الغضب حیوان بر دامن کی بود که غضب محرک آن می بود و آفتی العریان
 بود و بدین معنی که آن حضرت را نوری بود که بر آید بود و در آن بحسبه من کلمه یا صلی الله علیه و آله
 می نپردشت که تامل میکرد و او را شتم و شتم بلندی استخوان بی ابرو هوی ابر او مقصود است که مبتدیه
 آن حضرت بسیار بود و بلکه حیوان بود که بتال ظاهر شد و راول نظر بدین تال فابران نور بالا برینی هموار
 نموده و بلند می ظاهر شد کت الکلیه انبوه لحدید بود و سه ک الحیدین همواره بود و خسار بار او بعینه
 فسل کت بر انده بود و صلیع الفیه بزرگ هن بود و مقلم که کستان میان دندان مبارک ایشان
 کشاوی بود و در مطلق دندان است یا دندان پیش و قی المکسریه خط هوی سینه باریک شده بود
 با نایف کان عبق حیدر منیه فی هک الوان الفیه کویا که گردن آن حضرت سرور صوتی بود و صفا
 فقره معتدل الخلق معتدل بود و صورت ظاهر آن حضرت مقصود و زینت اعضا است با د و متمسک
 بر گوشت بود و محکم نه است گوشت سوا و البطن و الصدر برابر بود و شکم و سینه آن سرور یکی از دیگر
 بلند تر بود و عرض الصدر سینه مبارک ایشان کشاده بود و بعد ما بین المنکین فراح بود و باند
 و دوش او ضخیم الکره ادیس بزرگ بود و سر استخوان او مراد بود و نگاه است انوار المنکین روشن بود
 بدن مبارک او آنچه بجا نه پوشیده نبود و موصوف ما بین الکلیه و الشیء بین عکس الخط وصل کرده
 شده بود و میان لب او و ناف هوی که جاری بود و محو خط لبه بقیه لام گوی سینه است عاری الذلین
 و البطن و ماسوخ لک بر سینه بود و پستان شکم او از آنچه غیر است اشهر الکره عین المنکین
 و اعالی الصدر هوی بسیار بود و در دستها و دوش او بلند می سینه آن حضرت طویل الزندین و راز بود
 سر و دوش و نگاه فراح از کف ریح الکلیه فراح کف بود و این دلیل جو دست کشن الکفین و
 الکفین غلیظ بود و هر دو کف او بر دو قدم او سائل الکلیه اف انشان آن حضرت او را و
 بود و او قال سائل الکلیه این شک را و است یعنی انشان او بلند بود و بعلت چسبیده بود و جفا

در و می باشد ان نعت حق حقیقه فوق والا
 فاما بعد و شجرة اذ نبت اذ اذ هو و قوله اگر قبول کردی هوی او که فرق شود آن را و فرق شد
 و در آن حین گذشتی هوی او از زمره گوش و وقت تو فیرینه او اگر در آن و اگر قبول فرق کردی بگشتی
 هوی او از زمری گوش از هک الوان رنگ و سفید بود و روشن و طالع الحی این بود و ناله و پیشانی آج
 الحی این بود و بار یک بر مقوس با طول سواغ نمی خور قون میان ابر و آن حضرت فرمود که بتال
 ظاهر شد بدین معنی که در الغضب حیوان بر دامن کی بود که غضب محرک آن می بود و آفتی العریان
 بود و بدین معنی که آن حضرت را نوری بود که بر آید بود و در آن بحسبه من کلمه یا صلی الله علیه و آله
 می نپردشت که تامل میکرد و او را شتم و شتم بلندی استخوان بی ابرو هوی ابر او مقصود است که مبتدیه
 آن حضرت بسیار بود و بلکه حیوان بود که بتال ظاهر شد و راول نظر بدین تال فابران نور بالا برینی هموار
 نموده و بلند می ظاهر شد کت الکلیه انبوه لحدید بود و سه ک الحیدین همواره بود و خسار بار او بعینه
 فسل کت بر انده بود و صلیع الفیه بزرگ هن بود و مقلم که کستان میان دندان مبارک ایشان
 کشاوی بود و در مطلق دندان است یا دندان پیش و قی المکسریه خط هوی سینه باریک شده بود
 با نایف کان عبق حیدر منیه فی هک الوان الفیه کویا که گردن آن حضرت سرور صوتی بود و صفا
 فقره معتدل الخلق معتدل بود و صورت ظاهر آن حضرت مقصود و زینت اعضا است با د و متمسک
 بر گوشت بود و محکم نه است گوشت سوا و البطن و الصدر برابر بود و شکم و سینه آن سرور یکی از دیگر
 بلند تر بود و عرض الصدر سینه مبارک ایشان کشاده بود و بعد ما بین المنکین فراح بود و باند
 و دوش او ضخیم الکره ادیس بزرگ بود و سر استخوان او مراد بود و نگاه است انوار المنکین روشن بود
 بدن مبارک او آنچه بجا نه پوشیده نبود و موصوف ما بین الکلیه و الشیء بین عکس الخط وصل کرده
 شده بود و میان لب او و ناف هوی که جاری بود و محو خط لبه بقیه لام گوی سینه است عاری الذلین
 و البطن و ماسوخ لک بر سینه بود و پستان شکم او از آنچه غیر است اشهر الکره عین المنکین
 و اعالی الصدر هوی بسیار بود و در دستها و دوش او بلند می سینه آن حضرت طویل الزندین و راز بود
 سر و دوش و نگاه فراح از کف ریح الکلیه فراح کف بود و این دلیل جو دست کشن الکفین و
 الکفین غلیظ بود و هر دو کف او بر دو قدم او سائل الکلیه اف انشان آن حضرت او را و
 بود و او قال سائل الکلیه این شک را و است یعنی انشان او بلند بود و بعلت چسبیده بود و جفا

در و می باشد ان نعت حق حقیقه فوق والا
 فاما بعد و شجرة اذ نبت اذ اذ هو و قوله اگر قبول کردی هوی او که فرق شود آن را و فرق شد
 و در آن حین گذشتی هوی او از زمره گوش و وقت تو فیرینه او اگر در آن و اگر قبول فرق کردی بگشتی
 هوی او از زمری گوش از هک الوان رنگ و سفید بود و روشن و طالع الحی این بود و ناله و پیشانی آج
 الحی این بود و بار یک بر مقوس با طول سواغ نمی خور قون میان ابر و آن حضرت فرمود که بتال
 ظاهر شد بدین معنی که در الغضب حیوان بر دامن کی بود که غضب محرک آن می بود و آفتی العریان
 بود و بدین معنی که آن حضرت را نوری بود که بر آید بود و در آن بحسبه من کلمه یا صلی الله علیه و آله
 می نپردشت که تامل میکرد و او را شتم و شتم بلندی استخوان بی ابرو هوی ابر او مقصود است که مبتدیه
 آن حضرت بسیار بود و بلکه حیوان بود که بتال ظاهر شد و راول نظر بدین تال فابران نور بالا برینی هموار
 نموده و بلند می ظاهر شد کت الکلیه انبوه لحدید بود و سه ک الحیدین همواره بود و خسار بار او بعینه
 فسل کت بر انده بود و صلیع الفیه بزرگ هن بود و مقلم که کستان میان دندان مبارک ایشان
 کشاوی بود و در مطلق دندان است یا دندان پیش و قی المکسریه خط هوی سینه باریک شده بود
 با نایف کان عبق حیدر منیه فی هک الوان الفیه کویا که گردن آن حضرت سرور صوتی بود و صفا
 فقره معتدل الخلق معتدل بود و صورت ظاهر آن حضرت مقصود و زینت اعضا است با د و متمسک
 بر گوشت بود و محکم نه است گوشت سوا و البطن و الصدر برابر بود و شکم و سینه آن سرور یکی از دیگر
 بلند تر بود و عرض الصدر سینه مبارک ایشان کشاده بود و بعد ما بین المنکین فراح بود و باند
 و دوش او ضخیم الکره ادیس بزرگ بود و سر استخوان او مراد بود و نگاه است انوار المنکین روشن بود
 بدن مبارک او آنچه بجا نه پوشیده نبود و موصوف ما بین الکلیه و الشیء بین عکس الخط وصل کرده
 شده بود و میان لب او و ناف هوی که جاری بود و محو خط لبه بقیه لام گوی سینه است عاری الذلین
 و البطن و ماسوخ لک بر سینه بود و پستان شکم او از آنچه غیر است اشهر الکره عین المنکین
 و اعالی الصدر هوی بسیار بود و در دستها و دوش او بلند می سینه آن حضرت طویل الزندین و راز بود
 سر و دوش و نگاه فراح از کف ریح الکلیه فراح کف بود و این دلیل جو دست کشن الکفین و
 الکفین غلیظ بود و هر دو کف او بر دو قدم او سائل الکلیه اف انشان آن حضرت او را و
 بود و او قال سائل الکلیه این شک را و است یعنی انشان او بلند بود و بعلت چسبیده بود و جفا

الاخصمين رآه بود و از زمین آنچنان بای که زمین نشیند یعنی آن موضع از کف ای ای حضرت بود
 زمین متصل بود و مسیح القدرین یدق عنهما الماء یعنی هر دو قدم آنحضرت نرم و بهلر بود و در
 شکاف شکستگ نمود و آب چون آن بر سید روان میشد و زو و میگذاشت از جهت سلامت زمی ادا
 ذاک ذاک قلعا چون راس شدی قدین و از زمین راس شدی در حالتی که بر سیدی ای را از جا
 براند یعنی بر دشتن بای از زمین بر روی بقوت و گام را زو و بکنایه وی و قلع یعنی کندن بهر
 از بهر آمد مخطوطا و میثقی هوکام می نهاده و میرفت با رام و وقار و میل به پیش روی
 میکرد و در یح المشیه اذ امشی کانتا خطا من صیب فراخ گام بود و گامیکه میرفت چنان بود
 که فرو می آید و از بهر سبب و اذ الفت الفت جمع بود و وقتی که الفت بجای می کردی نتیجه
 الفت رفتی خافض الکلیف و از آنجهت چشم بود و وقتی که بچشم نظر نمیکرد و نشان را بر چال
 ظاهر فعال باحوال طرح بود و مراد از طرف چشم است نظره الی الارض المول من نظره الی السماء
 نظره بر زمین بیشتر بود از نظره آسمان چنانکه نظره الی الارض بیشتر بود و نوشته شد که زمین بود
 که نوشته است از چشم که بجانب گوش است و این نظر در غیر زمان محال بود و میگوید که میرزا
 بخود را بعینه انقلب ایشان برادر میرفت و بعد از من لقی بالسلام و پیش رفت و سلام است
 بهر کسی که ملاقی میشد باز مسلمانان سلام کردند و عن جابر بن سمره رضي الله عنه يقول مروی
 که از جابر بن سمره که میگفت کان رسول الله صلى الله عليه وسلم فليكن القيم بود و رسول خدا
 كشاده و در آن ولایت میکند که اهل شجاعت شهر است اشكر العین سرخی بود و در میان چشم او
 مشهور العقب که گوشت بود و بی گاه و عن جابر بن سمره رضي الله عنه قال مروی است از جابر
 گفت لک رسول الله صلى الله عليه وسلم في ليلة افعليان دیدم رسول خدا را و در شبی روشن
 میبایستی که حله خمره و بر او بود و سرخ و بعضی میگویند که آنکه آنحضرت آن راهب خن
 پوشیده بود و جعلت انظر اليه و الی القبر و عمر که روم و آنکه نظر میکرد بهش بر پیل و وام
 بسوی او و سوی قبر که حسن احسن من القبر و الله که او را زمین نیکوتر است از قبر عن

هم نانی خواهر الیومین علی بن گفت آمد خبر خدا را بلکه یک مدعی این سید
یهود و یعل سلمان شد بر او و مراد را چهار گیسو و اتفاق شابل حدیث را که آنحضرت چهار بار یک
عمر رضی الله عنه بود و یکی قدوم عمره بقضا و دوم قدوم فتح که بیوم قدوم جبرانه و چهارم
خدا صلعم مملکت بخانه و بعضی جا حدیث است بر آنکه این قدوم که بی بی امهانی روایت کرده و دوم
عامها و آنکه شاهراف و عزاد و هجرت عن النبی رحمة الله علیه ان تنعش رسول الله صلی الله علیه و آله
رسول کان الی انصاف از نیکه مرویست از انس که بپرتیکه موسی رسول خدا بود و که بر سیدنا
نصف دو گوش او عن بن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان
یسئل لثغره مرویست از ابن عباس که بپرتیکه رسول خدا بود که فروخته موسی خود را ز جوالی سر
آنکه از او قسم سازند و کان آنکه بپرتیکه رسول خدا بود که فروخته موسی سر را و فروخته
کرد و مراد از فروخته و قسم ساخته موسی است که از جانب راست و چپ و کان اهل
الکتاب یسئلون دوسمهم و بود در این کتاب که ایشان فرمودی بپرتیکه موسی سر خود را و کان آنکه
مواظقه اهل الکتاب فیما لم یؤمروا به لیس و بود و در سوره که دوست میداشت موافقت
در چیزی که ما مریزیده آنحضرت بپرتیکه آنحضرت بر خود واجب نمیداشتند از آن بود که شریک سابقه
جهت تحریف تبدیل معاونت بوده و محبت با بر ختمال فقوم بر طبق آن بوده که فیالم یوم قرین است بر آنکه
عمل شریعت اقبل از امورالت و منبیهات که گویند مراد از الم یوم مرتبه و ایات است و آنحضرت
دوست میداشت که اجتهاد و موافق شریع سالف باشد فتم فرق رسول الله صلعم که بعد از آن
رسول خدا فرق کرده یعنی و شش ساخته موسی سر را جهت آنکه وحی نازل شد لیکن آن بر سبیل مذله بود
نه وجوب بر آنکه کشیری از صاحبان میکردند عن امتهانی یعنی الله عنها قال قلت لرسول
الله صلعم اذ صفا آنکه آنحضرت مرویست از امهانی که گفت و دیدم رسول خدا را صاحب چهار گیسو یعنی دیدم
و آنحال که چهار گیسو داشت باب ملاحه فی ترجمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابن عباس
حدیثی است که آمده در شانه زدن و تنظیف و تحمیل موسی رسول خدا عن عائشه رضی الله عنها
قال قلت لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و انکاح ایض مرویست از عائشه که گفت
بودم من که شانه میکردم موسی سر مبارک رسول خدا را و رحالی که حایض بودم و این معنی مال است
طهارت در شانه او و سایر بدن و همچنین استعمال کردن حایض و طبعیم و مجنون و غیره آورده اند که
در حیوانات غیر آدمی کمتر و زخم گوش و خفاش را نیز حیض شده باشد عن انس بن مالک رضی الله عنه

اینجا در حدیث آمده که آنحضرت
چهار بار یک عمر رضی الله عنه
بود و یکی قدوم عمره بقضا و دوم
قدوم فتح که بیوم قدوم جبرانه و
چهارم خدا صلعم مملکت بخانه
و بعضی جا حدیث است بر آنکه این
قدوم که بی بی امهانی روایت کرده
و دوم عامها و آنکه شاهراف و
عزاد و هجرت عن النبی رحمة الله
علیه ان تنعش رسول الله صلی الله
علیه و آله رسول کان الی انصاف
از نیکه مرویست از انس که
بپرتیکه موسی رسول خدا بود و
که بر سیدنا نصف دو گوش او
عن بن عباس رضی الله عنهما ان
رسول الله صلی الله علیه و آله و
سلم کان یسئل لثغره مرویست
از ابن عباس که بپرتیکه رسول
خدا بود که فروخته موسی خود را
ز جوالی سر آنکه از او قسم سازند
و کان آنکه بپرتیکه رسول خدا
بود که فروخته موسی سر را و
فروخته کرد و مراد از فروخته و
قسم ساخته موسی است که از جانب
راست و چپ و کان اهل الکتاب
یسئلون دوسمهم و بود در این
کتاب که ایشان فرمودی بپرتیکه
موسی سر خود را و کان آنکه
مواظقه اهل الکتاب فیما لم
یؤمروا به لیس و بود و در سوره
که دوست میداشت موافقت در
چیزی که ما مریزیده آنحضرت
بپرتیکه آنحضرت بر خود واجب
نمیداشتند از آن بود که شریک
سابقه جهت تحریف تبدیل
معاونت بوده و محبت با بر
ختمال فقوم بر طبق آن بوده
که فیالم یوم قرین است بر آنکه
عمل شریعت اقبل از امورالت
و منبیهات که گویند مراد از الم
یوم مرتبه و ایات است و آنحضرت
دوست میداشت که اجتهاد و موافق
شریع سالف باشد فتم فرق
رسول الله صلعم که بعد از آن
رسول خدا فرق کرده یعنی و شش
ساخته موسی سر را جهت آنکه
وحی نازل شد لیکن آن بر سبیل
مذله بود نه وجوب بر آنکه کشیری
از صاحبان میکردند عن امتهانی
یعنی الله عنها قال قلت
لرسول الله صلعم اذ صفا آنکه
آنحضرت مرویست از امهانی که
گفت و دیدم رسول خدا را صاحب
چهار گیسو یعنی دیدم و آنحال
که چهار گیسو داشت باب ملاحه
فی ترجمان رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم ابن عباس حدیثی
است که آمده در شانه زدن و
تنظیف و تحمیل موسی رسول خدا
عن عائشه رضی الله عنها قال
قلت لرسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم و انکاح ایض مرویست
از عائشه که گفت بودم من که
شانه میکردم موسی سر مبارک
رسول خدا را و رحالی که حایض
بودم و این معنی مال است طهارت
در شانه او و سایر بدن و
همچنین استعمال کردن حایض و
طبعیم و مجنون و غیره آورده
اند که در حیوانات غیر آدمی
کمتر و زخم گوش و خفاش را نیز
حیض شده باشد عن انس بن مالک
رضی الله عنه

ویده نمیشد از وسفید کاذاکم یذهن رای منته و چون روغن بیکر و سمر بارک خود را وید
 میشت از وسفیدی عن ابن عمر رضی الله عنهما قال انما كان شنب رسول الله صلى الله
 علیه وسلم نحو اربعين شجرة بيضاء مرويت از ابن عمر که گفت جز این نیست که بوی
 موی بنمبر نزدیک است موی سفید یعنی موی رسیده و حدیث این که چهارده موی سفید بود
 باین کرده اند که زیاده از چهارده در تحت شمار اند و زیاده اگر چه در آن وقت موجود بود و در
 تحت شمار این عمر در آمده باشد اتمام وظایا و در طلب قوف بر آن عن ابن عباس قال
 قال ابو جحرفه یا رسول الله قل شنبت مرويت از ابن عباس که گفت گفت ابو جحرفه یحیی
 السعدي ای بنمبر خدا تحقیق ظاهر شد در نوازش شنب آن موی سفید است قال صلى الله علیه وسلم
 شنبت بی سوده هود و القاف و الم سلاک و عجم بیضاء لون و اذا الشمس کورت
 گفت بنمبر هشتاد و سه مرتبه از اول این سور تا نکره زیرا که بدستی درین احوال قیامت احوال محذور و قیامت
 امر به تقاضا و غیر آن مذکور است و این امور مذکور موجب اند خوف و خزن و و اعم غم و فکر را
 و این موجب است اثر گیری موی سفید را عن ابی جحرفه قال قال النبی صلی الله علیه و آله انک
 قل شنبت قال شنبت بی هود و الکاف و الم سلاک مرويت از ابی جحرفه که گفت گفت بنمبر هشتاد و سه مرتبه
 ویدیم ما از تحقیق اثر گیری موی سفید و موی سیاه از اول سور تا نکره زیرا که بدستی درین احوال قیامت احوال محذور و قیامت
 غمزه ها محابره را با آنکه از آیت سور مذکور متاثر شوند و در مقام خوف و خشیت بنمبر عن ابی جحرفه
 الشنبی نیم الزکات قال انک الشنبی صلی الله علیه و آله و عجم بیضاء لون مرويت از ابی
 رسته که گفت آدم من بلاست بنمبر از حال باین بود پس من قال فاريت که گفت او رسته پس نمود
 شد آنحضرت را فقلت لک اذیت هکذا بنی الله پس گفتم از زمان که مشاهد آنحضرت موجب قبول
 مرشد و جان جهان را برای آن سرور کاینات دلیل نبوت گشت این بنمبر خدایت و علیه قول آنحضرت
 و حال آنکه بر آنحضرت بود و جامه سبز و مر او از او رور و او شسته اند و لکه شعر قد علاه الفقیه
 و بود مر او را موی تحقیق بر آمده بود او را سفید و شنبه اخضر و سفیدی او مال سبزی این سرخی است
 که بر سفید مقدم باشد عن یونس بن حریب قال فیل الحار بن سمره هل کان فی رأس
 رسول الله صلى الله علیه وسلم شنب مرويت از سماک که گفت که گفته شد مر جابر را بنی سید
 شد از او که آیا بود او در سمر بارک موی سفید قال کم یکن فی رأس رسول الله صلى الله علیه
 و سلم شنب گفت جابر که نبود در سمر بارک بنمبر موی سفید الا شعر کک فی مفرق رأسه

حدوث و موانع زمانه قال فامليت له عليك ثم اخرجت كما بي فقرات عليك
محمد بن فضل بن ابي اكرم و علمي خواندم بر او پس بيرون آوردم كتاب خود را پس خواندم بابر
ديگر از كتاب خود بر وي و بر وي همي حكايت شمرست بر كمال التهامي سلف در علم حديث و
استفاده علم ديني حد و مبالغه تمام بايد نمود و در تاييد اين حديث چراكه در تاييدات است
عن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه و آله اذا سجد قال سبحان الله
باسمه عمامة او قميصا او رداء مرويت از ابي سعيد خدري كه گفت بود و غير خدا
كه تازه كه و سجد جامه سجد يا سجد از اين اسم او نموده و تبار بودي خواه پير من و بار و ارتم و قول
اللهم لك الحمد كما لك من قبلك اسالك خيره و خير ما صنع لك و اعوذ بك من
شده و شر ما صنع لك پس گفت اينكه خدا يا حمد خاصيت چنانچه پوشانيدى تو بمن انجا بيه
در خود استم از تو اين خير آنچه خلق آن در بي نيت مثل حضور و راكن عبادت و مجالس طاعت
بنايه ميسر متو از شر اين شر اين چي خلق آن در بي نيت مثل حصول خيال و كبر و افتخار عن
السنن ابن مالك رضي الله عنه قال كان احب الثياب الى رسول الله صلى الله عليه و آله البخره
مرويت از انس كه گفت بود و در ترين جامه باسوي غمخدا كه مي پوشيد آن جامه را و آن بخره
و صبر در وياني است كه مخطوط مي باشد عن ابي جعفر قال رايت النبي صلى الله عليه و آله
وسلم عليه حله حرا او مرويت از ابي جعفر كه گفت و ديدم من غمخدا را در آن حال بود
جامه سرخ مخطوط گاغي انظر الى برنوسا في جنباني كه بدست من نظر ميكردم و ميگويد
دو ساق او قال سفيان اذا كان حبره گفت سفيان كه مي از راه حديث است كه ان كنم
كه و ديد با عبد ابي جعفر ان جامه صبره عن ابي جعفر عايب قال رايت كذا من الناس
احسن مرويت كه گفت و ديدم من هر كمي را از ارميان نيكوتر في حله حرا او مرويت
الله صلى الله عليه و آله كانت تحت ثوب من مئبديه و جامه سرخ از غمخدا بدست
كه قصه است كه بود موسى سر او را بر سر سجد و بر او مرويت از ابي جعفر قال رايت النبي صلى الله عليه و آله
الله عليه وسلم و عليه بردان اخضر ان مرويت از ابي ربه كه گفت و ديدم غمخدا را
در آن حال كه بر او بود و دو جامه سبز را و دو جامه را و او از است عن قبله بنت خنصره
قالت رايت النبي صلى الله عليه و آله و آله اسما ان مئبدين كانتا نوعان وقد نفقتا في

محدثي شاه محمد بن فضل بن ابي اكرم و علمي خواندم بر او پس بيرون آوردم كتاب خود را پس خواندم بابر ديگر از كتاب خود بر وي و بر وي همي حكايت شمرست بر كمال التهامي سلف در علم حديث و استفاده علم ديني حد و مبالغه تمام بايد نمود و در تاييد اين حديث چراكه در تاييدات است عن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه و آله اذا سجد قال سبحان الله باسمه عمامة او قميصا او رداء مرويت از ابي سعيد خدري كه گفت بود و غير خدا كه تازه كه و سجد جامه سجد يا سجد از اين اسم او نموده و تبار بودي خواه پير من و بار و ارتم و قول اللهم لك الحمد كما لك من قبلك اسالك خيره و خير ما صنع لك و اعوذ بك من شده و شر ما صنع لك پس گفت اينكه خدا يا حمد خاصيت چنانچه پوشانيدى تو بمن انجا بيه در خود استم از تو اين خير آنچه خلق آن در بي نيت مثل حضور و راكن عبادت و مجالس طاعت بنايه ميسر متو از شر اين شر اين چي خلق آن در بي نيت مثل حصول خيال و كبر و افتخار عن السنن ابن مالك رضي الله عنه قال كان احب الثياب الى رسول الله صلى الله عليه و آله البخره مرويت از انس كه گفت بود و در ترين جامه باسوي غمخدا كه مي پوشيد آن جامه را و آن بخره و صبر در وياني است كه مخطوط مي باشد عن ابي جعفر قال رايت النبي صلى الله عليه و آله و سلم عليه حله حرا او مرويت از ابي جعفر كه گفت و ديدم من غمخدا را در آن حال بود جامه سرخ مخطوط گاغي انظر الى برنوسا في جنباني كه بدست من نظر ميكردم و ميگويد دو ساق او قال سفيان اذا كان حبره گفت سفيان كه مي از راه حديث است كه ان كنم كه و ديد با عبد ابي جعفر ان جامه صبره عن ابي جعفر عايب قال رايت كذا من الناس احسن مرويت كه گفت و ديدم من هر كمي را از ارميان نيكوتر في حله حرا او مرويت الله صلى الله عليه و آله كانت تحت ثوب من مئبديه و جامه سرخ از غمخدا بدست كه قصه است كه بود موسى سر او را بر سر سجد و بر او مرويت از ابي جعفر قال رايت النبي صلى الله عليه و آله الله عليه وسلم و عليه بردان اخضر ان مرويت از ابي ربه كه گفت و ديدم غمخدا را در آن حال كه بر او بود و دو جامه سبز را و دو جامه را و او از است عن قبله بنت خنصره قالت رايت النبي صلى الله عليه و آله و آله اسما ان مئبدين كانتا نوعان وقد نفقتا في

عنه و آله و سلم و عليه بردان اخضر ان مرويت از ابي ربه كه گفت و ديدم غمخدا را در آن حال كه بر او بود و دو جامه سبز را و دو جامه را و او از است عن قبله بنت خنصره قالت رايت النبي صلى الله عليه و آله و آله اسما ان مئبدين كانتا نوعان وقد نفقتا في

از ان باند و از عصبه و سجد و سجد كه در راه از لباس نرم است كه جامه را كه كند بعد از ايقان از بخره است اما آنچه از بخره است باشد مثل سياه و غير آن مثل رخت نهي نيت است يا سخن نهي سسته ۱۲ مشغول

[illegible]

فَكَانَ مَالِكٌ سَأَلَ رَجُلًا

یک نعل یعنی در یک یا نعل و پای دیگر برهنه دارد و عن ابی هریره رَضِیَ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
 قَالَ إِذَا شَعَلَ أَحَدُكُمْ فَلْيَسُدَّ بِالْيَمِينِ مَرُوسَةً أَوْ بِيَمِينِهِ يَمِينُهُ أَوْ بِيَمِينِهِ يَمِينُهُ
 چون پوشند نعل یکی از شما بر پای راست یا چپ است که فَاذْأَنْعَ فَلْيَسُدَّ بِالْيَمِينِ وَجَوْنِ
 بیرون کشد پس گویند آن یابی چپ فلنکون الیمینی اَوْ لَهَا مَا نَعْلُ وَآخِرُهُمَا نَعْلُ بَسْ
 باش پای ستاول آن دو یک در آن حال نمی پوشیده شود و آخر دو در آن حال کشیده شود و عن ابی هریره
 رَضِیَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یَخْرُجُ فِی تَرَجٍّ لَهُ
 وَتَنْعَلُهُ وَطَعُودُهُ مَرُوسَةٌ زَعَانَةٌ كَقَفْطٍ بُوْرٍ مَعْمُودٍ كَرْدِیٍّ مَرُوسَةٍ مَرُوسَةٍ مَرُوسَةٍ
 اختار برین را دام که می توانست قاور بود و در خانه کردن خود و بعدین پس بدین خود و وضو یافتن
 و غسل کردن خود و عن ابی هریره رَضِیَ عَنْهُ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یَخْرُجُ
 گفت بود در نعل برین بود و دوال و کابی بگو و عمر رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمَا و جبین بود نعل صدیق که قافار و
 عظم که دود و دوال و شسته و آکل من تحقّق عَقْدًا وَلِحْدًا عَنْ ثَمَانَ رَضِیَ عَنْهُ وَآوَلِ سِکَةِ بَسْتِ بَسْتِ بَسْتِ
 بر نعل خود و دوال نورین **بَاب** مَا جَاءَ فِی ذِکْرِ خَاتِمِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 آمده در ذکر خاتم نبی بعد از آن اش بن مالک قال کان خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم
 مِنْ قَدَرٍ وَكَانَ فِضَّةً حَبِشَتًا مَرُوسَةً زَعَانَةً كَقَفْطٍ بُوْرٍ مَعْمُودٍ كَرْدِیٍّ مَرُوسَةٍ مَرُوسَةٍ مَرُوسَةٍ
 او از مهر سیاه عقیق که منسوب بحبشه حسن ابن محمد رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمَا و سلم خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم
 خاتمی از من فضله مَرُوسَةً زَعَانَةً كَقَفْطٍ بُوْرٍ مَعْمُودٍ كَرْدِیٍّ مَرُوسَةٍ مَرُوسَةٍ مَرُوسَةٍ
 بنحیم و به و لا یلبس به بلور و مهر سبز و بان مکاتب که منسوخ است برای هر کس حال آنکه وایم نمی پوشید
 انشری راعن انش بن مالک قال کان خاتم رسول الله صلعم من فضله فضله مَرُوسَةً مَرُوسَةً مَرُوسَةً
 است از انش که گفت بود و انشری بنم خذ از لقره و کین آن از لقره بود و عن انش بن مالک
 قال لَمَّا آدَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَكْتُبَ إِلَى الْعَجَمِ مَرُوسَةً زَعَانَةً
 که گفت چون ارادت کرد بنم بنیک که کتابت بنویسد برای هر کس عجم قبل که إِنَّ الْعَجَمَ لَا يَقْبَلُونَ إِلَّا
 کتابا عَلَيْهِ خَاتَمٌ گفته شد مر آنحضرت را که پیشتر که هر کس عجم اعتماد نمی کنند و باور نمیدارند
 مگر کتابی که بر آن خاتم نهاده باشد فَاذْأَنْعَ خَاتَمًا بَسْ و مَرُوسَةً زَعَانَةً كَقَفْطٍ بُوْرٍ مَعْمُودٍ كَرْدِیٍّ مَرُوسَةٍ مَرُوسَةٍ مَرُوسَةٍ
 الی بیاضه فی کفّه خاتمی که دیدم من سبوی بیاض لقره آن انشری که کف مبارک آنحضرت
 عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ كَانَ نَقْشُ خَاتَمِ النَّبِيِّ ﷺ صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرُوسَةً زَعَانَةً كَقَفْطٍ بُوْرٍ مَعْمُودٍ كَرْدِیٍّ مَرُوسَةٍ مَرُوسَةٍ مَرُوسَةٍ

این نعل را در دست راست می پوشیدند و این نعل را در دست چپ می پوشیدند و این نعل را در دست چپ می پوشیدند و این نعل را در دست چپ می پوشیدند

پس تکیه بود بر میوه شید انستری اور دست راست خود و سخن خود را بدین سبک گفت قال لیست ابن
 ابی رافع یختم فی یمینیه مرویست از عمار بن سلمه که گفت و دیدم من سیرانی رافع را که خاتم
 بود بر دست راست خود و فساکت عن ذلک پس پرسیدم از و ازین امر فقال لیست عبد
 الله بن جعفر یختم فی یمینیه پس گفت و دیدم عبد الله بن جعفر طیار بن طایف که خاتم می بود
 و در دست راست خود سخن عبد الله بن جعفر را که یختم فی یمینیه کان یختم فی یمینیه همرو
 است از عبد الله که گفت بر تکیه بود بر میوه شید خاتم و در دست راست خود سخن جابر
 ان الی یختم فی یمینیه مرویست از جابر که گفت بر تکیه بود بر میوه شید
 خاتم و در دست راست خود سخن عبد الله بن جعفر را که کان ابن عباس یختم فی یمینیه
 مرویست از صلت بن عباس که گفت بود ابن عباس که می بود خاتم را در دست راست خود سخن
 ابن عمر را که رسول الله صلعم یختم خاتم من فی یمینیه مرویست از ابن عمر که گفت بدست
 که بر میوه شید گرفت خاتم را از نقره و جعل فضه و کف و کرا و اندیکین از ازجا
 که متصل میباشد بر کف و امید از جمله آنچه متصل گفت تا از خاتم و نقشش بر کف و رسول الله
 و نقشش در آن خاتم رسول الله و نهی آن نقشش از کف و نهی کرد که کسی نقشش بر کف
 آن را خاتم و نهی بنابر رفع التباس است و هو الی یختم فی یمینیه فی یمینیه و آن
 خاتم افتاد و در چاه ارس از معقیب طلسم امیر المومنین عثمان و درین نایست که امیر المومنین عثمان در
 محله قبا شریف داد و کنار چاه ارس نشست ذی النورین چهره مهر کردن چهری خاتم امیر معقیب
 گرفت و تفکر بود در امری نهیست که بر معقیب و در حین دادن از دست معقیب افتاد و بعد
 افتاد و در چاه هر چند سعی اتمام نمودند و در متصل آن چاه کشیدن بدانند سخن جعفر بن
 محمد عن کینه قال کان الحسن والحسین رضی الله عنهما یختمان فی سبادهما
 مرویست از امام جعفر صادق پس امام محمد باقر و اتحال که ناقص است از پدر خود زین العابدین که گفت
 که امیر المومنین حسن بن حسین بود که می بود خاتم را در دست خود سخن ابن عباس را که
 الی یختم فی یمینیه مرویست از انس که گفت بر تکیه بود بر میوه شید خاتم را در دست
 راست خود سخن ابن عمر را که رسول الله صلی الله علیه و سلم خاتم من ذهاب
 مرویست از عبد الله بن عمر فاروق که گفت و از گرفت بر میوه شید خاتم را از طلا و کان یختم فی
 فی یمینیه پس بر و شخصرت که می بود آن خاتم را در دست خود و فالحسن و الحسن

حاشیه
 در کتب
 معتبره
 در کتب
 معتبره

طالع شوند و صخره سنگی است بزرگ فلم یستطع یمن تلوته که بر آید حد متطاعت
سجده تعب بسیار بود که در آن روز یافته بودند و گرانی دوزره که پوشیده بودند فاصد
طلحه تحت یمن نشاند طلحه را تحت خود فصد عبد البقی صلعم حتی استسک علی الصخره
یمن بالا بر آمد بمغیره و اگر گفت بر صخره قال سمعت النبی صلعم یقول اوجب طلحه
گفت زیر یمن بنشینم من غیرمخبر اگر میگفت و حبس است طلحه از برای خود بهشت یا آورنی
یمن شغلت را عن المسائب بن یزید ان رسول الله صلعم کان علیه یوم احزاب
مرویت از سائب که گفت بر تنبیه بود بر غیرمخبر از روز جنگ احد دوزره قد ظاهر بینهما
بالای هم پوشیده بود و این غیبت اشارت است با آنکه نگاه داشت و محافظت از اعدای سلیم و غیره
لوکل و رضا و تسلیم است **باب** ما جاء فی صفة مغیر رسول الله صلعم ابن ابی
حدیثی است که آمده در صفت خود رسول خدا صلعم عن انس بن مالک ان النبی صلی الله
علیه وسلم دخل مکة و علیه مغیر مرویت از انس بن مالک که گفت بر تنبیه
در آمد بکه در آن حال که بر سر مبارک او خود بود و فقیل له هذا ابن خطل متعلق باسنار
الکعبه یسر گفته شد مرا تخفیر را که این ابن خطل است خود در متعلق به سار کعبه ساخته فقال اقلوه
بسر فرمود و غیرمخبر بکشید او را بموجبی بوده و راهها بمقتول ساختند و صحیح است که ابو بکر علیه
ویرشته و این خطل مرده شده از مدینه بکه آمده بود و عن انس بن مالک ان رسول
الله صلعم دخل مکة عام الفقه و علی رأسه المعقر مرویت از انس بن مالک که گفت بر تنبیه
بغیرمخبر او را بکه در سال فتح در آن حال که بر سر مبارک او خود بود و قال فلما نزع جأوه
رجل فقال ابن خطل متعلق باسنار الکعبه گفت انس بن مالک که گفت
آن مغیر از سر خود آمد مردی نام او فضاله بود بر گشتن خطل در آن بخیمه است
با سار کعبه فقال اقلوه پس فرمود و غیرمخبر بکشید او را مرده شده سمانی را کشته بود و کار
ما شایسته شجوه و غیره میکرد و قال ابن شیهان بلغنی ان رسول الله صلعم کم یکن
یومین محبها گفت انس بن مالک یکی از رواه حدیث است و رسیدم که بر تنبیه بغیرمخبر بود و این
محم **باب** ما جاء فی بحامه رسول الله صلعم ابن ابی حدیثی است که آمده در و سار

این خطل مرده شده از مدینه بکه آمده بود و عن انس بن مالک ان رسول الله صلعم دخل مکة عام الفقه و علی رأسه المعقر مرویت از انس بن مالک که گفت بر تنبیه بغیرمخبر او را بکه در سال فتح در آن حال که بر سر مبارک او خود بود و قال فلما نزع جأوه رجل فقال ابن خطل متعلق باسنار الکعبه گفت انس بن مالک که گفت آن مغیر از سر خود آمد مردی نام او فضاله بود بر گشتن خطل در آن بخیمه است با سار کعبه فقال اقلوه پس فرمود و غیرمخبر بکشید او را مرده شده سمانی را کشته بود و کار ما شایسته شجوه و غیره میکرد و قال ابن شیهان بلغنی ان رسول الله صلعم کم یکن یومین محبها گفت انس بن مالک یکی از رواه حدیث است و رسیدم که بر تنبیه بغیرمخبر بود و این

این خطل مرده شده از مدینه بکه آمده بود و عن انس بن مالک ان رسول الله صلعم دخل مکة عام الفقه و علی رأسه المعقر مرویت از انس بن مالک که گفت بر تنبیه بغیرمخبر او را بکه در سال فتح در آن حال که بر سر مبارک او خود بود و قال فلما نزع جأوه رجل فقال ابن خطل متعلق باسنار الکعبه گفت انس بن مالک که گفت آن مغیر از سر خود آمد مردی نام او فضاله بود بر گشتن خطل در آن بخیمه است با سار کعبه فقال اقلوه پس فرمود و غیرمخبر بکشید او را مرده شده سمانی را کشته بود و کار ما شایسته شجوه و غیره میکرد و قال ابن شیهان بلغنی ان رسول الله صلعم کم یکن یومین محبها گفت انس بن مالک یکی از رواه حدیث است و رسیدم که بر تنبیه بغیرمخبر بود و این

آمده در راه رفتن پیغمبر صلعم سخن اینهمه را قائل ما را کتب شدنا احسن من رسول الله
صلعم مرویت از ابی هریره که گفت ندیدم من چیزی را نیکوتر از پیغمبر خدا کان الشمس مشرقه فی
گویا که پیشتر جرم آفتاب باشد و در روز مبارک آن هر دو جریان بیدار و این معنی لطفاً م دارد و
گفته گویا شمع آفتاب و در روز مبارک آن حضرت جریان بیدار و این معنی است و ما را کتب احداً
اسرع فی مشیت من رسول الله صلعم و ندیدم من چیزی را نیکوتر از پیغمبر خدا رفتن از پیغمبر خدا صلعم
کانتا الا درض لکونه که چنانست پس از نیکو زمین سجده میشد مرا و اولا تا که خدا نفسنا و
بدستیکه در شقت می افکندیم نفسها بخود را یعنی چه میکردیم و الله لعلی مکتوب و بدستیکه او
مشقت بی چه میرفت بختی که ما چه در شقت بوی میبیدیم سخن ابراهیم بن محمد بن
قال علی ابن ابیطالب قال کان علی اذا وصفت رسول الله صلعم قال کان اذا مشی
تقلع کانتا یخط فی صلب مرویت از محمد حنفیه بر امر المؤمنین علیه رضی الله عنه گفت که بود علی
مرضی هرگاه که وصفت میکرد پیغمبر خدا را گفت بود و پیغمبر وقتیکه براه رفتی بار بار دراز بجای برداشتی
چنانچه فرو می آید از بند می سخن علی رضی قال کان لکنتی صلعم اذا مشی تکفأ تکفأ کان
یتخط من صلب مرویت از امر المؤمنین رضی گفت بود و پیغمبر خدا وقتیکه براه رفتی میل تمام
پیش روی کردی گویا که فرو می آید از بند می باب ما جاء فی تفعیل رسول الله صلعم
علیه و سلم ابن ابی بنی شاک آمده در بیان هر چه پیغمبر مرا و از هر چه است که بعد روغن کن
بر سر مبارک می چیده اند سخن انس بن مالک قال کان رسول الله صلعم علیه و سلم
یکذو القنات مرویت از انس که گفت بود و پیغمبر که بسیار می چید خرقه را بر سر مبارک و این معنی شمر
برست که روغن بسیار بر مبارک میکرد و اندکان کفیه ثوب زینات گویا که بدستی بود جامه او
خرق و خرق زینت و روان باب ما جاء فی جلسته رسول الله صلعم علیه و سلم
این بابی است که آمده درستن پیغمبر خدا عن قبله بدت فخرهما اذ انت رسول الله صلعم
فی المسجد وهو قاعد القرفضاء مرویت از قبله بدت فخرهما اذ انت رسول الله صلعم علیه و سلم
نشسته بود بر البیتین چپ پانیده بود و در آن شکم و دست اگر خود آورده بود بر ساقین نهاده یا آنکه
نشسته تا نور از او رفته و سر را پیش انداخته و در آن بر شکم چپ پانیده و دو کف خود را بر خنجر ده قا
فلما را کتب رسول الله صلعم المتخضع فی الخیاست احدث من القرفی گفت قبل از
دیدم پیغمبر خدا را خنجر یعنی فرو کننده درستن خود را فرست مرا از ترس و ترس سار است

در بیان هر چه پیغمبر مرا و از هر چه است که بعد روغن کن
بر سر مبارک می چیده اند سخن انس بن مالک قال کان رسول الله صلعم علیه و سلم
یکذو القنات مرویت از انس که گفت بود و پیغمبر که بسیار می چید خرقه را بر سر مبارک و این معنی شمر
برست که روغن بسیار بر مبارک میکرد و اندکان کفیه ثوب زینات گویا که بدستی بود جامه او
خرق و خرق زینت و روان باب ما جاء فی جلسته رسول الله صلعم علیه و سلم
این بابی است که آمده درستن پیغمبر خدا عن قبله بدت فخرهما اذ انت رسول الله صلعم
فی المسجد وهو قاعد القرفضاء مرویت از قبله بدت فخرهما اذ انت رسول الله صلعم علیه و سلم
نشسته بود بر البیتین چپ پانیده بود و در آن شکم و دست اگر خود آورده بود بر ساقین نهاده یا آنکه
نشسته تا نور از او رفته و سر را پیش انداخته و در آن بر شکم چپ پانیده و دو کف خود را بر خنجر ده قا
فلما را کتب رسول الله صلعم المتخضع فی الخیاست احدث من القرفی گفت قبل از
دیدم پیغمبر خدا را خنجر یعنی فرو کننده درستن خود را فرست مرا از ترس و ترس سار است

در بیان هر چه پیغمبر مرا و از هر چه است که بعد روغن کن
بر سر مبارک می چیده اند سخن انس بن مالک قال کان رسول الله صلعم علیه و سلم
یکذو القنات مرویت از انس که گفت بود و پیغمبر که بسیار می چید خرقه را بر سر مبارک و این معنی شمر
برست که روغن بسیار بر مبارک میکرد و اندکان کفیه ثوب زینات گویا که بدستی بود جامه او
خرق و خرق زینت و روان باب ما جاء فی جلسته رسول الله صلعم علیه و سلم
این بابی است که آمده درستن پیغمبر خدا عن قبله بدت فخرهما اذ انت رسول الله صلعم
فی المسجد وهو قاعد القرفضاء مرویت از قبله بدت فخرهما اذ انت رسول الله صلعم علیه و سلم
نشسته بود بر البیتین چپ پانیده بود و در آن شکم و دست اگر خود آورده بود بر ساقین نهاده یا آنکه
نشسته تا نور از او رفته و سر را پیش انداخته و در آن بر شکم چپ پانیده و دو کف خود را بر خنجر ده قا
فلما را کتب رسول الله صلعم المتخضع فی الخیاست احدث من القرفی گفت قبل از
دیدم پیغمبر خدا را خنجر یعنی فرو کننده درستن خود را فرست مرا از ترس و ترس سار است

که گفتند مراور که خورده است بجز خدایمیده را فقال سهل کما دای رسول الله صلعم
حتی لقی الله عز وجل پس گفت سهل بن یحیی خدایا ما را نیکه ملاقات کرد خدایا کنایت از موت
یعنی ما را زان حالت آنحضرت این صیغه میداد پس ایشان کردند و ایشان سجود و نماز تکلفات
فقیله هل کانت لکم مناخل علی عهد رسول الله صلعم پس گفتند مراور این صیغه
را آیا بود شمارا درین روز را آنحضرت قال ما کان لکم مناخل گفت سهل نمودار اگر پذیر
فقیله کیف تصنعون یا الشیخ پس گفتند چگونه بودید شما که میکردید بار و حوله بسوس بسیار
و شت قال کنا ننصف فیخیر بیننا ما اذ قم نجتسه گفت سهل بودیم با که با وین میکردیم
آن را و پس برید از آن را و پس می کردیم برید یعنی با وین بسوس و وین بسوس می کردیم
عن انس بن مالک قال ما اکل نبی الله صلعم علی خوان و کانی کس کسجه مرویت از
آن که گفت نخوردیم چنانچه او عام بر خوان که پاشی و نه چنانچه دایب دشان می باشد و نه در کسجه یعنی
نیم کاسه میال یا میگردانیم و در آن انوار است بر و خورش و چیز اگر کشته اند و یاد کند و رغبت طعام
خورون بسیار کند و کسجه که حقوق بود و مراور آن تنگ کسجه همان در فغان است و در غره
ایشان نمی بود قال قلت لفتاد فکما ما کانوا یأکلون گفت او ای پس فقم من قناده
پس چو چو بود که میخوردند ایشان قال کما علی هذه الشقیه گفت قناده که برین غره مستخرج
عن مسروق قال دخلت علی عائشه رضی الله عنها فوجدت فی بطعمام مرویت از مسروق
گفت در آمد من بانی بی عائشه صدیق بن خنایه را می کرد و خادما را با ورون طعام پس آمد و طعام
برای من و انعام نان و گوشت بود و بعضی شرام حریث آورده اند که بر مسروق در آن روز
که همان بود و مرتبه نان و گوشت آورده اند فقال الشیخ من طعام فاشاء ان ابکی
بکیه و گفت بی بی عائشه بنشینم من طعام بخورم اگر بگیری مرا که باز بگریسم یعنی طعام
نخورم مرا که بگریسم قال قلت لکم گفت مسروق که فقم من انی پرستب قالت اذکر الحلال
الشی فارق علیه رسول الله صلی الله علیه و سلم الذی گفت بی بی یاد کردن از
آنحال مفارقت که در آنحال بنی خدایا را و الله ما شیع من خیر و لا یخرج من خیر تا این
و کسجه بودند بخدایا که میخوردند و یاسیر شده بنی خدایا از نان و گوشت دو بار و در یک روز و در روز
آمده که در زمان خلافت معاویه از شام در مدینه بی بی عائشه را راسی نهارد و در فرستاد
و بی بی آن زر را بفقره او سکنین داورنی که همان بود و بی بی گفت اگر دو و دو گوشت می

و بعد از آنکه در این کتاب که در میان ماست
در این باب که در میان ماست

[illegible]

نزد طعام یعنی وضو شری و در اکل از دست نیست عین سکران قال قرأت فی التو حید از سر
 الطعام الوضوء بعداً مرویست از سلمان بن گفت خواندم من رویت در تکیه برکت طعم است
 در من شستن بعد از طعام فلان کردنت ذلک للشیء صلعم پس فرکر درم یعنی مکرور ختم منی یعنی
 در ملازمت غیر خدا و اخبرناک بما قرأت فی التو حید و خبر مکرور در اینجا خبری که خوانده بود در
 رویت فقال رسول الله صلعم بركة الطعام الوضوء قبله والوضوء بعده پس فرمود و خبر
 برکت طعام دست شستن پیش طعام و دست و من شستن بعد از طعام باب ما جاء فی تعالی
 رسول الله صلعم قبل الطعام و بعده ما یصح منه این بابی است که آمده در سخن در غیر خدا
 نزد یک طعام یعنی در افترا طعام خورد و بعد از آن خواند از آن عین التو حید الا تصاد فی قال
 کتابنا علی الشیء صلعم علیه و سلم یوم ما رویت از ایوب السخاکی که گفت بودیم باز و غیر
 روزی تقریب طعام پس نزدیک شد طعام یعنی ملازمت آنسره را آورد و فکلمه اکل طعامها
 کان اعظم بركة منه پس بدیدیم من طعام را که باشد بسیار برکت از آن اول ما اکلنا و
 قل بركة فی اخره و در اول خبر که خوردیم و اکر نمود از روی برکت و در آخر یعنی اول آخر و در
 بسیار و کسان بود قلنا یا رسول الله کیف هذا گفتیم ما ای غیر خدا چگونه است این قال درنا
 ذکرنا اسم الله تعالی حین اکلنا گفتیم بیدیدیم که ما یاد کردیم نام خدا را و چون نام خدا را بخوردیم
 ثم تعد من اکل و کرم بسم الله تعالی پیش دست مردی یعنی مردی نشست و طعام خورد
 بسم الله گفت فاکل معه الشیطان پس خورد با او شیطان یعنی اگر فتن نام خدا را و خورد
 شیطان برکت برد از آن نام و کرم ای حدیث را گفت که چون کسی بر آب و طعام بسم الله گوید شیطان
 با وی شرک می شود و در شرح شمال شیخ ابن حجر این آورده که چون جمعی که شرک طعام مذاکر
 می بسم الله گفت کافی است بجز بسم الله فتن شیطان طرود و محروم میشود و مراد اینجا است
 از آن و نه از آن و نه از چیزی خوردنی اگر بسم الله گوید شیطان وی شرک است عین ما کنشند
 فالت قال رسول الله صلعم اذا اکل احدکم فلیقل ان ینا کو الله تعالی علی طعام هر
 زعانه رفه که گفت گفت غیر خدا که چون طعام طعامی خورد یکی از شما پس فرمود که و اینک کند نام
 خدا را و چون بر طعام خود بسم الله گوید فلیقل بسم الله اوله و اخره پس گوید یعنی چون پیش
 از آن رفه تذکره اول و آخره گوید یعنی بخورد و نه شانه نام خدا را در اول و آخر آن و غیر
 بابی سلمه انه دخل علی رسول الله صلعم رویت از عمر بن ابی سلمه که گفت بسم الله

با پیغمبر خدا من و خالد بن ولید یعنی بجای از دست بختی از بی بی میبوند که حرمش هم خدا بود و خالد بود
تجاء ثنایا یا ناعی من لیکن پس آمد مارا نظری بر از شیر قشرب رسول الله صلعم و انا علی میبند
و خالد علی شمشیر الله پس شد آنحضرت شیر را در من راست آنحضرت بود و خالد از چپ او گفت
لی الشرب لله لک فان شربت ایشنت بها خالد ایس گفت مرا پیغمبر خدا که آشامیدن شیر ترا
است پس اگر خواهی اختیار کن بان سوزن خالد را فقلت ما کنت یافش علی سوزن مرا که خدا
پس گفت من که نمیتیم من که اختیار کنم بر بقیه خوردن تو کسی شتم قال رسول الله صلعم
من اطعمه الله طعاما فلیقل الکهم بآرک کنا فیه و اطعمنا خایا منه پس گفت پیغمبر خدا
کسی که روزی دهد و در خدا نیالی طعام را پس گوید اسه بار خدای برکت بخشش را درین
روزی گردان را بهتر از آن و من سقته الله لینا فلیقل الکهم بآرک کنا فیه و زدنا
صنعه و کسی که نبوشا نداده باشد تعالی شیر را پیغمبر روزی او کند پس باید گوید خدا یا برکت
بخشش را درین روز یا ده ساز مارا از آن انقال قال رسول الله صلعم لیس شیء یجرحی
مکان الطعام و الشرب الا لیکن راوی گوید گفت پیغمبر خدا نیست چیزی که کجایی باشد
سجای طعام و شرب باب شایع فی صفة شرب رسول الله صلعم این باب حدیثی
است که آمده و صفت آشامیدن آنحضرت عن ابن عباس ان النبی صلعم شرب من
ذخرهم و هو قائم مرویت از ابن عباس که گفت بدستی که پیغمبر خدا آتش میداد باز
چاه ز مفرغ حال آنکه آنحضرت استاده بود و عن مجمر بن شعیب عن ابنه عن جده قال
رایت رسول الله صلعم کیشرب قائما و قائما مرویت از عمر در آن حال که
ما قل از پدر خود و از جد خود که عبداللہ بن عمرو بن عاص است که گفت عبداللہ دیدم من
پیغمبر خدا را که می آتش میداد بی در آن حال که استاده و در آن حال که نشسته بود و شاربان
حدیث آورده اند که آشامیدن ایستاده نادر بود و از برای جواز آنحضرت نوشیده اند و اکثر
آشامند سرور کائنات نشسته عن ابن عباس قال سقیت النبی صلعم من زمنا ثم شرب
و هو قائم مرویت از ابن عباس که گفت ساقی شد پیغمبر خدا را از زمزم پس آشامید و در آن حال که ایستاد
بود عن النزال بن سبیه قال اری علی بن ابی طالب کنا فی ارض نجد ثم رویت انزل
که گفت آورده شد علی بن ابی طالب که امیر المومنین علیه در جرد بود و آن صحن است از وسط مسجد
کوفه که امیر المومنین علی در آنجا می نشسته اند فاخذ منہ کفا ففعل لی ید مضمض و استنشق

الاصحاح الثانی فی صفة شرب النبی صلعم

باین فصل و لیکن آنحضرت را بود که تکلم میکرد و بکلام عربی واضح جدا یعنی حروف واضح و کلمات خوب
 کانیات برسان می نمودند. و حَقَّقَ لَهُ مِنْ جُلَسَاءِ الْكِبَرِ بِأَكْبَرِ أَكْبَرِ الشَّيْخِ بود و
 مستوجه و ناظر بود بسوی آنحضرت عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ دَسَّوْا لَكَ اللَّهُ صَلَاحَ بَعْدَ الْكَلِمَةِ
فَلَمَّا كَمُرُوْا لَيْتَ أَنْ تَكُنْ لَكَ لَوْ بَعْدَ خَيْرٍ أَكْرَاهَهُ مِثْرَهُ وَ بَارِئٌ مِثْرَهُ وَ أَمَّا كَلِمَةُ رَأْسِهِ لَمْ تَعْقُضْ أَحَدٌ
تَأْيِداً وَ زُجْرَةً وَ فَمِنْهُمْ مَنْ شَوَّاهُ از و عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ سَأَلْتُ خَالَي هَنْدَ بْنَ أَنَسٍ هَالَهُ
 مرویت از امام المؤمنین حسن بن علی رضی الله عنه که گفت سوال کردم خال خود هندی بن ابی ابراهیم را و گان
 و صَافَاً و بُوَدَ أَنْ يَهْدَكَ وَ صَدَّقْتَ مِثْرَهُ وَ غَيْرَ ذَلِكَ صِفَتِي فِي مَنْطِقِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَاحُ كُنْ مِمَّنْ
 صَافَةً كُنْ بِرَأْسِهِ مِنْ سَخْنٍ غَيْرِ خَيْرٍ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَاحُ مَتَوَصِّلًا أَلَا خَيْرٌ أَنْ كُنْتَ هَالَهُ
 بود و خیر خیر است و در حزن یعنی در اکثر اوقات پیدا می داد و اندوه است و اندوه یعنی عالم وصل بسود و
 عدم حزن آن عالم است لهذا امر سجا بقدر ضحک کثرت بکار و قهقهه دایم الکفکرة بود و بود
 فکر و اندوه و دوام نایب تعهد امور را تقسمت بحسب حاجت و معاش و کسب که راجع بود و امر آنحضرت
 راجع است و عدم رحت بنا بر آنست که رحت فرع از آنست و طاهر است و منافی فکر متواتر یا سبب کثرت آنست
 باعمال خیر و صلاح امور است طَوِيلُ الشَّكَّةِ بدراز خاموشی هم او طول آن کتوت است و طول
 نایب و امر فکرت بود و کایتکم فی حیدر حاجه سخن نمیکرد بی حاجتی که او را بود و یَقْنِيَهُ الْكَلَامُ
يَحْتَمِلُهُ باشد أَيْ آغاز و انجام سخن گوشه نامی بن مبارک که یعنی تمام را در تکلم و دخل میداد و
 طریقی نمیکرد آن گفتا تحریک لب نمیکرده و در بعضی سخن و قهقهه و معنی آن ظاهر است که ابتدا و انتها بنام
 خدای عز و جل میکرد و يَتَكَلَّمُ بِجَوَامِعِ الْكَلِمِ و سخن میکرد و جوامع کلم کلماتی است که جامع معانی بسیار
 باشد یا الفاظ اندک معانی بسیار از آن ناشی شود و این دلیل است بر کمال فصاحت و بلا کلامه
 و کلام آنحضرت فاضل است میان حق و باطل وَلَا تَقْصِدُ لِمَعْنَى كَلَامٍ أَوْ زِيَادَتِ زَعَابَتِ بَعْضِهِ
 از آنچه مستحب است بنمود بلکه باندازه مقصود حاجت بود و کسب بالجافی و وَالْمُهَيِّئُ بود سخن آنحضرت در
 و نبود ضعیف و مست بلکه اعتدال بود و وَيُعْظِمُ الدُّعَاءَ و آن وقت تعظیم میکرد و بزرگ میشد
 را خواه دینی بود خواه دنیوی و اگر بگویند که لَا كَلِمَةً مِنْهَا شَيْءٌ عَزَمْتُ نمیکرد و نمیکشید از آن
 چیز را که از نعم الهی است و موجب حق جل و علا غیر آنکه کم یکن یکنم ذواقا و وَلَا يَمْلِكُ
 نبود آنکه خدمت کند چیز را که چشاند از مالون مشروب نبود که هیچ کند آن چه و زنده است آنقدر نعمت
 و معین از چشیدن دلیل حرص نفس بخلاف آنکه چشید و هیچ کند مثل نعم الاوامر الخ و وَلَا تَقْصِدُ

تکلم الله تعالى

الدنيا غضب بنی بر دین و دینا و آنچه باشد از برای دنیا چه به دنیا هیچ التفات نداشت و مردار از انظار
دینا امور است که در اعتبارات دنیوی که بالفعل مضرب باشد که ما کان لهما دنیا و آنچه با موردی که در قضا
احصول بود هیچ یکی از این سطح نظر شریف آن سرور نبوده و اذ انعدی الحق یس حین کسی حق
تجاوز کردی که کیف لخصه شئی متفاوت نمیکرد با غضب و هیچ چیز حق نیست که تان
زمان که انتقام کشید که از برای حق در مقام انتقام شدی که یغضب لنفسه و یغضب لهما
از برای نفس خود و غضب کرد و انتقام نخواهد گرفت بلکه عفو میفرمود و اذ الشاکر انشأ رکبته کما
مرگاه اشارت کردی بسوادی و ما غیر آن اشارت کردی به پنج دست بهمان جر که اشارت کرد
بانگشت داب سبک راست و اذ العجب قلبها و گاهی که تعجب می کردی که اگر دیندی چنانچه
مقتضی طبع است یعنی سخن گفتی متصل ساختی بکف و اذ انشدت الغزل بها و صوب کف
الیمنی بطن انهما و الیسری و لطن کف دست راست از وی به بطن با هم سیری که آن
متصل بود و اذ اغضب اعراض و انشأ و چون غضب کردی و گردانیدی و التفات توجه
نفس بودی و اشاح زیادتی غضب یعنی روی گردانیدی و حد کردی از آن و اذ افترج غصق
حلقه و چون فرج یافتی چشم خود را انشأ دی بلک فرد خوا بانیدی غرض فرج دوری بیش ازین
ناثیر نکردی جل خجلک التسمی یفت عن مثل حب الحاکم و صلی الله علیه و سلم پیش خنده و تبسم
و چون مردار و تبسم ناشی است از آنکه ناثیر در بیات او ظاهر شود و قبل از آن کرده که بعضی احادیث مروی
که گاهی خمیه خنده کردی و خجلت منوی چنانچه دندان مبارک بش ظاهر شدی یا کما جاء فی
خجلک رسول الله صلی الله علیه و سلم یا حیاتی است که آمده در خشتن خمیه خند اعلی جابر بن سمرة قال کان فی
ساک رسول الله صلی الله علیه و سلم و دست از جابر که گفت بود در ساق پای پیغمبر خدا باری و آن محمود است
در عرف کان لا یضجک الا التسمی و او پیغمبر که نمی خندید و تبسم و کنت اذ انظرت الیه پس
بود من تنبیه نظر کردم سو آنحضرت قلت کحل العین کحل لیس بالکحل فی کلم من و چشم او سر
و حال آنکه کحول بنو غایب میامی و نظر ظاهر کحول بنوی و چنانچه فاضل مرید آن حضرت بیا
از آن سر بر پیش بدیدار کرده تر چشم تو که سیاه است ستر کرده و عن عبد الله بن الحارث بن
قال ما رأیت احدا کتب التسمی من رسول الله صلی الله علیه و سلم و یست عبد الله که گفت ندیدم کسی که
که سیاه چشم باشد پیغمبر خدا یعنی هیچ احد را نبینا و در کتاب و نباشت پیغمبر خدا ندیدم که عبد الله بن الحارث
کما کان خجلک رسول الله صلی الله علیه و سلم و یست عبد الله که گفت نبود خندیدن پیغمبر

گفت بنحیر پس پروان مرد در بهشت فوجد الناس قد اخذوا المنازلک پس بامردان
 را که تحقیق گرفته اند منبر لها در بهشت فدیقول یارب قد اخذ الناس المنازلک
 بر باز میگردد و آن مرد پس میگوید ای پروردگار تحقیق گرفتن مرد و منبر لها را فبقال الله انک
 الذین ان الله کنتم فیئله یس گفته میشود او را یعنی بحکم الهم یا و گویند یا یا و کردی تو دنیا را بگوید
 تو در آن فدیقول نعم پس گوید فبقال الله ثم کن یس گفته شود مرد را که آرزو کن هر چه خواهی
 قال فتمتی گفت بنحیر پس متنا کند آن مرد فبقال الله فانک لکن فی تمکت یس گفته شود مرد
 او را پس بنحیر ترا آنکه متنی کردی تو عسرة اصعاف الدنيا و حال آنکه ده برابر دنیا است
 قال فدیقول التسخیر و انت الیاء گفت بنحیر پس میگوید آن مرد یا تو سخن میبینی من و تو
 بادشاهی در دست یا آنکه من از آن حقیر ترم که بادشاه روز جزا را من سخن بگوید که قال فلقد رایت
 رسول الله صلعم صلیک حتی بدت لواجده گفت عبد الله سوگند بخدا هر چه تحقیق دیدم من
 بنحیر خدا را که خنده کرد و تا آنکه ظاهر شد و آن پس آنحضرت و من بنحیر خدا از تعجب بود از رتبه خضوع
 و تزلزل نزد حق سبحانه و تعالی و علیه حمت و بزرگوارت او عفو و بر عتق و احسن علی بن ربیع
 قال شهدت علیاً و هم و لیست از علی بن ربیع که گفت حاضر شدم با امیر المومنین علیه السلام کرم الله
 وجهه یعنی در ملازمت او بودم ای نبی الله که بگویم او رده بند چهار پایه را تا سوار گردد و در آن
 فلما وضع رجله فی الركاب پس آن هنگام که نهاد پای خود را در رکاب قال لیسم الله فلما
 استوی علی ظهرها قال الحمد لله ثم قال سبحان الله سبحان الله سبحان الله و ما کننا له
 مفرینین و انما الی ربنا لکنقلون گفت امیر المومنین هم اند پس آن هنگام که برایش نشست بر سر
 آن و ابی گفت حمد است مر خدا را بگفت منزه است آنکه را گردانید برای این و بنمودیم بامر او را
 را هم کنندگان و در تنبیه ابوی پروردگار خود باز گردانیم ثم قال الحمد لله فلما و الله
 اکبر فلما سبحان الله انی ظلمت نفسی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت پس
 از آن گفت علی مرتضی علیه السلام را و الله که بر سر پاگفت ایست مر ترا و تنزیست مر ترا بر تنبیه
 من ظلم کردم بر نفس خود و بامر مر را بر تنبیه سخن نیست که منی امر زدگانان را که تو ظلمت صلیک
 بر خنده کرد و امیر المومنین علیه السلام فقال من ای شیء ضحکت یا امیر المومنین علی بن
 ربیع گفت پس گفت من و را یعنی علیه مرتضی را از چه چیز خندیدی تو ای امیر مومنان قال را که
 رسول الله صلعم صنع کما صنعت گفت امیر المومنین علی دیدم من بنحیر خدا را که گردنجا

در این حدیث از آنکه بنحیر خدا را که گردنجا

خبر کرد و من یعنی ایستاد و ما خواندیم عجلت فقلت من ای قیسه لصلواتک یا
رسول الله پس گفت از چه خبر خندیدی ای پیغمبر خدا قال ای رسلک لیجیب من عبدک گفت
پیغمبر من چه خبر روزگار تو را منی بشو و ازین قول از بنده خود اذ قال اب اعقره فی ذوق
تعلیم الله لا یغفر الذنوب احد غیره چون گفت بنده ای پروردگار من بیا من را
گناهای من را میبازاند و پس بدستی شان است که منی امر زد گناهای من را بهیچ کی غیر حجب تکلف و قدر
که غفار و دوست عن عامر بن سعد قال قال سعد لقد رأیت النبی صلی الله
علیه و سلم یضحک یوم الغنم حتی بابت تکبیر مروت از عاصم بن سعد گفت
گفت سعد هرگز نمی بینم من پیغمبر خدا را که خنده کند و زخند کند که ظاهر شد و دانه ها پدید آمد
قال قلت کیف کان قال کان رجلاً معاً و شس گفت سعد بود و فروزی از کفار و با
بود و سر و کان سعد و امیاء و حال آنکه بود سعد تیر انداز و کان یقول کذا و کذا بالانسی
یقطی جبهه و بود و آنم و کافر که میگفت چنین چنین یعنی لاف و کذات بر زبان خود میراند
پیغمبر خود پیشانی خود را بر او سر و تیر است فخرج له سعد لیسلم کیش پیغمبر او را سینه تیر فلما
ادفع رأسه و صاه فلم یحطی علیه منته یعنی خنده شد پس از آنکه گام که بر او است سر خود را انداخت
سعد تیر را و پشیمان کرد این تیر انداختن از پیشانی او مراد است یعنی کافر و کافر تیر را بر سر میگردانید و بر سر
میگذاشت و چون بالا کرد و سعد تیر را پیشانی او انداخت و سپر از او برکش یعنی او در شتاب و و لعل
و شال بر چاه و برگردید و افتاد و پای را با لاشد ففعلک النبی صلی الله علیه و سلم حتی بابت تکبیر
پس خندید چنانکه ظاهر شد و دانه ها پدید آمدن حضرت فقلت من ای قیسه و ضحیک عامر گفت نعم
من ای چه خبر خندید پیغمبر مقصود سوال امر از پدر این بود از آنکه آن مرد کافر تیر را پیشانی خود را و دانه ها
او بالا گرفت و فریاد میخواست قال من تغلبه بالرجل گفت سعد که از فعل من بفرمانی قتل کرد
کافر را باب ما جاء فی تفسیر جناح رسول الله صلی الله علیه و سلم ایما جیست
که آمده و صنعت طایفه پیغمبر و آن با طاعت باغی از غیر از ای آنکس و مراد ازین مراد هر
سخن گویست که از شیطان طر خود و صحابه است عن انس بن مالک قال ان النبی صلی الله
عنه و سلم قال لا یذنب من مروت الا انک گفت پیغمبر گفت مراد را یعنی انس را ای صحابه
و گوشت قال حسود قال ابی اسامة یعنی میا و حمر گفت حمزه که کی از رواه حدیث است که
گفت ابی اسامة یعنی آنحضرت انس را میگردانید و بعضی محدثان آورده اند که این دعا بود و در آن

الاست عامر بن سعد

که آنحضرت را بخداوند گوشها فرمودند یعنی این دو گوش تو و عار علم است که هر چند شنود و نگاه دارد و با
 منتقام او باشد یعنی هر چه گویم قبول کند و بعد از آن دینا گوشها را و آنحضرت فرمود پس سخن تمام بنما
 لغد و آلت سمع کن این سخن را لایق قال ان كان النبي صلعم ليجالطنا مرويت از آن
 بن که گفت بدستی سخن است که بود و غیره مخالطت میکرد و از این معنی مزاح میکرد و با او جود و علم
 و رفعت مکان از روی عطوفت و رفعت با انبساط میفرمود و مطایبه میکرد و حتی بقول که کج
 یابا اعمیر ما فعل التغیر تا که میگفت برادر کی بود مرا خور و ترا میخوردی که در حدیث
 تغیر فرمایند قال ابو عیسی و فیقه هذ الخ لیس ان النبي صلعم کان یمانح و فیقه انه کک
 غلاما صغیرا فقال له یابا اعمیر و فیقه ان لا بأس ان یعطى الصبی الطیر لیکعب به
 و انما قال له النبي صلعم یابا اعمیر ما فعل التغیر و لایقه کان له تغیر و فیقه ان یمنح
 فخر ان الخ لکم فدا حله النبي صلعم فقال یابا اعمیر ما فعل التغیر و گفت خیر از این
 ترمذی در بخیریت اشعار و از شادوست باکی میفرمود که از این صغیر و از این بزرگ
 از روی غفلت خوانده و نیست باکی با آنکه صغیری را مرغی بجهت بازی کردن بدیند و خورشید گفت
 بر آن صغیر اند و پشاک شده بر فوط مرغی پس از آن صغیر را با او فرموده و سخن را بفرموده
 در آن قال لایا رسول الله نداعینا مرویت از آنی هر سه را گفت گفتند صحابه که امرای بنی
 بدستیکه تو را طاعت و مارت می نمایند قال ای لا أقول الا حقا گفت بخیر بدستی من میگویم
 که حق یعنی بیان واقع را و بعضی ناراخان آورده اند که شاید از این سخن سوال مرو و صاحب این باشد که
 بدستیکه تو با ما مزاح میکنی ما این از خواستت یا ما را نیز میبرد پس آنحضرت جواب فرمود که من غیر حق
 و وقوع نمی گویم پس هر کس چنین باشد او را لعن میسر و عین الله بن مالک ان رجلا لا یستعمل
 رسول الله صلعم مرویت از آنی گفت بدستی که مروی طساری و ابه کرد و از بنی تغیر فقال لای
 حاملك علی و لک ناقة یزید گفت آنحضرت بدستیکه من سوار میکنم ترا بر سپر او و این برجه شتر فقال
 یا رسول الله ما اصنع یو لک الناقة یزید گفت آنرا و این بنی تغیر ای میکنم بر سپر او و از این سخن
 بسواری من بکار نمی آید چرا که نمی تواند مرا بمنشرا ساند فقال رسول الله صلعم و کل
 نیکو لایا رسول الله یزید بس فرمود و بنی تغیر ایامی زاید لک لکرا و انما و بعضی از شراخ آورده
 که آن مرد بیکه داشت و از روی انبساط او را فرمودند که من ترا برجه شتر سوار میکنم می آید که او بخورد
 و تامل نماید جو آب شتاب و آنحضرت در جواب فرمودند که بچه خور و کلان بشود و از شتر می آید

و فیقه انه کک
 غلاما صغیرا فقال له
 یابا اعمیر و فیقه ان
 لا بأس ان یعطى الصبی
 الطیر لیکعب به
 و انما قال له النبي
 صلعم یابا اعمیر ما
 فعل التغیر و لایقه
 کان له تغیر و فیقه
 ان یمنح فخر ان الخ
 لکم فدا حله النبي
 صلعم فقال یابا
 اعمیر ما فعل التغیر
 و گفت خیر از این
 ترمذی در بخیریت
 اشعار و از شادوست
 باکی میفرمود که
 از این صغیر و از
 این بزرگ
 از روی غفلت
 خوانده و نیست
 باکی با آنکه
 صغیری را مرغی
 بجهت بازی
 کردن بدیند
 و خورشید
 گفت
 بر آن صغیر
 اند و پشاک
 شده بر فوط
 مرغی پس از
 آن صغیر را
 با او فرموده
 و سخن را
 بفرموده
 در آن قال
 لایا رسول
 الله نداعینا
 مرویت از آنی
 هر سه را
 گفت گفتند
 صحابه که
 امرای بنی
 بدستیکه
 تو را طاعت
 و مارت می
 نمایند
 قال ای لا
 أقول الا
 حقا گفت
 بخیر بدستی
 من میگویم
 که حق
 یعنی بیان
 واقع را و
 بعضی
 ناراخان
 آورده اند
 که شاید
 از این سخن
 سوال مرو
 و صاحب
 این باشد
 که بدستیکه
 تو با ما
 مزاح میکنی
 ما این از
 خواستت
 یا ما را
 نیز میبرد
 پس آنحضرت
 جواب فرمود
 که من غیر
 حق و وقوع
 نمی گویم
 پس هر کس
 چنین باشد
 او را لعن
 میسر و عین
 الله بن مالک
 ان رجلا لا
 یستعمل
 رسول الله
 صلعم مرویت
 از آنی گفت
 بدستی که
 مروی طساری
 و ابه کرد
 و از بنی
 تغیر فقال
 لای حاملك
 علی و لک
 ناقة یزید
 گفت آنحضرت
 بدستیکه من
 سوار میکنم
 ترا بر سپر
 او و این
 برجه شتر
 فقال یا
 رسول الله
 ما اصنع
 یو لک
 الناقة یزید
 گفت آنرا و
 این بنی
 تغیر ای
 میکنم بر
 سپر او و
 از این سخن
 بسواری من
 بکار نمی
 آید چرا که
 نمی تواند
 مرا بمنشرا
 ساند فقال
 رسول الله
 صلعم و کل
 نیکو لایا
 رسول الله
 یزید بس
 فرمود و بنی
 تغیر ایامی
 زاید لک
 لکرا و انما
 و بعضی از
 شراخ آورده
 که آن مرد
 بیکه داشت
 و از روی
 انبساط او
 را فرمودند
 که من ترا
 برجه شتر
 سوار میکنم
 می آید که
 او بخورد
 و تامل
 نماید جو
 آب شتاب
 و آنحضرت
 در جواب
 فرمودند
 که بچه
 خور و کلان
 بشود و از
 شتر می آید

بر زین خورشید و تو میست که بی این ملا خط و جوایب اورت نماید و تو آن سخن را ملا خط بایزود
عَنْ أَنَسٍ بْنِ مَالِكٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ سَمِعَهُ زَاهِرًا مَرُوبًا زَانِتًا
قَالَ بَرْتَكِيمُ مَرُوبِي زَاهِرًا دِيرِي و بولود نام زاهیر و کان مُصِيبًا إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَذِهِ مِنَ الْبَلَاءِ
و حال نگردد که بهی می و در بوی بنیمبر بر یاز بادی و فی حقه النبی صلعم اذا را دان که حج
پس خشکی او را میگرد و بنیمبر انیکه می بر آید یعنی سباب غم زاهیر را حضرت معده و هینا ساخت فقال
النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ زَاهِرًا يَأْتِيكَ وَ تَحْتَ كَافٍ وَ تَقْرَأُ فِيهِ كُنْتَ بَعْدَ النَّبِيِّ كُنْتَ زَاهِرًا بَاسْمَاءَ وَ اَنْتَ هَبْ
اویم یعنی آنچه از باد میجویم از و حال میشود و بنیمبر او از رفتن او و غایب غم و او را حضرت زاهیر را بنیمبر
میجویم با هم میمانیم و کان رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَبِيبُهُ و بولود بنیمبر اگر دوست سید است او را
و کان زَاهِرًا كَمِثْلِهِ اَبُو زَاهِرٍ مَرُوبِي كَمِثْلِهِ نَظَرُ قَدِيمِ الْوَجْهِ فَاتَاهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِوَسَائِلِ
او را بنیمبر و و هو سَبْعُ مِثْلِ مِثْلِهِ و حال آنکه او بنیمبر و خست سماع خود را و انحصار مین
تألف و که یضرب و در آغوش گرفت آنحضرت او را از برقع در آن حال او نمیدید آنحضرت را
فَقَالَ مِنْ هَذَا اَبَسَيْلِي قَالَ لَقَدْ لَبِثْتُ زَاهِرًا كَثِيرًا لَمْ يَكُنْ يَدْرِي أَنَّهُ زَاهِرٌ لَمْ يَكُنْ يَدْرِي أَنَّهُ زَاهِرٌ
تَعْرِفُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِشَيْءٍ نَحْنُ زَاهِرًا بَعْدَ النَّبِيِّ كُنْتَ زَاهِرًا بَاسْمَاءَ وَ اَنْتَ هَبْ
که سیدانید ظم خود را بصند و النبی صلعم حیات عرقه بعد زینیمبر از انیکه شناخت بنیمبر خدا را
و دوست که آنحضرت با و التفات نموده اند و کرد و انید بالیدن ظم خود را کمتر یعنی بد آنحضرت بود
و است خود را از زاهیر بنیمبر مبارک آنحضرت بهایا زجه تحصیل کمال و انوار می از صد مبارک است
و و خصل النبی صلعم يقول مَنْ كُنْتُ زَاهِرًا هَذَا الْعَمَلُ يَسَّرُ دِيرِي و رست و بنیمبر میفرمود
کست که بنیمبر این بنده را فقال اَلَيْسَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ وَ اَلَيْسَ كَمَا سَأَلْتَ
بِرَغْبَتِي بَعْدَ النَّبِيِّ مَرُوبِي مَرُوبِي تَوَمَّ اَكَا سَأَلْتَنِي زَاهِرًا بَاسْمَاءَ وَ اَنْتَ هَبْ
مَنْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَلَيْسَ كَمَا سَأَلْتَ بَعْدَ النَّبِيِّ كُنْتَ زَاهِرًا بَاسْمَاءَ وَ اَنْتَ هَبْ
نزد خدا است از زان بها و قَالَ اَنْتَ لَكِنْ عِنْدَ اللَّهِ غَالٍ يَا كَفْتُ لَوْ نَزَلَتْ شِعْرًا وَ تَبَارَكَ اَنْ
بهای شاعران حدیث آورده اند که آنحضرت زاهیر را عبد خواند و به تسمیه عبد ظاهر است که عبد الله
مراد داشته اند و وجه شراعتا بله نشی است یا بدل کردن یعنی مقابله بنده کست که ارام و قهرم
یا آنکه می در دم با بنده این بنده گرامی بنیمبر و شد نفس را برای رستاق یا بیدل لک در رضا
حق یا رومی که یحیی الحسن قَالَ اَنْتَ عَجُوذٌ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرُوبِي زَاهِرًا بَاسْمَاءَ وَ اَنْتَ هَبْ

و بنیمبر از او سید و بنیمبر

بنیمبر از او سید و بنیمبر

زنی بمبارست بنمبر فقال يا رسول الله ادع الله ان يخلقني الجنة ليكن شاي هم
خادمي و ان غد اير البني نجاه از خدای عز و جل انك و رمي آرد و بپشت فقال يا ايم فلا ت
ان الجنة لا تدخلها ائحوا بس فرمود بنمبر ائحوا بس فلان و درايه كنيت خواند كه بدست
در نمرد و بپشت زن قال فواليت شيكی گفت راوي بپشت آن بپشت زن گريه كنان فقال
اخذوها انك لا تدخلها و هي تجوز بس فرمود بنمبر ايم كه خبر و ديده اورد و بپشت زن گريه
بپشت زن و در حال بپشت زن شد ان الله يقول انا انشاهم من ائحوا بس فجعلهم من ائحوا بس
انرا يا اير شيكی الله صيفه ياد خلق بيكتم انرا از خلق تازه يعني موسطه و لاديت بس ميگردد
ايشان را كه در و شينه هم را و ان بس و ساكي زيرا كه تخميل جواني مرد و اچسساكي است و ميگردد
زن شاي ساكي يا بس ما جاءني صفة كلام رسول الله صلعم في الشعر انما بس
است كه آمده و صفت كلام بنمبر خدا و شعر عن عائشة و في قولها هلك كان النبي صلعم
يتمثل الشعر من الشعر و ليت ان عائشة رضى الله عنها و ان الشعر بسيد و ان النبي في عائشة
صديقته كه ايا بنمبر متمثل شده بچيزي از شعر يعني شعر بنمبري بخواند قال كان يتمثل الشعر ان
د و اخبر و يتمثل بقوله گفت عائشة بود كه متمثل شده اخبر بنمبر و ايه و عائشة صديقته
كه شعر بعضي هديت بوده بسوي اخبرت گفته متمثل شده بچيزي از شعر الا بيتان رواه بشعر
سند بني لك لا ياقم ما كنت جاحلا و يا ليتك يا اخبا منكم ثم روى و محمد بن
آورده اند كه آنچه بنمبر رسیده است كه اخبرت ميگفت و ايتك من لم يزد بالاخبا بيل هم
المؤمنين ابو بكر صديق رضى الله عنه گفت چنين است يا رسول الله گفت بنمبر اني است بشاعر و ما يعني
و معني بيت است كه خبرشان ميشود و بپشت زن و و هميگر و و يعني بنمبر ردى را كه مقتضي مان شاه بنمبر
است بي كه حاجت شود و آنكه نوشته هي سلى و فرستى كسى كه براى بنمبر يار و بعض محمد ثمان
آورده اند و بر آنند كه بنمبر صلعم وزن رست مخي ايد چنانچه و بعض احيان كه متمثل بنمبري شده
شكسته بر زبان مبارك ايشان جارى شده و ما علمناه الشعر و ما ينجي له را باين كرم
اند و تمثيل و تقريب قام بر آنچه بعضي گفته اند كه تمثيل بنمبر شمسى است كه و و روى خاص و آورده
باشد و تمثال آن و معني كه در ايشان آن مورد و تواند آورد و عن ابي هريرة رضى الله عنه قال
رسول الله صلعم ان اصدا و كلت قالها الشاعر كلمة ليدي و بيت انرا بوبره كه
گفت گفت بنمبر خدا بپشت زن را شعر بن كرم كه گفته آن كرم را شاعر كرم بسيد و آن بيت شعر

أَلَا كَلَّمَنِي خَلَا اللَّهُ بَاطِلٌ ۚ وَكُلُّ عَالِمٍ لَا يَخْلُقُ إِلَّا ذِكْرًا ۚ عَنْ جُنْدِ سَبْرٍ
سُقْيَانِ الْبَحْلِي قَالَ أَصَابَ جَحْرًا صَبَغَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَكَمِيتَ مَرُوسَتَ أَرْجَبِ
بَنِي خَيْبَانَ كُفَّتْ سَيْدَتُكَ كُفَّتْ مَارِكُ تَحْضُرَتِ رَابِعُ خُورَانِ لُودَةُ كُشْتِ فَقَالَ بَرَسُ
مَنْ مَرُوسَتُ هَلْ أَنْتِ إِلَّا صَبَغَ ذَمِيمَتِ أَفِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا الْقَيْدُ أَيُّ بُدُوِي قَوْصُوفُ شِي
مُرْكَهُ سَجُونِ أَوْشَتِ تَوَاكُلْ رَسِيْدُ تَوَدُّ رَاهِ فَدَكِرَ بَرَسُ خَنَاقُ عَنْ الْبَرَاكَةِ مَحَازِبُ قَالَ قَالَ
لَهُ رَجُلٌ أَقْدَرْتُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا أَبَا عَمَّادٍ مَرُوسَتُ أَرْجَبِ كُفَّتْ كُفَّتْ مَرُوسَتُ
مَرُوسَتُ أَيَا كُفَّتْ شَمَا أَرْشَمَنْ وَوَرْدُ شَدِيدِ شَمَا أَرْشَمَنْ لَوْ لَوْ لَوْ لَوْ لَوْ لَوْ لَوْ لَوْ لَوْ لَوْ لَوْ لَوْ لَوْ لَوْ
غَزْوُ حَنِينِ فَقَالَ لَا بَالُكَ مَا وَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِكُفَّتْ بَرَاكَةُ رَسُوْلِكُنْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ
طَلِكُنْ وَلَّى مَرُوسَتِ الْكَاثِرِ تَأَقُّمُ هُوَ أَزَلِ بِالْقَبْلِ وَبِكُنْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ
كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ
وَأَيْنَ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ
بُخْلَتِ الْبَيْضَاءِ وَأَيْنَ سُقْيَانِ بِنِ الْحَارِثِ بِنِ عَبْدِ الْمَطْلِبِ خَدَّ بِلْجَامِهَا وَأَيْنَ كُفَّتْ
بِنِ خَيْرِ وَرَأَى رُوسَ سَوَارِ لُودِ تَرْسُفِيدُ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ
أَيْنَ سُقْيَانِ بِنِ خَيْرِ تَرْسُفِيدُ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ
لَا كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ
كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ
وَلِيْرِي وَبِرُوسِ أَخْضَرَتِ لُودُ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ
بِرُوسِ قَوْلِ أَنَا الْبَيْتِي لَا كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ
بِرُوسِ غِلْطَلِبِ بِنِ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ
أَدْرُوهُ أَنْدُ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ
أُولَا دُخْرُ خَوَابِ لُودُ وَغَنَقَرِطِ وَبِرُوسِ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ
وَكُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ
جَمْعِي كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ
مَرُوسَتِ جَرَا كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ
أَوْ مَرُوسَتِ لُودُ عَنْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ كُفَّتْ

وَكَا مَيْتَانِ فِي الْفَلَكِ سَبْرٍ
بِرُوسِ
جَمْعِي

در میان است پیغمبر فقال يا رسول الله ادع الله ان يخلق لي
خادم جوان خدای یعنی بخواد از خدای عزوجل انیکه در می آرد بهشت فقال يا ايم فلان
ان الجنة لا تدخلها الا بغير حق و بغير حق ای ام فلان او را به بهشت خوانند که بدستی بهشت
در می آید و بزرگان قال فوالله شيكی گفت راوی بری گفت آن بزرگان گریه کنان فقال
اخرجوها اهلها لا تدخلها و هي تجوز بس فرمود پیغمبر خدام که خبر دهید او را بدستیکه درونی
بهشت است و در حال بزرگان الله يقول انا انشاء لهم الجنة فاجعل لهم انبياء و رسل
انرا یا بدستیکه الله که میفرماید که خالق می کند اینا را خلقی تازه یعنی بواسطه ولادت پس سیر و هم
اینرا بزرگوار و شریف و همزادان بر حق و صالحی زیرا که تکمیل جوانی مرد و جاهل است و تکمیل جوانی
زن تا می رسد الی باب ما جاء في حقيقة كلام رسول الله صلى الله عليه و آله في الشجر انما
است که آمده و در صفت کلام پیغمبر از شجر عن عائشة رضي الله عنها قال كان الشجر يسلع
بتمثيل الشجر و من الشجر من رأت ان عايشة رأت ان عايشة بر سیده شد از بی بی عايشه
صدایه که آیه متمثل شده بچیزی از شجر یعنی شجره یی بخواند قالت كان يتمثل بشجرين
واحد يتمثل بقوله انك عايشة رأت ان عايشة بر سیده شد از شجره یی و اصر عايشه صدایه
که شجره یی است او ده بسوی آنحضرت گفته متمثل شده بچیزی از شجره الا بريت ان رواته شد
سندك في ذلك الايام ما كنت جاهلا و قاتلك يا اخي انك منكم ثم تزود و محمد
آورده اند که آنحضرت بر سیده است که آنحضرت می گفت و ايتك من لم تزود بالاختيار بل
المؤمنين او كبر و قد قهره گفت چنین است یا رسول الله گفت پیغمبر ای است بشا عرو و ما ينبغي
و یعنی است که خبرش را میشنود و به تو و صمیکه و یعنی تو میرسد زیرا که مقتضی مانا تا آنحضرت
است بی آنکه حاجت شود یا که نوشته و می کسی را و رستی کسی را که برای تو خبر یار و بعضی حد ثمان
آورده اند و بر آنند که پیغمبر صلعم و زن در است نمی آید چنانچه و بعضی احیان که متمثل بچیزی شد
شکسته بر زبان مبارک ایشان جاری شد و ما علمناه الشجر و ما ينبغي له ان يقر
اند و تمثیل و نیز مقام بر آنچه بعضی گفته اند که تمثیل ضرب تمثیل است که و در روی خاص و آورده
باشد و تمثال آن در معنی که در مثال آن مورد و تواند آورد و عن ابی هريرة قال قال
رسول الله صلى الله عليه و آله ان كل شجرة لها نبي و رسل و انا ابو هريرة
گفت گفت پیغمبر ان بريت انك عايشة رأت ان عايشة بر سیده شد از شجره یی و اصر عايشه صدایه
که شجره یی است او ده بسوی آنحضرت گفته متمثل شده بچیزی از شجره الا بريت ان رواته شد
سندك في ذلك الايام ما كنت جاهلا و قاتلك يا اخي انك منكم ثم تزود و محمد

الکلی شیء خلا الله باطن لا یصل کل شیء الا بحال ذلک فی این عبادت است لهذا
سفیان بن عیینة قال سالت جده اصبح رسول الله صلعم قد منیت یارفت بوده است
بن شیان که گفت رسیدن من گشت مبارک حضرت را پس چون او ده گشت بخلق بوده اند بر
مغیر هک انیت الا اصبح دیمیت و فی سیدیل الله بالقیة شای بودی تو سوره انزل
مگر که بخون آغشته تو و آنکه رسید تو در راه خدا بر فرشتگان شمع عن الله که از مبارک است قال صلعم
له دخل الا ذر بتم عن رسول الله صلعم یا ابا عجمان هر ویست از برادر که گفت گفت مراد
مردی ای اگر سختی شما از دشمن و در شدیدی شما از یغری ای ابا عجمان که کنیت برابر بن عباس است و در
غزو حنین فقال لا والله ما ولی رسول الله صلعم بگفت برادر بن عباس که بگشت پیغمبر خدا
ولکن ولی سرعان الناس تا کفتم هم هو اذن بالنبی و لیکن شتر چند مردان که او در پیشوا افتاد
پیش از ایشان اقبله هوزن و آن مرد و هم به تیر انداز مشهور بودند به تیر کشیدن و در تیر کشیدن
و این جنگ بعد از فتح که مبارک بوده و را و از شوال سنه ثمان و رسول الله صلعم علیه
بعلات البیضاء و ابوسفیان بن الحارث بن عبد المطلب خدایکجا مها و حال آنکه
پیغمبر خدا و آن روز سوار بود بر ستر سفید که مقوقن او شاه میکند ریه بهدی فرستاده بودند
ابوسفیان پیغمبر خدا حضرت را گرفته بود و انجام آن شهر را تمام باز دار و از نیکه حضرت خود را و برپا اندا
انگذا و گاهی میگرفت کتاب حضرت عباس میگرفت انجام آن شهر را و بعضی خندان گفته اند
که این ستر سفید و ولد بوده و با وجود که شهر خلاصیت و فر جنگ ندارد و این که ان شجاعت
و لیری و پر ولی حضرت بود که در روز جنگ چنین جمعیت اعدا بر سر سوار شده و در هر کس
برو نقول انا البی که کذب انان بن عبد المطلب و یفرمودم و هم پیغمبر و فرست
پیغمبر طلب یعنی هم که مراد از این نیز از کمال است شجاعت و شهادت است و بعضی
آورده اند که مقصود از گفتن که من پیغمبر طلب است که عبد المطلب بایده بود که پیغمبر آخر الزمان
اولاد من خواهد بود و عنقریب میسر کند و آن خواب عبد المطلب بیلد هوزن گفته بود و یقایل
دیگر نیز که آن فرزند من معیوش شود و او را شای غلبه خواهد بود و حضرت اظهار این حدیث کرده اند
جمعی از که همراه آمده بودند حدیث العهد بودند با سلام و برپا انان قوی شود که قلبه بر اعدا
مراد است چرا که عبد المطلب است تیلاد و شوکت حضرت را بیان کرده بود و عهد اجنان شد
او فرموده بود عن انیس ان البی صلعم دخل مکة فی عس و القضاء و ابن دنا

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
و الصلوة علی سیدنا محمد
و آله الطیبین الطاهرین
جمع

از این ملازمت بنمیزد که الویقول و مرویات از آنست که گفت بدستی بنمیزد در آنکه در آن
 خدام جوان خدا را پیش آنحضرت و در آن حال تکیه او بخواند این اشعار را خلطاً فی الکفاح عن
 ان الجنة لیوم تفتنونکم علی ان تزیلوا صد بایزال الهام عن قیل و دهل
 درود عن خلیل و یعنی که از دیدنی کفار راه را امروز منیر نمیشمارد بر حکم قرآن یعنی حکم
 ارازدنی که جدا میسازد و نازک سر را از محل خوابگاه او یعنی کوه و مشغول میگردد و دوست را
 از دوست او یعنی متمیز میکند و از این که بر پیش حال دوست خود از دو باز پرسد که چیست حال تو
 یعنی بهر کمال حال خود گرفتار میشود و بلاک میگردد و زیرا که مرده از زنده و زنده از مرده فاصل
 میشود و آن روز کفار قریش که را خالی بگذشتند و بر بالا کوهها برآمدند و سطوت اسلام
 شکست انصار را بکشت فقال له محمد بن رباح بن رباح و واحد بین یکتی رسول الله صلعم و
 فی حرم الله تقول شغراً البس گفت مرابن رواه را امیر المومنین عمر فاروق که ای این روزم
 پیش منم خدا و در حرم خدا میگوی تو شعرا یعنی اشعار را بخوانی آورده اند که امیر المومنین از شعر
 خواندن این رواه در پیش منم و در حرم خالی باشد یا آنکه ایشان را از غرضه شده که میباید
 اشعار محرک خشم کفار گردد و موصل شود بر اینکه نایاب می باشد و در حرم قتال و قوع
 و در ریت که نایاب ظاهر آنچه دست بر دوش امیر المومنین عمر فاروق بکشد که در برابر حضرت
 و در حرم خدا و شود و چون حق و را بر شرف بکشد بنمیزد این رواه جواب داد
 متوجه منتظر جواب بنمیزد فقال النبی صلعم خذ عنی یا محمد فلیحی اسخ غنیم من فخر
 النبیل پس فرمود بنمیزد که از او را ای عمر که از دای عمر پس آن ابیات و کلمات که میگوید
 سوزاند و در ایشان یعنی کفار قریش از انداختن تیر و ناخن این ابیات در ایشان بجهت
 جبار بنی سمره قال جالس النبیل صلعم اکر من مائة مؤمن و ریت از جابر که گفت
 نشسته بودم بنمیزد را یعنی در ملازمت آنحضرت نشستم زیاده از صد مرتبه و کان اخی
 یقتلک و ان الشیخ و بودم محال آنحضرت که انشا میگردد یعنی اشعار میخواند و یکتا گویند
 انشیاء من آخر الکاهلین و یا و میگردد و بنمیزد از اهر جالبیت یعنی مذکره باجران و حرفها که در
 زبان جالبیت پیش از ظهور اسلام و گذشته بود و در میان می آوردند و با یکدیگر می گفتند و هو
 ساکت و دما یکتیستیم معکم و حال آنکه آنحضرت ساکت بود و بسا بود که بنمیزد و ایشان
 و در این اشارت است که اگر در مجلس میخوانند و دست ما و امیکه بخش و میسازد و بعضی غرض

این سوره
بلفظ اولیاء
در حدیث
قال سورة في الدنيا

که آمده و در صفت کلام میفرمود ارفا که گفتن و مرا و سخن و شرب و سخن است که اهل عرب حدیث
اللیل میگویند و میثاق ایشان شایع است که در شبها مباحات غیر آن حکایات گویند و با یکدیگر
نمایند سخن و عایشه رفته و قالت حدیث رسول الله صلعم ذات لیل که نیک آمده
حدیث نامرویت از عائشه رض که گفت سخن کرد و میسر شب زن خود را سخن از گذشته و فعل
آخره میگویند کان الحدیث حدیث حدیث فقال اندرون ما خرافه و بگفت
پنجم آری امید اینها چیست خرافه و در بعضی نسخ اندرون و غفله و بعضی گفته اند که در آنجا بعض
رجال در مجلس کوشه و در خطاب ایشان واقع شده باشد و بعضی گفته اند که از وایح طاهر است
بخطاب ایشان خطاب داشته اند بنا برین اصل ایشان در کمال عقل و دینداره رجال اند و توان بود و خطاب
مخصوص از وایح نیست بلکه مخالفیانی اند که این لفظ استعمال میکنند و مردان زن آن خرافه
کان رجلا من عذرة گفت پنجم سیرتیکه خرافه بود و مردی از قبیل عذره از قبیل کین میگوید
اند اسر فله الحین فی الجاهلیة فمکشف فمکشف و هم اسیر ساخت و از اجن مردان را از اینجا
حسن و زبان جا بلیست مان پیش از ظهور اسلام و گوشت سید نام است و در آن زمان مثل این
هم و برودن جنیان و در میان اکثر اوفور بوده و گفت که آن خرافه و در جنیان ساهانه و
الحاکمین پس دانید و از جنیان سبک و در میان یعنی او را باز آورده بجای خود گذشته و
کان یحدث الناس بعداخی فیهم من الکحاجیب و بود که سخن میکرد و مردمان بجزیری
ویده بود و از امور غیره فقال الناس حدیث خرافه بگفتند مردمان سخن غریب را که تر بود
آمده سخن خرافه و جز خرافه سخنان غریب نقل میکرد و مردمان را از کذب میکرد و سخنان غیر واقع
حدیث خرافه میگفته اند و حضرت رسالت بیان آن فرموده اند که خرافه در حدیث صادق بوده
که ای گمان کذب بود حدیث شایع و در حدیث شهر و حدیث ام و هم است عن عائشة رض
قالت جلست احکام عیسی که خرافه و حدیث نامرویت از عائشه رض که گفت شایع
زن بر عهد کردند و عقاید بنی بمان معاشرت نمودند و او را که لازم کرد و در هر
خود که آنچه در ضار ایشان است نهان دارند و این نام در یوی از ویها که یا از زمین بوده اند آن
یکم من اخبار از وایح و شایع و عهد و عهد ایشان بران بوده اند که پوشیده ندارند
چیزهای شومهران خود و چیزهای عیسی احوال اوضاع شومهران خود و تمامی گویند و بیان نمایند که
الانوی گفت اول ایشان مردان را اول است از بعد ویا که با در جلوس نام او عهد بوده است

در آن حدیث

قالت اول

اَبِيْ هَمْدَوْنَةَ زَوْجِيْ لَمْ يَجْعَلْ غَيْفَ شَوْمٍ مِنْ كَوْشْتِ شَمْسِيَّتِ لَاغَرٌ قَلِيلُ النِّفْعِ عَمَّا
كَانَ مِنْ جَبَلٍ وَجَحْمٍ بِرُكُودٍ مَسْبُوكٍ لَا مَهْلَ فَيُزَلُّ لِقِيَّ نَزْمٍ كَبَرْدَنَ آسَانَ بَاشَدَ بَاكَمَكُ لِيْ نِفْعُ سِتْ
مَتَمَرِدُ بَخْلَقِ سِتْ پَسْ بِالِاشِدَنَ بِشَوَارِيْ سِتْ وَلَا سَمِيْنِ فَيَنْتَفِلُ وَحَالُ كَمَكُ فَرَبْ
نِيسْتِ لِسِ اتِّقَالَ كُنْدَ اَوْرَا اَوَسِيَانِ مَرَا اَكَمَكُ كَوْشْتِ شَمْسِيَّتِ لَاغَرٌ بَاشَدَ وَبَرَا لَای كَوْدِ شَمْسِ بُوْد
بَا وَجُوْدُ كَم لِقَعِيْ اِگَر آسَانِ مِیْ بُوْد كُفْتَنِ اَوْ رَغَبْتِ مِیْ شَدُ مَرَوَانِ رَا و مَرَا اَز كَم لِقَعِيْ قَلْتِ
اَلْ قَلْتِ جَمَاعِ سِتْ بَعْنِیْ بَا وَجُوْدُ كَم لِقَعِيْ مَتَمَرِدُ بَخْلَقِ بَاشَدَ وَجَحْمِیْ نِیْمِ نَدِشْتَهْ بَاشَدَ كَمَكُنَا
اَز وَجْهِیْ سِتْ تَا كَسِیْ بَا نِ طَمَعِ كَم كَشْتِ لُشَانِ وَ سَعَتِ عِیْشِیْ بَاشَدَ بَحْنَتِ وَ سَعَتِ رَاضِیْ شُوْدُ
قَالَتِ التَّائِيْدَةُ وَ كَفْتَنَ زَنَ و دَمَ كَمَنَامِ اَوْ یُوْجُوْ بُوْد بِنْتِ عَوْدُ كَمَا اَبْنَتْ لِحَبْوَةِ شَوْمٍ مِنْ طَاهِرِ
وِرَا كُنْدَهْ نِیْكَمَ خَبَرِ اَوْرَا اَبِيْ اَخَا فَا نَ لَا اَذْ دَهْ بَدَرِ سَتِيْكَمَ مِنْ مِیْ رَسْمِ كَمَكُ تَرَكِ كَمَتَمَصِفَتِ اَوْرَا اِز
كَمَ مَشَا بَدَهْ وَ مَعَا قَدَهْ مَقْتَضَهْ نِیْسْتِ كَمَ تَامِیْ اَوْ ضَاعَ اَوْرَا بَا یَانِ كَمَنَامِ اَكَمَكُ اَكَمَكُ اَكَمَكُ وَ جَحْمِ
اِگَر اِیْ كَمَنَامِ وَ صَفْهَائِیْ اَوْیَا و كَمَنَامِ بَا یَانِ سَا عَمَ و یَحْمَدُ اَوْرَا عِیُوبِ ظَاهِرِیْ وَ بَاطِنِیْ اَوْرَا بُوْ كَمَ وَا نِ
طَوْلِیْ دَارُ وَا كَمَ شَمْرُوعِ دَرِ خَبَرِ اَوْ كَمَنَامِ مِیْسَرِ كَمَ تَامِیْ كَمَنَامِ وَ شَبْ تَامِ شُوْدُ قَالَتِ التَّائِيْدَةُ
كَفْتَنَ زَنَ سَبُوْمَ كَمَنَامِ اَوْ كَبَهْ بُوْد بِنْتِ اَرَقَمِ زَوْجِيْ الْعَشِيْقُ شَوْمٍ مِنْ بَخْلَقِ سِتْ اَنْ
نَظَرُیْ اَطْلُقْ اِگَر نَاطِقِ مِیْ شُوْمَ عِیُوبِ اَوْ طَاقِدَهْ مِیْ شُوْمَ وَا نِ اَسْكُتْ اَعْلَقْ وَا كَمَ سَا كَتِ
مِیْ شُوْمَ مَعْلَقِ مِیْ شُوْمَ بَعْنِیْ نَهْ شَوِیْ دَارَمَ وَ نَهْ مِیُوهْ اَمَ وَ مَقْصُوْدِ اَزِیْنِ سِجْنِ نِیْسْتِ كَمَ اَنْجَهْ تَوْ قَرَعِ زَمَانِ
اَزِ شَوْمِ اَنْ نِیْسْتِ مَرَا نِیْسْتِ اَمَّا طَلَا قِ دَاوَنِ اَزِ شَوْمِ نِیْخَوَا سَمِ اَزِ جَهْتِ اَوْلَادِ كَمَ اَزِ دَاوَرَمَ یَا اَزِ جَهْتِ
اِجْتِیَاجِ مِنْ لَبُوْیْ اَوَسِیْ اِگَر اَخْبَارِ بَخْلَقِ اَوْدُ كَمَنَامِ شَوْمِ مَرَا طَلَا قِ دَهْدِ قَالَتِ اَلْاَبْعَبَدَةُ
كَفْتَنَ زَنَ جَوَارَمَ كَمَنَامِ اَوْ جَبْتِ سَبَهْ بُوْد بِنْتِ سَاعِدِ زَوْجِيْ كَلِيْلُ نَهَامَتَهْ شَوْمٍ مِنْ جَوْشَبَهْ
سِتْ چَرَبِ كَمَ اَعْتَدَالِ مَشْهُوْرَتِ بَا حَرَّ وَا لَا قَرَّ وَا لَا خَافَهْ وَا لَا سَا مَهْ نَهْ كَمَ سَتَنَ
سَرِ لَعْنِیْ شَوْسُطِیْنِ اَفْرَا طِ وَ تَفَرُّیْ اِچَهْ حَرَارَتِ نَشَا غَضَبِیَّتِ وَ كَمَ خَلْقِ تَمَنَدِیْ كَمَ مَوْجِبِ خِفَاتِ اَلْاَنْتَرِ سَتِ
صَا حِبَانِ لَعْنِیْ مَرْدَمِ خَانَهْ اَزِ مَخَافَتِ نَزَارِ نَدِ سَمَتِ بَعْنِیْ اَلْاَلْتِ سِتِ بَعْنِیْ نَهْ بَرُوْتِ دَارُ وَا كَمَ نَشَا مَوْدُودِ
كَمَ مَوْجِبِ لَشَا سِتِ بَعْنِیْ مَرُوْدِ سَمَتِ قَالَتِ اَلْاَخَا صِسْتَهْ كَفْتَنَ زَنَ نِیْخَمَ كَمَنَامِ وِجِیْیِیْ بُوْدَهْ بِنْتِ عَلَمَتَهْ
زَوْجِيْ اَنْ دَخَلَ فَهْمَكُ وَا نِ سَرِیْجِ اَسِيْدُ شَوْمٍ مِنْ اِگَر دَرِیْ اَیْدِ یُوْرِ سِتِ لَعْنِیْ لِبَا رِغْوَابِ كَمَ غَرَضِ سِتِ
كَمَ مَقْصِدِیَّتِ اِبْتَغَا رِضَ شَمْعِ اَمَوَالِ بَا اَكَمَكُ دَمَ بَاشَدَ كَمَ اَوَسِیْشِ دَرِ غَوَابِ مِیْ بَاشَدَ وَ تَكَا یَتِ كَمَالِیْ دَبِیْ بَا كَمَالِیْ

فیفتنی
پس گشت شود
یو غره
چایه سینه زین
استغفار
سید و البیاب
صداقت
فردا گشت
شود

امری که خلاف حق باشد بوقوع نیامده تا آنکه اَلَا اَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا گفت پیغمبر از ایاسیس
 نباشم من بنده شکر گویند یعنی ترک عبادت و طاعت کنم و تکیه اعتماد بر غضران نمایم
 اینم بَرُورَةٌ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ حَتَّى تَقْدُمَ قَدَمَاهُ مَرُورِي سَتِ اِذَا بِي مَرُورَةٌ
 گفت بود پیغمبر که نماز میکند از تو آنکه در دم کرد و قدم سخت تا آنکه نَفِيقُ لَهُ تَفْعَلُ هَذَا
 گفت ای پیغمبر پس گفته شد و آن حضرت را سبکی انجبین مشقت و خود را برنج سب داری
 وَقَدْ جَاءَكَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ غَفَرَ لَكَ مَا قَدْ تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَحَالَ أَنْ تَكُونَ تَرَابًا لَهَا مِ الْمَاءِ
 آمد و رسانید بخواهین که بدستی سبانه و تعالی تحقیق آمرزید مرتجعین که گذشت از گناهان
 تو و چیزی که آید تا آنکه اَلَا اَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا گفت پیغمبر خدایا ایاسیس نباشم من بنده
 شکر و ازین فنب که درین آیت و اینها دیگر و غشسته جمهور بر آنند که از مقدم گناه آدم علیه
 السلام و حوا علیها التجهة و الرضوان مراد است و از تا تا شکر گناه است عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ
 كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ حَتَّى تَقْدُمَ قَدَمَاهُ مَرُورِي سَتِ اِذَا بِي مَرُورَةٌ
 گفت بود پیغمبر که می استیاد و نماز میکند از تو این که در دم کرد و قدم آن حضرت تَفِيقُ
 اللَّهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ تَفْعَلُ هَذَا قَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا قَدْ تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَتَأَخَّرَ لَيْسَ لَكَ شَرُّ
 که ایامی کنی تو این را یعنی این همه خود را برنج و مشقت می داری در عبادت و حال آنکه تحقیق
 آمرزیده است و جب تعالی و تقدس ترا از گناهان گذراند و آئینده تا آنکه اَلَا اَكُونُ
 عَبْدًا شَكُورًا گفت پیغمبر خدایا ایاسیس نباشم من بنده شکر که مراد آنکه میخواهم که یا ششم بنده شکر گذار
 عَنِ السَّوْدِيِّ قَالَ سَأَلْتُ عَالِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا عَنْ صَلَوةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 بِاللَّيْلِ فَقَالَتْ كَانَ يَنَامُ أَقْلَ اللَّيْلِ ثُمَّ يَقُومُ مَرُورِي سَتِ اِذَا بِي مَرُورَةٌ
 عَالِشَةَ صَلَوةً رَأَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَيْفَ كُنْتُ بَرُورِي سَتِ اِذَا بِي مَرُورَةٌ
 شب یعنی بعد از فراغ نماز عشاء تا نصف شب پس برنجوست و نماز میکند و اَلَا اَكُونُ
 التَّوَهُُّمُ أَوْ تَبْرُورِي سَتِ اِذَا بِي مَرُورَةٌ بَرُورِي سَتِ اِذَا بِي مَرُورَةٌ بَرُورِي سَتِ اِذَا بِي مَرُورَةٌ
 بخواب جای بگری خواب و این خواب جهت تقویت مانع و دفع کسل بوده تا نماز با مداد به
 تشبیه ادا یابد فاذا كانت الحاجة اليها ليس برگاه که بود مرتجعین را حاجت نزدیک
 می شد بابل خود فاذا سمع الاذان و ثبت پس چون شنید اذان را بر می جست و لیسعت
 برنجوست فان كان جنباً افاض عليه من الماء ليس اگر می بود جنب می ریخت بر خود آب

و تا تا آخر

ای پیغمبر

بَرُورِي سَتِ اِذَا بِي مَرُورَةٌ

یعنی غسل کرد و آله تَوَضَّأَ وَخَرَجَ إِلَى الصَّلَاةِ وَكَرَّحَ جَنْبَهُ غَسَلَ نَدَاثَتَ تَجْدِيدِ وَصُوَّكَرَهُ
 برادر برای نماز را بدو عن ابن عباس أَنَّهُ أَخْبَرَهُ أَنَّهُ بَاتَ عِنْدَ سَيِّمُونَةَ وَهِيَ خَالَتُهُ
 مرویت از ابن عباس که بدستی قصه است که خبر کرد او بدستی که او شب کرد نزد بی بی
 میمون که حرم محترم سید عالم است و حال آنکه بی بی خاله او بود قَالَ فَاضْطَجَعْتُ فِي عَرَضِ
 الْوَسَادَةِ كَلَفْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ لَيْسَ سِرِّهَا دَمٌ بَرَّ عَرَضَ نَكِيهِ وَدَرَّازَ كَشِيدَمَ وَاضْطَجَعَ
 رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَدَرَّازَ كَشِيدَمَ خُودِ رَامِغِ خَدَّاءِ دَرَّازِی تَكْنِيَامَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذَا انْتَصَفَ
 إِلَيْكَ قَبْلَ بَقِيَّةِ لَيْسَ خُوبِ كَرِغْمِ نَاوَقْتِی كَنِیمِ شَبِ یَا عِیشَ زِلْضِفَ شَبِ نَدِی شَكِ لَوِیست
 فَاسْتَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَعَلَ عَمَلُ النَّبِيِّ ﷺ عِنْدَهُ لَيْسَ سِرِّهَا دَمٌ بَرَّ عَرَضَ نَكِيهِ وَدَرَّازَ كَشِيدَمَ
 خواب را از روی مبارک خود نم فرماد كَشِيدَمَ لَا يَأْتِ الْحَوَاشِيَةُ مِنْ سُورَةِ الْحَجَرِ لَيْسَ
 خوانده ام به او اخر سوره آل عمران ثُمَّ قَامَ إِلَى شَيْءٍ مُعَلَّقٍ فَوَضَّأَ مَضْمَرَةً فَحَسَنَ الْوُضُوءَ
 پس استاد بسو شَكَّابِ كَرِغْمِ نَاوَقْتِی كَنِیمِ شَبِ یَا عِیشَ زِلْضِفَ شَبِ نَدِی شَكِ لَوِیست
 وصوره ثُمَّ قَامَ يُصَلِّي لَيْسَ بِخَاسِتِ كَرِغْمِ نَاوَقْتِی كَنِیمِ شَبِ یَا عِیشَ زِلْضِفَ شَبِ نَدِی شَكِ لَوِیست
 إِلَى الْجَنْبِ فَوَضَّعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَهُ الْيَمَنِيَّةَ عَلَى الْيُسْخِي كَلَفْتُ عَبْدَ اللَّهِ لَيْسَ اِسْتَادَمَ مِنْ
 به پهلوی آن حضرت پس نهاد بر سر دست راست خود را بر سر من ثُمَّ أَخَذَ بِأُذُنِي الْيَمَنِيَّةِ
 فَسَلَّهَا لَيْسَ كَلَفْتُ بَكُوشِ رَاسَتِ مِنْ لَيْسَ تَبَاتِ أَنْزَا فَضَّلَ الْكَعْبَيْنِ ثُمَّ دَعَا بَيْنَ يَدَيْهِ لَكَلَيْنِ
 ثُمَّ دَعَا بَيْنَ يَدَيْهِ لَكَلَيْنِ ثُمَّ دَعَا بَيْنَ يَدَيْهِ لَكَلَيْنِ
 قَالَ مَعْنَى سِتِّ عَرَّاسَتِ
 پس گذارد دو رکعت نماز پس دو رکعت ایس دو رکعت ایس دو رکعت ایس دو رکعت ایس دو رکعت
 گفت معنی که از رواه این حدیث است شش مرتبه یعنی شش دو گانه او فرمود و فضله او شش
 ثُمَّ اضْطَجَعَ لَيْسَ تَرَكَّرَ دَلِیْسَ اِرَّانِ بِهَلَوِ نَهَادَمَرَاوَكَلَهُ خُوبِ كَرِغْمِ نَاوَقْتِی كَنِیمِ شَبِ یَا عِیشَ زِلْضِفَ شَبِ نَدِی شَكِ لَوِیست
 بحکم اعلام نماز را دو مقام فضله و کعبین و خفیفین پس برخاست گذارد دو رکعت نماز سبک این
 دو رکعت مراد است با ما دست او در حدیث آمده که حضرت در دو رکعت نیت در اولی بعد از
 فاتحه قل یا ایها الکافرون و در دوم بعد از فاتحه قل هو الله فقامت میفرمودند و اچانند را و پس
 بعد از فاتحه قولوا آمنا بالله انزل الی آخره میخواندند ثُمَّ خَرَجَ فَصَلَّى الصُّبْحَ لَيْسَ بِرَوْنِ
 پس فرض نماز را بدو گذارد عن ابن عباس قَالَ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَصَلِّي صَبْحًا مِنْ الْبُرْغَةِ ثُمَّ دَعَا
 مرویت از ابن عباس که گفت بود و نمیخرد که نماز میگذارد و در شب یعنی بعد از دو رکعت

بناظر
 او بعد از نماز
 در وقت نماز

اثنان قبل ان توترت كنت عائشة صدقة كفت من غير خد ايا خواب ميكني تو ميش از آنكه بگذاري تو
 و ترزا قال يا عائشة ان عبيتي يتناصان و كان عنام قبلي كفت ابي عائشة بدرستي چنان من
 ميكن و خواب ميكن دل من و اين معني نهايت عليه السلام از چيه حيات و نهايت ايشان و تفران
 ايشان بشانده جمال كبريا رحل ذكره خواب نبيا عليه السلام موجب نقص طهارت انبيا بشود و از اين
 جهت كه دل ايشان بيدار است عن عائشة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي من الليل فسمع
 كنه يوتر و تر و است از عائشه كه كفت بدرستي بخير خدا بود كه ميگذارد نماز شب و مراد از نماز شب
 تهجد است يا زده ركعت و تر ميگردانين جمله يازده ركعت يك ركعت فاذا فزع منها ركعتين على
 شقيها لا يمنن پس چنان نماز ميشد از نماز تهجد يك ركعت و بر جانب راست خود ركعت عائشه رده قالت
 كان رسول الله يصلي من الليل فتر و است از عائشه كه كفت بود و منمير خدا كه ميگذارد نماز و شب يعني
 تهجد ركعت عن حفصة بن ايمان انه صلى مع رسول الله من الليل و است از خديجه
 كه كفت بدرستي او نماز گذارد با منمير خدا و شب قال فلما دخل في الصلاة كفت خديجه
 ان بكلام منمير خدا در آمدن نماز كرد قال الله اكبر و لا اله الا هو و لا اله الا هو و لا اله الا هو
 منمير خدا بزرگ است از هر منمير خدا و نبادشاهي و بزرگوارى و تر و منمير از هر نقصان و خدا و تر و تر
 قال ثم قرا البقرة كفت خديجه پس خواند منمير خدا سورة بقره ثم رجع فكان ركوعه ثلثين و ثمانين
 پس ركوع كرد پس ركوع او نيز يك بقيام او و كان يقول سبحان و بحمده سبحان
 ربى العظيم و بود كه ميگفت در ركوع تسبيح را و مكرر سياخت اين كلمه را در ركوع ثلث و ثمانين
 پس برداشت سر خود از ركوع و كان قيامه حتى اتم ركوعه و نيز يك از ركوع و
 كان يقول لربى الحمد لربى الحمد و بود كه ميگفت در قومه لربى الحمد و مكرر سياخت اين كلمه را
 ثم سجد فكان سجودا ثم قياما پس سجده كرد پس بود سجود او نيز يك بقيام او و كان يقول
 سبحان ربى الاعلى سبحان ربى الاعلى و بود كه ميگفت تسبيح را در سجده و مكرر سياخت اين كلمه را
 ثم رجع راسه فكان ما بين السجدة الى السجدة تسبيحا و كان يقول رب اغفر لى و بود كه مى گفت
 در سجده تسبيح را و مكرر سياخت اين كلمه را حتى قراء البقرة و الان و الحمد
 او الاكتم ما قرأت كرد در چهار ركعت اين چهار سورة را و تخميه كه يكى از رواه است شك كرد و رواه
 الاكتم يعني در ركعت چهارم را و خواند يا انعام عن عائشة رضى قالت قام رسول الله صلى

منه لواءه

در ركعت

بَابُ مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ لَيْلَةً مَرُورِي سِتْ اَزْ عَالَشَهْ كَرُفْتِ اسْتَادِ غَمِيمِ رُشَاوَاتِي اَزْ قُرْآنِ شَبِي
 اَزْ شَبَاهِ بِنِي قُرْآنِ كَرُ دِيكِ اَيْتِ اَوْ مَكْرُ رَسِيَا خَتِ اَزْ اَتَمَامِ شَبِ وَ بَانِ اَيْتِ قُرْآنِ كَرُ دُو رُقِيَامِ دُرْ كَوْعِ
 وَ جَوْدِ بِنِي دُرْ جَمْعِ هَمِيْنِ اَيْتِ خَوَانْدِيسِ پَرَسِيْدِنَا زِ الْبُو ذَرُ كَرُ اَنِ اَيْتِ كَدَامِ بُو دِ كَفْتِ اَنِ لَعْنُ بِيْمِ فَا بِيْمِ
 عِبَادِ كَرُ اَنِ لَعْنُ لِيْمِ فَا بَانِ نَتِ الْعَزِيْزِ الْحَكِيْمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ صَلَّيْتُ لَيْلَةً مَعَ رَسُولِ اللَّهِ
 صَلَّيْتُ لَيْلَةً فَلَمَّا خَلَعْتُ هَمَّيْتُ بِأَنْزِلُ سُبُوْعًا مَرُورِي سِتْ اَزْ عِبَادِ الْمَدِيْنِ مَسْعُوْدِ كَرُفْتِ نَمَازِ كَذَرُ كَرُ
 مَنِ شَبِي اِيْمِ غَمِيمِ خَدِ اِلَيْسِ بِيْمِ شِهْ اَسْتَادِ دُرْ اَنِ شَبِ تَا كَرُ مَقْصِدِ كَرُ دَمِ اَمْرَا لَالِي قَبْلُ لَهْ وَ كَاهَمَّتْ بِهْ
 كَفْتِ شَهْ مَرُو رُو اِجْهْ قَصْبِ كَرُ دِي لَوْتَا نِ اَمْرُ قَالَ هَمَّيْتُ اَنْ اَقْعُدُ وَ اَدْعُ النَّبِيَّ صَلَّيْتُ صَلَّيْتُ
 عَبْدُ اللَّهِ قَصْدِ كَرُ دَمِ مَنِ اِيْمِ كَرُ شَبِيْمِ كَرُ دَامِ غَمِيمِ رَا عَنُ عَائِشَةَ اَنْ النَّبِيَّ صَلَّيْتُ كَانَ يُصَلِّيُ جَالِسًا
 مَرُورِي سِتْ اَزْ عَالَشَهْ كَرُفْتِ بَدِيْسْتِي سَمِيْمِ بُو دِ كَرُ نَمَازِ سِيْكَدَارِ دُرْ شَهْ قَبْلُ رُو اِوْ هُوَ جَالِسٌ
 پَرِ قُرْآنِ مِيْكَرُ دُرْ اَنْحَالِ كَرُ اَنْخَضَرْتِ نَشِيْنِدِهْ بُو دِ فَادَا اَيْتِي مَنِ قُرْآنِ تِيْرُ قَدْرُ مَا يَكُوْنُ ثَلَاثِيْنَ
 اَوْ اَرْبَعِيْنَ اَيَّةً پَرِ چُو كَرُ بَا قِيْ مَا نَزْ اَزْ قُرْآنِ وَ مَقْدَارِ چَمِيْ كَرُ بِيَا شَدِيْسِيْ تِيْ يَاجِيْلُ اَيْتِ قَامِ
 قَرُوهْ وَ قَا اَيْتِ اِلَيْسِ اَسْتَادِ وَ قُرْآنِ كَرُ دُرْ اَنْحَالِ اَنِ حَضْرَتِ اَسْتَادِهْ بُو دِ تَمِ رُكْعِ وَ سَجْدِ
 پَرِ رُكْعِ كَرُ دُو سَجُوْدِ كَرُ دِ تَمِ صَنَعُ فِي رُكْعَةِ الثَّانِيَةِ نَشِيْنِدِ اَنِ اِلَيْسِ كَرُ دِ اَنْحِيْلِيْنِ دُرْ رُكْعَتِ دُو مِثْلِ اَوَّلِ
 عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شُعْبَةَ قَالَ سَأَلْتُ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ عَنْ صَلَوةِ رَسُولِ اللَّهِ عَنْ تَطَوُّعِ
 مَرُورِي سِتْ اَزْ عِبَادِ اللَّهِ كَرُفْتِ پَرَسِيْدِمِ مَنِ بِيْ بِيْ عَالَشَهْ اَزْ كَيْفِيَّتِ نَمَازِ اَزْ نَافِلَهْ غَمِيمِ فَيَا نَتِ
 كَانَ يُصَلِّيُ لَيْلًا كَلَيْلًا فَامَّا اَيْتِ كَفْتِ بِيْ بِيْ عَالَشَهْ بُو دِ سَمِيْمِ خَدِ كَرُ نَمَازِ تَطَوُّعِ سِيْكَدَارِ دُو زَمَانِي
 دُرْ اَزْ اَزْ شَبِ اَسْتَادِهْ كَلَيْلًا طَوِيْلًا قَاعِدًا وَ زَمَانِيْ دُرْ اَزْ اَزْ شَبِ نَشِيْنِدِهْ فَادَا قَرُوهْ وَ هُوَ
 قَامٌ رُكْعًا وَ سَجْدًا هُوَ اِلَيْسِ وَ قَتِيْ كَرُ قُرْآنِ كَرُ دِي دُرْ نَمَازِ دُرْ اَنْحَالِ كَرُ اَنْخَضَرْتِ اَسْتَادِهْ رُكْعِ وَ سَجُوْدِ
 كَرُ دُرْ رَحَالَتِيْ كَرُ اَسْتَادِهْ بُو دِ فَادَا قَرُوهْ وَ هُوَ جَالِسٌ رُكْعًا وَ سَجْدًا وَ هُوَ جَالِسٌ
 وَ قَتِيْ كَرُ قُرْآنِ كَرُ دُرْ اَنْحَالِ كَرُ اَنِ حَضْرَتِ اَشْتِهْ رُكْعِ نَمُوْدِ وَ سَجْدِهْ مِيْكَرُ دُرْ رَحَالَتِيْ كَرُ شَهْ بُو دِ
 دُرِيْنِ حَدِيْثِ جَوَازِ نَافِلَهْ اَسْتَادِهْ وَ نَشِيْنِدِهْ بَا وَ جَوْدِ قُدْرَتِ وَ لِيْكِيْنِ نَمَازِيْ كَرُ شَهْ كَذَرُ اَزْ اَبْصَافِ
 ثَوَابِ نَمَازِ سِتْ اَكَرُ اَسْتَادِهْ كَذَرُ نَمَازِ اَنِ حَضْرَتِ اَسْتَادِهْ وَ نَشِيْنِدِهْ دُرْ اَجْرِ وَ ثَوَابِ بَرَابَرِ بُو دِهْ
 وَ اِيْنِ اَزْ خُصَالِصِ اَنِ حَضْرَتِ سِتْ زِيْرِ اَكَرُ كَسَلِ وَ تَنَاوُبِ كَرُ نَشَاوَا كَالِيْ سِتْ اَنْخَضَرْتِ رَا بُو دِهْ
 عَنْ حَفْصَةَ زَوْجَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّيُ فِي سَجْدَتِهِ وَ قَاعِدًا
 مَرُورِي سِتْ اَزْ بِيْ بِيْ حَفْصَةَ حَرَمِ غَمِيمِ خَدِ اَصْلَحُ كَرُ نَمَازِ سِيْكَدَارِ دُرْ نَافِلَهْ اَزْ رَحَالَتِيْ كَرُ شَهْ بُو دِ

بسم الله الرحمن الرحيم

خفتن و در رکعت و پیش از نماز دو رکعت عن ابی اسحق قال سمعت عاصم بن ضمره يقول
سألتنا علياً و عن جلالته رسول الله صلى الله عليه و آله مروى است از ابی اسحق که گفت شنیدم من
از عاصم که می گفت پرسیدم امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه را از نماز نافله پیغمبر از روز قال فقال
انکم لا تطیعون قال قلت عاصم لم یسکنت امیر المؤمنین علی بدستی که طاقت نمی آید
آنها از حیثیت دو رکعت و ملازمت نمودن آن و خضوع و خشوع قال قلنا من اطاق منا
ذلك یسکنت عاصم گفتیم که با طاقت باشد از نماز و از نماز نافله است فقال کان
اذا کان فی الشمس من ههنا کھنئتها من ههنا عند العصر یسکنت امیر المؤمنین پس گفت
امیر المؤمنین که بود و پیغمبر خدا هر وقتیکه بود و آفتاب از اینجا اشارت بسوی مشرق کرد یعنی سجده عصر
مشرق باشد گذارد و در رکعت و از آن مراد چاشت است و ان کان فی الشمس من ههنا کھنئتها
من ههنا عند الظهر یسکنت از بعد از هر وقتیکه بود و آفتاب از اینجا یعنی نزدیک ظهر مراد فی است
گذارد و چهار رکعت از اول پیشین و یصلی قبل الظهر اربعاً و بعد من ههنا و یسکنت از
آنحضرت قبل از پیشین چهار رکعت و بعد از آن دو رکعت و قبل العصر اربعاً یفصل بین کل
رکعتین بالتسبیح علی الملائكة المترکین و النبیین و من تبعهم لیس من المؤمنین و المسلمین
و پیش از نماز دیگر چهار رکعت میان هر دو رکعت فصل میفرمود و سلام میداد و بر ملائکه مقبرین و بر
پیغمبران علیهم سلام و کسی که تابع ایشان است از مومنان و مسلمانان باب صلوة الضحی عن
معاذ قال قلت لعائشة اکان النبی صلی الله علیه و آله یصلی الضحی مروی است
از عائشه که گفت گفتیم مرعاشه را آیا بود و پیغمبر خدا که می گذارد نماز چاشت را قالت نعم اربع رکعات
و یزید ما شاء الله تعالی گفت اری چهار رکعت و زیاده می گذارد آنچه خدا خواسته و درین حدیث چهار
است با استحباب نماز چاشت و برین جمهور اتفاق دارند عن انس بن مالک ان النبی صلی
کان یصلی الضحی سبک رکعات مروی است از انس که گفت بدرستی پیغمبر خدا بود که می گذارد
نماز چاشت را شش رکعت عن عبد الرحمن بن ابی لیلة قال ما اخبرنی احد اذ رآه
النبی صلی الله علیه و آله مروی است از عبد الرحمن که گفت خبر نکردم از هیچ یکی که بدرستی که او دید
پیغمبر خدا را که می گذارد نماز چاشت را الا آن تائی تا فراتها محدث است ان النبی صلی الله علیه و آله
بنیتهایوم فخر مکه فاحش کتبیم ثانی رکعات مکررها خواهر علی را پس بدرستی که امها حدیث کرد
بدرستی پیغمبر در آمد خانه او را و فرمود که پیش من گذارد و شش رکعت ما ائنه صلوات

ای حکایت
بہار فضل
نیر سلطان
کردہ می شود
مولوی غفر اللہ
عفی عنہ

لا یَا لَیْلَی مِنْ آتِیَةِ صَاحِبِ کَفَتْ بُو وَ یَغْمِیرُ کَبَاکَ سَیْدِ شَیْخِ ابْنِ عِیْنٍ یَقِیْهُ بُو وَ رُوْزُهُ مَآهَ اَوَّلِ اَنْ وَ سَیَانِ
 اَنْ وَاخِرِ اَنْ وُو رُشْرُحْ شَکَالِ شَیْخِ ابْنِ جَبْرِ نُوْرُ مَرْقَدَهْ اُکُوْر دِهْ اِجْمَاعِ صَحَابِهْ وَ تَالِیْعِیْنِ بَرِ اَیَّامِ بَعْضِ سَنُوْیْنِ
 وِجْهَارِ دَهْمِ دِیَانِزِ دَهْمِ مَرَّهْ هَسْتِ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ کَانَ عَاشُوْرَاءُ یَکُوْمُ اِیْصُوْمُ
 قَائِلِیْنِ فِی الْخِجَابِ هَلِیْتِ مَرُوْی سَتِ اَزِ بِلِی عَائِشَهْ کَفَتْ بُو دِهْ عَاشُوْرَهْ رُوْزِی اِیْنِ بَزِیْرُکِ رُوْزِ
 کِهْ رُوْزِ سَیْدِ شَیْخِ اَنْزَارِ قَیْسِ دِیَامِ جَاهِلِیَّتِ مَرَادِ بِیْشِ اِنْظِهَارِ سَلَامِ هَسْتِ وَ کَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ
 یَصُوْمُ بُو وَ یَغْمِیرُ خِدَهْ اِکِهْ رُوْزِ سَیْدِ شَیْخِ رُوْزِ عَاشُوْرَاءُ قُلْتُ مَا قَدِیْمَ الْمَدِیْنَةِ صَاحِبِ کَفَتْ بُو
 کِهْ شَرِیْفِ اُوْرُوْی بَیْدِی طَیْبِهْ رُوْزِ دَهْشْتِ اَوَّلِ حَرِّ لَیْصِیَا وِیْدِهْ وَاخِرِ فَرِیْدِهْ وِیْدِهْ اَنْ بَرُوْرَهْ دَهْشْتِ اَنْزُوْر
 قُلْتُ اَفْتَرَضَنْ لَمْ مَضَانْ کَانَ رَمَضَانْ هُوَ الْفَرِیْقَةُ بَیْنِ اَنْ یُکَامَلَ کِهْ فَرَضِ شَرِیْفِ رَمَضَانَ فَرَضِیْتِ
 رَمَضَانَ مَرَّهْ شَیْخَانِ سَالِ دَوْلَمِ زَجَرِیْتِ وَ قَمِشْدِهْ بُو دِهْ وِلْجِدِهْ بُو دِهْ رَمَضَانَ اَنْ فَرَضِ وَ تَرِکْ
 عَاشُوْرَاءُ اَوَّلِیْنِ شَکَا صَاحِبِ دَهْشْتِ بَزِیْرُکِ عَاشُوْرَاءُ اِیْنِ وَ جَوْبِ اَنْ بَرِطَرَفِ شَیْخِ یَکِیْ جَوْبِ رُوْزِ
 دَهْشْتِ اَلْعَاشُوْرَاءُ اَوَّلِیْنِ سَیْیَرِکِ رُوْزِ کِهْ دُو دُو فَرَضِیْلَتِ وِیْدِهْ دَهْشْتِ بَرِطَرَفِ عَاشُوْرَاءُ وَ صَحِیْحِ سَلَامِ
 شَدِهْ کِهْ رُوْزِ رُوْزِ عَاشُوْرَاءُ الْفَارِثِ کِیْسَا کِهْ نَآهْ سَکِنْدِهْ عَنْ عُلْفَهْ قَالَتْ سَأَلْتُ عَائِشَةَ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهَا
 رَسُوْلُ اللّٰهِ صَیْحُصْنُ مِنْ اَلَا یَا مَ شَیْخَا مَرُوْی سَتِ اَرْعَلَقْمَ کِهْ کَفَتْ بُو سَیْدِیْمِ مِنْ اَزِ بِلِی اَلْعَاشُوْرَاءُ
 کِهْ اَیَا بُو وَ یَغْمِیرُ خِدَهْ اِکِهْ مَخْصُوصِ مِیَاخْتِ اَزِ رُوْزِ بَیْزِیْرِ اَزِ نَآفِلَهْ یَا زُوْرُ نَآفِلَهْ قَالَتْ کَانَ عَمَلُهُ
 کَفَتْ بِلِی بِلِی عَائِشَهْ کِهْ بُو عَمَلِ اَخْفَضَتْ دَا مَآ وَ اَیْکِهْ لَطِیْقُ مَا کَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَیْطِیْقُ
 وَ کِدَامِ شَاطِاطَتِی وِیْدِهْ عَمَلِ اِکِهْ بُو وَ یَغْمِیرُ خِدَهْ اِکِهْ اَوْرُوْی اِکِهْ رَیاضَتِ وَ شَقَتْ عِبَادَتِ
 وَ عَمَلِ وِیْدِهْ اَوْرُوْی سَتِ مَیْنُوْدِ اَلْسَرِ وِیْعِیْنِ شَیْخَانِیْنِ اَزِیْدِ کِهْ بَرِطَرِیْقِ وَاخِرِ وَ شَبَاتِ اَنْ اِجْمَالِ بَآیْدِ
 وَ مَنَابُوتِ اَخْفَضَتْ مَخْصُوصِ صَحَابِهْ کِرَامِ بُو دِهْ رَضْوَانِ اَلْعِلْمِ اِجْمَاعِیْنِ اَزِ جِهْتِ اِکِهْ اَعْلُوْیْتِ دَهْشْتِ
 وَ رُوْشِی دَلِیْلِی نَاکِرِیْنِ بَرِخَارِفِ دَنِیَا وَ حَظُوْطِ اَلْفَسْ وَاِیْنِ تَآثِیْرِ رُکَاتِ صَحِیْبِ وِلَا زِیْتِ یَغْمِیرُ بُو دِهْ شَیْخَا
 عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ دَخَلَ عَلَیَّ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ وَ عَلَیَّ اَمْرَاةٌ مَرُوْیْتِ
 اَزِ بِلِی عَائِشَهْ کِهْ کَفَتْ دَرْدِی بَرِیْنِ یَغْمِیرُ خِدَهْ اِیْنِ بَخَانِهْ مَرِیْنِ بَآیْدِ وَ نَزُوْیْنِ رُیْنِ بُو دِهْ اَوْلَامِ فَقَالَ مَنْ
 هَذِهِ بَیْغِیْرِکِیْتِ اِیْنِ نَ قُلْتُ فَلَا تَرَوْکَ اَنْتَا اَلْمَسِیْکُ لَقَمْتِ مِنْ فَلَانِ خَوَابِیْکِیْتِ شَبَا
 اِیْنِ بَرِیْنِ اَحِیَا مِیَا دَرِ شَبَا اِجْتَبَا فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ اَلَا عَمَلُ اَمَّا لَطِیْقُوْی
 بَیْغِیْرِکِیْتِ لَزِمِ بَادِ بَرِشَارِ اِجْمَالِ جَنِیْرِیْ کَفَتْ اَمِی اَرِیْشَا اِیْنِ وَاوْرُوْی اَلْمُصِیْبِ بَرِوْجِهْ اَتَمَرِ دُو اَمِ بَیْزِیْرِ
 فَوَ اللّٰهُ اَلَا یَسْأَلُ لَعْنَةُ مَمْلُوْکَا اِیْنِ کِهْ قَطْعِ مَمْلُوْکِیْنِ خِلَایْ عَزُوْجِیْلِ اَوْبِ حِجَّتِ وَ کَرِیْتِ

سَآئِدِ تَرِکْ

وِیْمَهْ

وجود و عطا خود را از شما تا ما قطع عمل نمائید و قطع و ترک سوال نمائید هر دو آنست عمل بر طریق
 انقضای یعنی میانبر کردن بین الاضطرار و التفریط و بهترین عمل آنست که سبیل مردمان و عامل آن
 حال و مشاق ترک آن نمیکرد و کان احب ذلک الی رسول الله ع الا شیء یدوم علیه صریح
 و مورد و مستعمل بسوی پیغمبر خدا اگر ندانست میکرد آن حال را هیچ حال ترک نداشت و از پیغمبر
 قال سالت عارضا و اتم تسلیة ای الخ لکان احب الی رسول الله م رویست از ابی
 صالح که گفت پرسیدم من از ابی لی عائشة و از ابی ابی ام سلمه کدام عمل بود و دست بسوی پیغمبر خدا افتاد
 صاید علیه و ان قال قل کفتم لشیان علیک ما دوست کرده میشود و بر این و اگر چه اندک باشد
 یعنی عمل آنک بر طریق دوام و پیوسته را باشد بهتر است از آن عمل که گاه بسیار باشد و گاه کمتر
 انه یصح عاصم ابن جمیل قال سمعت عوف ابن مالک یقول کنت مع رسول الله لیکه
 مرویست از عمر و بدرستی که او شنید از عاصم که گفت شنیدم من از عوف بن مالک که گفت یکبار
 من با پیغمبر خاشی فاستاک ثم توضع ثم قام یصی و پس سوزاک کرد پس وضو و نشست پس
 برخاست که نماز گذارد پس ایستاد من با او فیکل فاستقیه البقیة پس آغاز کرد و بنا بر
 استفتاح کرد و بعد فاتحه سوره بقره را فکلمه یا ایها الذین آمنوا و قنوا لیس نمیکند شست بانه رحمت
 مگر که توقف کرد پس سوال رحمت مشغرت کرد و کلمه یا ایها الذین آمنوا و قنوا و نمیکند شست
 بانه عذاب مگر که توقف کرد پس بنا بر خوست از عذاب و عقوبت و فروخ ثم کلم فکلت را که یا ایها
 قیامه و یقول فی رکوعه سبحان ذی الجبروت و الملکوت و الکبریا و العظمة
 پس رکوع کرد پس درنگ کرد در التکرار کلمه بود بمقدار قیام خود و میگفت که در رکوع خود سبحان
 ذی الجبروت و الملکوت سبحان ذی الجبروت و الملکوت و الکبریا و العظمة و یقول فی سجده سبحان ذی
 الجبروت و الملکوت و الکبریا و العظمة پس سجده کرد بمقدار رکوع خود یعنی بمقدار درنگ کرد در
 قیام کرد و بجهت طول قنوت در رکوع هم القدر درنگ کرده تسبیح میگفت و در سجده و دوم بخیر
 تدرأ ال عمران ثم سوره سوره یوسف ثم ذلک پس خواند در
 رکعت بعد فاتحه ال عمران را خواند و قیام ثانی پس سوره سوره یعنی قنوت میکرد و در رکعت دوم
 و چهارم مانند آن در طول قنوت و طول رکوع و طول سجود و سوال رحمت و بنا خواست از عذاب
 باب ما جاء فی حقه فراه رسول الله صلعم این باب حدیثیست در صفت قنوت پیغمبر
 عن یحیی بن مملک انه سأل ام سلمة عن قنوة النبی صلعم فاذا هی منعت قنوة

عاصم بن جمیل

توقف و سکوت

مروی است از امیر المومنین عمر فاروق که گفت گفت پیغمبر خدا تجا و زنک بر شما در مع من چنانچه
تجا و زنک را علی بن ابی طالب یعنی ابو القحطیر یعنی نصاری خداست و بعضی دیگر که سپرد خدا
ست انا انا عبد الله فقولوا عبد الله و مرسله جز این نیست که من بنده خدا علم بر
مکونین شما را سپرد خدا و پیغمبر خدا عن انس بن مالک قال ان امرأة جاءت الى النبي
صلى الله عليه وآله و سلم مروی است از انس که گفت بدرستی زنی آمد بسوی پیغمبر خدا و در شرح
آورده که در عقل آن زن فتوری بوده فقالت ان لي اليك حاجة پس گفت
آن زن بدرستی مرا بسوی تو حاجت است فقال اجلسي في اي طريق المدينت
شدت اجلس اليك پس فرمود پیغمبر خدا بنشین تو بر آن من در هر کجای مدینه که خواهی تو
می شنیم من ابو ناکه حاجت تو را کنم عن انس بن مالک قال قال رسول الله
يؤود المريت مروی است از انس بن مالک گفت بود پیغمبر خدا که می پرسید
راو کشف هذا الجحادة و حاضر می شد جزا را و یزید کب الحجاز و سوار می شد جزا را
و ابابست می کرد دعوت بنده را که کان یوم بنی قریظ و بود و زفتح بنی قریظ
و با وجود تجمل و ظفر و غلبه و تصرف بر اعدا سوار بود آن حضرت علی الحار کحطو م حجل
مزلیف بر سار مهاب کرده بر سیاهان از لیف خرم علی اکاف مزلیف بر آن مرکب بود
پالان از لیف خرم عن انس بن مالک قال قال رسول الله يدعى الى اخيرا الشجر و
الاهالة الشجرة فحيث مروی است از انس که گفت بود پیغمبر خدا که خوانده شد برای نان جو و چیزی
بوی گرفته پس اجابت می فرمود مراد آنکه با وجود عظم شان و رفعت مکان بر طعام اندک جا
دعوت فرموده و لقد كانت له ذراع عند يهودي فمأجبه ما يقفها
حده مات و سوگند بخدا که تحقیق بود آن حضرت رازره که و زده بودی پس یافت چیزی که ظاهر
سازد و بکشد آن را تا زمانیکه رحلت فرمود عن انس بن مالک قال حج رسول الله
صلى الله عليه وآله و سلم على رجل رث مروی است از انس که گفت مناسک حج بجا
آور و پیغمبر خدا در آن حال که سوار بود بر شتر که پالان بران مانند زین بود و علی
قطيفة لا تشاوي اربعة ذراهم و بران پالان بود قطيفة یعنی چادر که
ریشه دیر برداشت که برابری نمی کرد و قیمت چهار درم را قال اللهم اجعله حججا
لا رياء فيه ولا سمعة پس گفت پیغمبر برای بار خدا گردان آن را

یجیب دعوة
الصلی

زین کهنه

جی مقبول نباشد و ران یا و نباشد و ران سخت و شرح آورده که ریاضت کمال
 کند عامل این بهینه آنرا مرد و هم سخت است که عمل کنی تا مرد و هم شوند آنرا و این امکان خوف نیست
 و انصر و غیره حضرت خدیجه و انعاست الانه ریاضت نجابت بعد است از عمل آنحضرت و این از
 غایت تواضع است که شمر و نفس نفس خود را در سایرین بجا حد استیلا عن انس قال کم یکن
 نتحصل حب الله من رسول الله صلعم مرویت از انس که گفت بود و خود من است ترس
 صحابه که از غیر علی السلام قال و کانوا اذا اذاعوه کم یقولوا لایعلمون من کراهیه
 لانک گفت انس بود و صحابه هرگاه میدیدند آنحضرت را از نیجاست تدریجی که می دیدند از
 کرمیت آنحضرت یعنی نظیر اگر می دیدند از جهت تواضع و شفقت بر صحابه و آنکه مقیابینها
 نبود و میفرمود که این معنی مطهره جباران شک نیست عن الحسن بن علی رضی الله عنه قال سالت
 هذیل بن ابراهیم قال و کان وصفا فاعن جلیته رسول الله صلعم مرویت از امیر المومنین
 که گفت پرسیدم من این خال خود میدهند که برادر بی بی فاطمه بود و در بیت حضرت پیغمبر آن منبر بسیار
 و مشابو از طایفه پیغمبر و انا اشتبهت به فی بعض الاشیاء من رز و و شتم آنکه وصف
 مرا از آن طایفه پیغمبر خدیجه را فقال کان رسول الله صلعم فحدا متحدا بک گفت میزد بود
 بنمیزد رنگ بزرگ شسته شده و چشمها و دلبها بر دایره الموء وجهه تدا لکوا القدر لکله
 البک در سینه بدست مبارک آنحضرت و شنیدن اه در شب چهار و هم فاد که الحدیث بطریق
 پیش کر که در حدیث و از آن قال الحسن فکتمتها الحسنین و ما نا گفت امیر المومنین حسین
 پوشیده و از آن جلیه از امیر المومنین حسین و ز بار اتم حکمت فوجد له قد سبقنی الیه
 پس سخن و من و از از جلیه بر یافته ام و از آن تحقیق پیش گرفته برین بگویند فسا که عمنما
 سالت عن سر سیده بود امیر المومنین از سید از چیزیک پرسیدم من و از از جلیه پیغمبر و وجهه
 قد سأل أباه و یافته من و از جلیه امیر المومنین حسین که تحقیق او پرسیده بود و از پدر خود علمی
 عن مازله و عن مخرج وجهه و شکل از و آمدن حضرت پیغمبر خانه و افعال او و از آن
 آنحضرت از خانه و افعال و هیات حسن سیرت متور و طریق او و روش فکرم و کلام منته شکی
 برین که در امیر المومنین علی از آن سوال چیز را یعنی همه آن با امیر المومنین حسین گفت قال الحسن
 فسا لک عن رسول الله صلعم گفت امیر المومنین حسین پرسیدم از پدر خود و از
 در آمدن پیغمبر بخانه خود فقال کان اذا اذاعوه الی مازله بر گفت امیر المومنین علی بود و پیغمبر خدا

هرگاه آمدیم بجهان یعنی بسوی منزل خود جزاء دخیله نكشته اجزاء بخشک و بی مان مغل را
 بر سر بخش جزاء الله عزوجل جزاء کماله و جزاء النفس بخشی مر خدای عزوجل یعنی
 عبادت و طاعت و نور و فکر و دران بخش نیز به هر چه خود را فاعل از اسوار ساخته مشغول بود
 و بخش بر نفس خود یعنی دران تر حمت میکرد و یا بعضی امور مصالح اخروی یا دنیوی می کرد
 ثم جزاء جزاءه بیت و این الکاس بر بخشی که بر خود اختیار میکرد و آن نیز بخشی که وی میا
 خود و میان هر دو مان غیره ذلك بالخاصة علی العامة پس میگردد و این آن بخش را بخاصه
 خود را و این را بخاصه مر اوقات جمعی است که در حضور آنحضرت می بودند و استفادہ علوم دین و دنیای
 اسلام می نمودند پس برسانید ند بعجم آدمیا یا آنکه مر اوقات عامه است که بعد از صبحا که ارم باشند تا
 قیام قیامت این عاوت عظمی و دولت کبری سبب خاصه بعامة سیده و کذا بخش عظمی شایا
 و نهان نمیدشت از عزیزان ایشان جزیر یعنی در تبلیغ افاده و افاضه خاصه عامه برابر بودند
 نبودند و در خاصه جزیری باشد و بعامة نباشد بلکه مشترک بودند همه در تصایح و موافق بر ابرق
 کان من سیرتیه فی جزاء الامته ایضا و اهل الفضل یاد دین و بود از روش و طریقه آنحضرت
 در بخشش همه بگزیدن از فضل یعنی اهل صلاح و علم و شرف و مقدم و محترم میدشت ایشان را بر غیرانند
 استفادہ و استفاده کردن و رسانیدن احوال حاجات عامه مزمان باون بجزیره و قسمته علی
 قد و فضلهم فی الدین و بود قسم آنحضرت یعنی فضل و لطیفه توبه آنحضرت بر قدر فضل و صلاح
 ایشان در دین و بر حسب احوال ایشان بلکه بملاحظه تقوی و بر مینو گاری فتنهم ذلک سبب
 و منوهم ذلک سبب است و منوهم ذلک سبب است پس بعضی بودند از ایشان که خداوند یک حاجت و بعضی
 از ان خداوند و حاجت بر خشی از ان خداوند و حاجتها فیکسبوا علیهم و علیهم فیکسبوا علیهم
 و انهم من سبب است که در پیش مشغول مینمود و بعضی با مشغول میکرد و در ایشان آنحضرت
 یعنی خویش را مشغول میکرد و التماس میکرد از ایشان و آنجا مقاصد مطالب ایشان میفرمود و در اول
 خست ایشان و در چیزی که در اول حاجات و مقاصد ایشان و دران میبود و با صلاح است تعلیم میفرمود
 اصحاب سوال کردن امور ضروری که در آن آنحضرت و امر میکرد و نقل کنید چیزی که استفادہ و
 از اسایل فقهاء آنحضرت و در دم میفرمود و گوید و تعلیم میداد و امر را و اکتفا بر هم و بالذات
 بکتب بقیه علم و اخبار از اهل الدین را که سزاوار باشد از ایشان یعنی اخبار و احوال مردم آنجا
 گفتن سزاوار گفتن این بر هر قدر از آن سزاوار و رعایت حاجات ایشان را معروض میبازند

شدن ایشان و کمال الناس عما فی الناس و می سپید روان را از آنچه در مردمان می گذشت
از نیک بد و محسن الحسین و یقین و تحسین میکرد و نیک خواب و تقویت میفرمود و از او کفایت
القیح و یو یو یو و نذرت میکرد و بد را دوست میکرد و آنرا یعنی در نظر مبارک از وجه اعتباری
اندر حق و نذرت میکرد و فاعل آنرا معتدل که اکثر یعنی باعتدال بود کارهای او در جمیع افعال
اقوال آنحضرت در غایت اعتدال بود و این صفت اعتدال لازم ذات اشرف آنحضرت بود و مفک
نیست از ایشان عیون مختلفه یعنی محفوظ بود و ازین که صادر شود از آنشر و اختلاف در افعال
و اقوال چنان از عدم مروست که یفعل بحفاة ان یغفلوا عنه و یملکوا غافل نمیشد
آن بهترین موجودات از تذکیر و ارشاد و نصیحت و تعلیم ایشان از جهت اینکه غافل میشوید و یا
ملا میگیرند ایشان لیکن حال عینده عتاد بجهت حال نزد او چیزی که با صلاح می آورد و هر چیزی
که واقع میشد از کارهای یعنی سازگار و آماده بود و برحق که لا یقتصر بحین الحق و لا یجأ و نه
تقصیر میکرد و آنحضرت از حق و در نمیکشت از آن حق یعنی تقصیر نکرد و از حق و در جمیع احوال خود
و مسأله میفرمود و تجاوز نمیکرد از حق آن یکنونه من الناس آنسانیکه نزدیک پیوسته
با او مردمان خیال دهم افضلهم عینده برگزیده ایشان بهتر ایشان نزد آنحضرت آنکه بسیار رفیع
بود و با علم و عمل است و بهترین جمیع اطهار را شنید و اندک تر خطایات ضوان آمد و از جمیع
اعمالهم فی کماله و اعظمهم عینده منزله احسنهم هم مساویه و محاذرة اعم ایشان
یعنی مخصوص از روی خیرخواهی و عظم ایشان از روی منزه و قرب نزد آنحضرت نیکوتر ایشان که
بذل می نمود و نفس و مال و ابد او و اعانت میکرد و در جهات برادران نبی نفس و مال قال کفایت عینده
مجلسه گفت امیر المومنین حسین پس سپیدم من از پدر خود از مجلس آنحضرت یعنی از احوال آنحضرت
در وقت جلوس با مردمان این فرخاست بعد از عام فقال کان رسول الله صلم
لا یقوم و لا یجلس الا علی ذی الله پس امیر المومنین علی که بود و غیر خدا نمی استایند و
نشست کرد که حق جل و علا و اذ انکهی الی مجلس حیث ینتهی به المجلس و یا هر یک از آن
و هر یک که منتهی بود قوفی یعنی تشریف حضور شریف میداد بجانب قوفی که نشسته بود و منتهی میشد
با آنحضرت آن مجلس یعنی از کرم اخلاق و کمال تواضع آنحضرت بود که ملاحظه صد مجلس بود و هر یک
نفس و کلف نمیکرد و امیر میفرمود صحابه را بدین که یعنی کس که کلفت نباشد و در شش مجلس نشسته
یا هر یک که خالی یا بنشینند یعطی کل مجلسا به بنصیه می بخشد و عطا میفرمود و همه

و هر یک که

بهمنشنان یا آنحضرت را بظلمتی یعنی بر یکی را با انعام و نعمات و پیشتر احوال و نوارش منصفی نمود و
 بحسب جلیسته آنجا آخدا اکدم علیک منه یعنی بدشت از بهمنشنان آنحضرت بپیکر
 بر کانی ما گرامی نرسد بر آواز یعنی از پیغمبر را می نیدشتند که من گرامی تر مژد او از دیگر
 منجالبه آقا و صد فی حاجه صابره کسی که نشست آنحضرت یا تقوی که او آنحضرت
 حاجتی صبر میکرد آنحضرت و شرح کلام او میداد حتی بکون هو النصرف تا که می بود آن حال
 مفاد من حاجت از آن عرض حاجت سخن خود انصاف منیع یعنی سالت می بود تا او سخن خود تمام
 میکرد و این از خلق عظیم تو اضع و کرم آنحضرت بود و من سالت حاجه لا برده الا فیها
 و کسی که خواست حاجتی را که نمیکرد آنحضرت مگر آن را روا که حاجت اگر میسر بود و نوار او آنحضرت
 من القول یا سخن نیکو و عده میکرد که بگویدیم آنچه خواسته بود و این کمال سخاوت و مروت آنحضرت
 بود چون آن را کجای آورد و یکسوی عده کرده بود و آن مبلغ عطا میفرمود و قد وسع
 الناس کسبته و خلقه تحقیق وسیع ساخت مردمان کاشا و رو خوش خلق آنحضرت
 با داد باطنی و ظاهر یعنی اخروی و دنیوی فصا دکم ابا و صا د و اعناده فی الحق سواء بر
 گشت آنحضرت از رو شفقت و حرمت مرایشان پدید گشتند ایشان نزد آنحضرت در حق برابر
 مجلسه مجلس علم و حیا و صا د و اما که بود مجلس شریف آنحضرت مجلس علم و حیا و صبر که
 مجلس مضمون و بر جفا و اینک ایشان مجلس آنسر و عالم امانت بود یعنی ممکن بود که کسی کم و زیاده گوید
 از آنچه در مجلس واقع میشد که آن دفعه فیه الا کما کون بلند میشد و مجلس شریف آنسر و آواز باز که
 بدستی مجاهد بودند بر غایت خضوع و ادب چشم و خسته بر زمین نزد آنحضرت می نشستند و کمال
 گویا که بر سر ایشان مرغیست نه چرتیاری که در عدم حرکت و عدم التفات بر اطراف و کانون
 فیه الخوم و یاد نمیکردند و در آن مجلس شریف چیز را بپیرا و حرام را ندیدند و نداشتند و گشتند
 قلت انه و شایع و منتشر میکردند از آنرا یعنی چیزی که لا ابق او بضر ارم نبود اگر از کسی بود قومی
 آمدی پوشیدند و ظاهر و فاش نمیکردند و متبعاء کاین و بعد از آن استیسته برابر بودند و نیتقا فاعل
 فیه بالفقوسه تفاخر میکردند یکدیگر را در آن مجلس بصلاح و بر سبزه گاری امانت و دیانت
 متواضعین و تواضع میکردند و اگر ارم و احترام با هم نمی نمودند یوقرون فیه الکبیر و قیر
 و تعظیم و احترام میکردند و در مجلس کمال سالان یا یکدیگر باین قدر بود و از روی علم و تقوی و برکت
 فیه الصغیر و زحم و قلمطف و رافت و مهر میکردند و در آن مجلس خردان و کون و شرف و

ذالک الحجة و بر سبک زند خداوند حاجت بر نفس که خود در فقر باشد حضرت و در تکلم نمودن او
 یعنی ساعی جمیل در امتحان حاجت تقدیم می نمایند و می حفظون العزب و نگاشتند که
 غریب یعنی از فواید او باهر دمنده و داند و خاطر خوبی و می نمودند یا بمشود و اگر خاطر او
 شاد و میگرد و از تواضع آنحضرت بود که بر درگاه عالم پناه آنسر و در آن نبود و حاجت حاج
 نه عن انس بن مالک قال قال رسول الله صلعم لیس یزاکب بعل ولا
 مرویت از انس گفت گفت پیغمبر اگر بدید کرده شود و سبک من یا پیچ هر آنست قبول کنم من و تو
 دعیت علیه لا حجت که خوانده شود من بر آن یعنی اگر مرا بر یا پیچ بر یا گو سفند طبع آن
 حاجت من کنم و میر و من عین بیاور قال جاء به رسول الله صلعم لیس یزاکب بعل ولا
 رد و آن مرویت از جابر که گفت آمد مرا پیغمبر خدا و سوار بر اسب و بر سرش پیاده بخانه آنحضرت
 حضور آنحضرت فرمود این را نکمال تواضع و خلق کریم آنحضرت بود که بر بار تا صاحبان تشریف میدادند
 ای انهم یشتم العطار قال سمعت یوسف بن عبد الله بن سلام قال سئانی رسول
 الله صلعم یوسف مرویت از ابی انیم که گفت شنیدم من از یوسف که گفت نام نهاد مرا پیغمبر
 یوسف واقعت فی حجره و مسح علی رأی و نشاند مرا در کنار خود و دست مبارک شید بر سر
 من عن انس بن مالک قال ان الشیعی صلعم حج علی جدی و قطیفه کثافت
 ثمنها اربعة دراهیم مرویت از انس گفت بدیدم پیغمبر خدا حج گذار و یعنی ناسا حج آورد
 در حالتیکه سوار بود بر شتر و بالا آن شتر کهنه بود و بران بالا آن چادری بود و بودیم گمان بردیم ما
 که بپا آن چهار درم باشد فلما استوت به داخلته قال لیس یزاکب بعل ولا
 فیها و لایاء پس آن گام که بر شتر نشست بر شتر خود گفت خدا ایالتیکه کنم ترا حجی که در آن سمعت
 نباشد عن انس بن مالک قال ان رجلا احبنا ما دعا رسول الله صلعم مرویت از
 انس که گفت بدیدم مروی و آنرا خواند پیغمبر را یعنی طبع آنحضرت را خانه خود و آن مرد و بنبر
 تشریف فرمود در فقر و لب که تریدا عیند دیا و پس و یک ساخت مرا آنحضرت اما آن و گوشت
 که بران که بود و فلکان یحیی الدباء پس و پیغمبر که درست میدشت که در آن قال ثابت
 فسمعت انسا یقول فما صنع فی طعام اقد علی ان یفنع فی ذبابة الا صنع
 گفت ثابت که یکی از رواه است پیش شنیدم من انس که میگفت پس ساختن شود مرا آنکه قدرت
 باشم من بر آنکه ساخته شود در آن طعام که و مرا که ساخته شود و یعنی بوسط دوست و من غیر

که و اما فلان باشد مرغی طعام خود و مکمل می کند و می گوید که حق تعالی فرمود که ما را
 کان یَعْلَمُ دَسُّوْلُ اللّٰهِ صلعم فی بَیْتِهِ مرویست از عمره که گفت گفته شد مرغی بی خانه را
 بچه چیز بود که عمل میکرد و پیغمبر خدا را فرموده و قالَتْ کَانَ بَشَرًا مِّنَ الْبَشَرِ یَقْبَلُ نَفْسَهُ وَ یَحْبِبُ
 شَأْنَهُ گفت که بی خانه بود و پیغمبر آدمی از آدمیان است که حجت جا نموده و او شیخ این حجر نور مرده
 و شرح شامل آورده که قلم در جامه آنحضرت نبوده و اگر بوده اید انمیرسانیده و می و شنیده
 و گویند خود را و یَحْبِبُ نَفْسَهُ و خدمت میکرد و نفس خود را با بملاجاتی خلق
 دَسُّوْلُ اللّٰهِ صلعم این را می بینست که آمده و در خلق و سیرت پیغمبر خدا صلعم غایب است از دنیا
 بِنِ ثَابِتٍ قَالَ دَخَلَ نَقْرًا عَلَى نَیْلِ بْنِ ثَابِتٍ فَقَالُوا لَهُ حَدِّثْنَا أَحَادِیثَ دَسُّوْلُ اللّٰهِ
 صلعم مرویست از خارجه بن زید که گفت در آنجا جمع بر زید و ایراد نمود و نواقص میشود و بر سر
 کس تا ده کس می گفتند ایشان در آن زید را که سخن گوید با سخن رسول خدا صلعم از احوال آنحضرت
 و اخلاق که میگوید و قال مَاذَا أَحَدٌ ثَنَمَ گفت از چه چیز سخن که هم شمارا یعنی ممکن نیست که
 او تمام حمیده و اخلاق پسندیده و در بیان آید بلکه از عهده لغبی از آن نتوانم برآید اما یک
 بشما گویم کُنْتُ جَادَهُ وَ کَانَ إِذَا نَزَلَ عَلَیْهِ الرَّحْمٰنُ یُعِثُّ إِلَیْ فَلَکْتُبُهُ لَهُ کَبُومٌ مِّنْ حَسَنَاتِ
 او قراوان که در قرب جوار آنحضرت منسب داشتیم پس و پیغمبر هر وقت که برآید و وحی و آیات
 قرآنی آورده و فرستاده و یکی را بطالب پس از ششمین آیات منسب را برای او و زید بن ثابت را
 کاتبان وحی بود و فُکْتُ إِذَا ذُکِرْنَا الدُّنْیَا ذُکُّهَا مَعْنَا وَ إِذَا ذُکِرْنَا الْآخِرَةُ ذُکُّهَا مَعْنَا
 و إِذَا ذُکِرْنَا الطَّعَامُ ذُکُّهُ مَعْنَا وَ چون ذکر کردیم ما سور آخرت را ذکر کردیم ما سور آخرت را
 و چون ذکر کردیم ما طعام را ذکر کردیم ما آخرت را با فکَلْ هَذَا أَحَدٌ ثَنَمَ عَنِ النَّبِیِّ صلعم پس هم
 مذکورات حدیث میکنم شمارا از احوال و اخلاق پیغمبر یعنی خلق و بغایت عظیم بود و سیرت او میان
 کریم عن غیر ذلک العاصم قال کَانَ دَسُّوْلُ اللّٰهِ صلعم یَقْبَلُ بِوَجْهِهِ وَ یَحْلِلُ لِبَاسَهُ
 عَلَی أَشَدِّ الْقَوَمِ مرویست از عمر و بن العاص که گفت بود پیغمبر اقبال میکرد و تلفت میداد و
 مبارک سخن خوش و طبعی خوش و بی و خوشحالی و خوش سخن برادر کرده و دل ایشان بدست
 آورده و یَا أَهْلَهُمْ یَذَلِّکَ الْفَت مِیْزَادِ اِیْشَانِ یعنی گروهی اسلام ایشان تازه بود و فُکَانَ
 یَقْبَلُ بِوَجْهِهِ وَ یَحْلِلُ لِبَاسَهُ عَلَی پس بود پیغمبر اقبال التفات میفرمود و مبارک سخن
 خود ویر من حَلَّتْ فَلَنْتُ اَنْیَ مَخِیْرَ الْقَوَمِ تا آنکه گمان بروم من یکمستیک بهترین گروه

ہیں بلکہ چنانچہ ان کے کہ وہ دنیا کو آنکھوں سے دیکھ کر اس کی عظمت و بزرگوں کا نام

[illegible]

عنه

ز روی حرام نبود و اگر حرام می بود منع صریح میکرد و نهی میفرمود و او را در امر معروف و نهی منکر
 از منکر بازداشت و او را امر میکرد و عَن عَائِشَةَ قَالَتْ كَمَا يَكُن رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
 فَأَحْسًا وَكَأَنَّهَا قَامَتْ بِهَا وَبِهَا نَبِيٌّ عَائِشَةُ كَمَا بَشَرَتْهُ أَنْ يَكُونَ فِيهَا وَكَأَنَّهَا قَامَتْ بِهَا
 طَبْعًا وَنَهَى نَهْيًا وَكَأَنَّهَا قَامَتْ بِهَا وَبِهَا نَبِيٌّ عَائِشَةُ كَمَا بَشَرَتْهُ أَنْ يَكُونَ فِيهَا وَكَأَنَّهَا قَامَتْ بِهَا
 تَكْلِيمًا لَمْ يَكُنْ بِهَا نَبِيٌّ عَائِشَةُ كَمَا بَشَرَتْهُ أَنْ يَكُونَ فِيهَا وَكَأَنَّهَا قَامَتْ بِهَا وَبِهَا نَبِيٌّ
 لَكِنْ يَعْضَوْنَ وَيَضْفَعُونَ لَكِنْ لَمْ يَكُنْ بِهَا نَبِيٌّ عَائِشَةُ كَمَا بَشَرَتْهُ أَنْ يَكُونَ فِيهَا وَكَأَنَّهَا قَامَتْ بِهَا
 وَدَرَسَتْ دَعَا عَائِشَةَ وَكَأَنَّهَا قَامَتْ بِهَا وَبِهَا نَبِيٌّ عَائِشَةُ كَمَا بَشَرَتْهُ أَنْ يَكُونَ فِيهَا
 عَلَيْكَ وَكَأَنَّهَا قَامَتْ بِهَا وَبِهَا نَبِيٌّ عَائِشَةُ كَمَا بَشَرَتْهُ أَنْ يَكُونَ فِيهَا وَكَأَنَّهَا قَامَتْ بِهَا
 خَيْرٌ لَكُمْ لَكِنْ أَدْعَى وَنَهَى دَابِرَ رَأْيِهِ بِمَا يَشَاءُ وَكَأَنَّهَا قَامَتْ بِهَا وَبِهَا نَبِيٌّ عَائِشَةُ
 سَبِيلَ اللَّهِ لَكِنْ أَدْعَى وَنَهَى دَابِرَ رَأْيِهِ بِمَا يَشَاءُ وَكَأَنَّهَا قَامَتْ بِهَا وَبِهَا نَبِيٌّ عَائِشَةُ
 وَكَأَنَّهَا قَامَتْ بِهَا وَبِهَا نَبِيٌّ عَائِشَةُ كَمَا بَشَرَتْهُ أَنْ يَكُونَ فِيهَا وَكَأَنَّهَا قَامَتْ بِهَا
 وَنَهَى دَابِرَ رَأْيِهِ بِمَا يَشَاءُ وَكَأَنَّهَا قَامَتْ بِهَا وَبِهَا نَبِيٌّ عَائِشَةُ كَمَا بَشَرَتْهُ أَنْ يَكُونَ فِيهَا
 أَوْ لَكِنْ لَكِنْ أَدْعَى وَنَهَى دَابِرَ رَأْيِهِ بِمَا يَشَاءُ وَكَأَنَّهَا قَامَتْ بِهَا وَبِهَا نَبِيٌّ عَائِشَةُ
 مِنْ تَطْلِيلٍ فِي ظُلُمَاتِهَا قَامَتْ بِهَا وَبِهَا نَبِيٌّ عَائِشَةُ كَمَا بَشَرَتْهُ أَنْ يَكُونَ فِيهَا
 كَرِهَ يَشَاءُ وَنَهَى دَابِرَ رَأْيِهِ بِمَا يَشَاءُ وَكَأَنَّهَا قَامَتْ بِهَا وَبِهَا نَبِيٌّ عَائِشَةُ
 كَشِدْنَ نَهَى دَابِرَ رَأْيِهِ بِمَا يَشَاءُ وَكَأَنَّهَا قَامَتْ بِهَا وَبِهَا نَبِيٌّ عَائِشَةُ كَمَا بَشَرَتْهُ أَنْ يَكُونَ فِيهَا
 طَعَامَ أَخْفَضَتْ كَوْنَهَا عَفْوًا وَكَأَنَّهَا قَامَتْ بِهَا وَبِهَا نَبِيٌّ عَائِشَةُ كَمَا بَشَرَتْهُ أَنْ يَكُونَ فِيهَا
 حَرَامٌ كُنْتُ خَيْرًا لَكُمْ لَكِنْ أَدْعَى وَنَهَى دَابِرَ رَأْيِهِ بِمَا يَشَاءُ وَكَأَنَّهَا قَامَتْ بِهَا
 حَرَامٌ كُنْتُ خَيْرًا لَكُمْ لَكِنْ أَدْعَى وَنَهَى دَابِرَ رَأْيِهِ بِمَا يَشَاءُ وَكَأَنَّهَا قَامَتْ بِهَا
 كَانِ مِنْ أَشَدِّهِمْ فِي ذَلِكَ غَضَبًا وَكَأَنَّهَا قَامَتْ بِهَا وَبِهَا نَبِيٌّ عَائِشَةُ كَمَا بَشَرَتْهُ أَنْ يَكُونَ فِيهَا
 مَرَادُ أَخْفَضَتْ دَرَجَاتِهَا وَكَأَنَّهَا قَامَتْ بِهَا وَبِهَا نَبِيٌّ عَائِشَةُ كَمَا بَشَرَتْهُ أَنْ يَكُونَ فِيهَا
 عَمِيمٌ أَخْفَضَتْ دَرَجَاتِهَا وَكَأَنَّهَا قَامَتْ بِهَا وَبِهَا نَبِيٌّ عَائِشَةُ كَمَا بَشَرَتْهُ أَنْ يَكُونَ فِيهَا
 وَنَهَى دَابِرَ رَأْيِهِ بِمَا يَشَاءُ وَكَأَنَّهَا قَامَتْ بِهَا وَبِهَا نَبِيٌّ عَائِشَةُ كَمَا بَشَرَتْهُ أَنْ يَكُونَ فِيهَا
 بَلَى أَهْلًا وَكَأَنَّهَا قَامَتْ بِهَا وَبِهَا نَبِيٌّ عَائِشَةُ كَمَا بَشَرَتْهُ أَنْ يَكُونَ فِيهَا
 مَكْرًا وَكَأَنَّهَا قَامَتْ بِهَا وَبِهَا نَبِيٌّ عَائِشَةُ كَمَا بَشَرَتْهُ أَنْ يَكُونَ فِيهَا

نماید آن آسان تر حرام یا مکروه در برابر نیست حکم عایشه قائل است اذن در جواب
علی رسول الله صلعم و آنرا عذرت مرویست از نبی بی عایشه که گفت اذن ملک مروی پیغمبر
یعنی اذن طلیعه که در آید بلا زست پیغمبر و حال آنکه من نزد آنحضرت بودم فقال جئنا اب
العشيرة یس گفت پیغمبر بد مروست از این قبیل که او کذا العشيرة یا گفت بد مروست از برادر
قبیل شک را ویست و شیخ ابن حجر نو مر قد و شرح آورده که نام آن مرد عینی بود در آن ایام
مسلمان نشده بود اگر چه اظهار اسلام میکرد پس بیان کرد آنحضرت حال در اثبات آن مرد و آن
مغرو نشو بد سخن و لغریب درین دلیل است به ذکر فاسق نمودن بجزیری که در دست تاباند
مردمان و بر پیغمبر کنند تا در پیش او بنشیند شاید که آن مرد آشکارا میکرد و افعال بد را ویست غیبت بر
مجاهد اذن که قال ان له القول پس آن فرمود حضرت رسالت پناه آن مرد را که عینی
وشت پس منم گفت با و کلام یعنی بلا ایت و زمی با سخن کرد و کنا ده رکعت نمود فلما خرج
قلت یا رسول الله ما قلت ثم اذنت له القول پس آن مرد چون بیرون آمد گفت منم
پیغمبر خدا گفتی تو آنچه باز بگشاده روی پیش آمدی پس منم گفتی سخن را با او فقال یا عایشه
ان من شئت الناس من ترکة الناس او و دعاه الناس فقاء فخشيت ان یسکت پیغمبری
عایشه از بد مردان کسی است که ترک کنند مردمان را یا بگذارد مردمان را و از پیغمبر کردن از پیش سخن
الحسن ابن علی سالت ابي عن سيرة رسول الله صلعم فی جلسائه مرویست از
امیر المومنین حسن پرسیدم از پدر خود از طریق و روش پیغمبر خدا از یمنشینان خود فقال
كان رسول الله صلعم ذا یم البشیر سهل الخلق لیکن الجانب یسکت علی ثم که پیغمبر خدا
همیشه خوش روی خوب خلق متواضع نرم طبع لیس یفیط ولا غلیظ ولا حجاب ولا خفاء
ولا عجب و لا مشایع نبود بد خلق و درشت خوی و نه درشت آواز از بر خصام نبود
فحاشی در کلام خود و افعال خود و نه عیب بنده و نه حوینده نبود بخیل یعنی متقا و سیر و ذات پاک
آنحضرت نموده و همه اوصاف حمیده حضرت واجب تعالی در ذات مقدس حضرت نبوی ساخته تعالی
عنه الا یمشی تعالی خافل میگردد و در سیر و انداز چیز که نمی خواست و از زودت آنچه سزاوار
نمود بعد و آن فصل از فاعل او و نه بر سیر پیغمبر را که لایق نبود بر رسیدن آن و که یونس
مین و نا امید نمیکرد و کسی که امید میداشت از و که یحیی و جواب نمیکرد و آن محکم
سخن را که سزاوار امید نیست جواب بآن بلکه در سکوت میگردد از آن از روی عفو و کره و قن

بسم الله الرحمن الرحيم

در کتب مسطور
از بزرگان
بسیار
از اصحاب
و ائمه
و اهل بیت
و اهل علم

تَرَكَ نَفْسَهُ مِنْ تَحْتِ تَحْقِيقِ تَرْكِ كَرْدِ مَنْعِ مِیْ خُودِ نَفْسِ خُودِ وَ رَازِ سِرِّ خُودِ الْمَوَازِ وَ الْكُنْهَانِ
وَمَا لَا يَعْجِبُهُ مِنْ جِدَالِ طَلَبِ سِیَارِ مَالِ مَشْغُولِ بُوْدَنِ وَ شَدَنِ بِمَا لَا یَعْنِیْهِ كِهْ دَرِ مِیْجُودِ
از اوقات مشغول با لایعنی نمیشد و در بعضی نسخ شامل بجای انکار اکبر است یعنی بزرگداشت
خود را و بزرگتر فست چنانکه واسطایین است که بر خود و عظمی مشائی می نهند و تَرَكَ
النَّاسِ مِنْ تَحْتِ تَحْقِيقِ كَانِ لَا یَنْفُكُ أَحَدًا وَلَا یَعْجِبُهُ وَلَا یَطْلُبُ عَوْنَهُ وَلَا یَتَكَلَّمُ
الْأَفْهَامِ بِنَاقِبِهِ وَ تَرَكَ كَرْدِ مَرُومَانِ از سبب جز بود و پیغمبر که نیست نمیکرد کسی و نسبت نمیکرد
کسی را و کشف حال مردم که پوشیده بود و از غیر نمی بود و تکلم نمیکرد مگر آنچه در آن امید نواب
و نیت او فایده اتکلم اطلق جُلُوسًا لَهُ كَأَمَّا عَلَى رُؤُوسِهِمُ الطَّيْرُ بِحُجْرَتِهِمْ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ
سرفرو میکرد و ندو ساکت میشدند بهنشیان او و مراد صحابه نظام کرام اندکویا که بر سر ایشان فرغ
نشسته است و اقتیاد سکوت و عدم حرکت عدم التفات بسوی جوانب فاذا استسكنت
تَكَلَّمَ لَا یَتَنَازَعُونَ عِنْدَهُ الْحَدِیثَ بَلْ إِنْ كُنَا مَوْشٍ مِثْلَهُ تَحَضَّرَتْ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ وَ دَرِ مِیْجُودِ
نزاع نمیکردند و آواز بلند بر نمیشتند ایشان نزد یک آنحضرت و حرکایت و این دلیل است بر
کمال قار و علو رتبه آنحضرت صلعم وَ مَنْ تَكَلَّمَ عِنْدَهُ انْقَضَا لَهُ حَتَّى یَبْعَثَ وَ كَسِیةً لَمْ یَسْمَعْ
نزد آنحضرت ساکت میشدند بجز مجلس حریف و تکیه نکند و از ایشان در می شنیدند حرکایت
متکلم تا آنکه فارغ نمیشد متکلم از کلام خود و سخن در آنمیان نمیگفتند و این دلیل است بر کمال ادب
و اضع صحابه که حاصل ده انداز شرف صحبت پیغمبر خدا صلعم عِنْدَهُ حَدِیثٌ أَكْثَرُ مِنْ سَخْنِ مِیْجُودِ
ایشان نزد آنحضرت سخن اول ایشان است یعنی لالت نمیشد آنحضرت را از شنیدن سخن ایشان همچو
حدیث اول ایشان مراد آنکه سامع و راول مرتبه شیط سماع سخن میکنند و چون سخن بسیار کرد و
مال می آرد آنحضرت صلعم چنین بود و بلکه همه سخن ایشان را مثل سخن اول می شنیدند و از کمال خلوص
مودت آنحضرت بود و اگر نمی بود سخن که لالت شنیدن باشد لوجه نمیکرد و التفات نمیکرد مگر
یَقُولُ مَتَا یَقْضُ كُنْتُ مِثْلَ مَرْخَدَةِ مِیْجُودِ و از چیز که خنده میکردند بهنشیان از آن و بهر چه
بِیَعْبُودُونَ مِثْلَهُ وَ تَعَجُّبُ كَرْدِ از چیز که تعجب می کردند اصحاب و از آن و این از کریم اطلاق و
عموم اشفاق آنحضرت بود و یَقْضُ لِلْغَرِیْبِ عَلَى الْجَفْوَةِ فِی مَنْطِقِهِ وَ سَمِعْتُ كَرْدِ
و صبر میکرد و تحمل میکرد و آنحضرت در جفا غریب تکلم او و سوال او حَتَّى أَنْ كَانَ أَهْلًا لَهُ
لِیَسْتَعْلِیَ لَهُمْ تَأْنِیْهُ لَوْ أَنَّ أَصْحَابَ كَرِهَ لَمْ یَرْوُ عَنْهُ بَابًا وَ كَمَا یُشْهِدُ خَاطِرُ غَاثِ مِیْجُودِ

در کتب مسطور

وَيَقُولُ إِذَا دَأَبْتُمْ طَالِبَ حَاجَةٍ يَطْلُبُهَا قَدْ قُضِيَ وَهُوَ مَيَّسَرٌ وَمُؤَدَّ خُصْرَتِ كَيْسَرٍ مِنْ
طَالِبِ حَاجَتِي كَرْتُمْ مَيْسَرًا أَنْ حَاجَتِي لَا يَسِيرُ لِي كَيْسَرًا وَأَوْزَعًا وَجَاهًا وَلَا يَقْبَلُ الشَّكَاوَةَ لَا
مِنْ مَكَانٍ وَقَبُولُ مَيْسَرٍ وَتَمَارُكُ الْمَقَارِبِ غَيْرُ تَقَارُفٍ وَكَانَ مِنْهُ رُفْعُ رُفْعِ عَالِي دِينٍ
وَلَا تَمَيْسَرُ بَرَكَاةُ الشُّفَاقِ وَاخْلَاقُ رُفْعِ تَخَضُّعٍ وَلَا يَقْطَعُ عَلَى الْحَدِيثِ حَاجَةٌ
يُجُودُ قَبْلَ قَطْعِهِ بِشَيْءٍ أَوْ قِيَامٍ وَقَطْعُ مَيْسَرٍ وَبَرَكَةُ حَاكِيَةٍ أَوْ أَمْرٍ كَرْتُمْ مَيْسَرًا وَجُودُ
بِرْقِطِ مَيْسَرٍ وَخَلْقُ بَهْمِي كَرْتُمْ أَمْرًا بِمَجْلِسِ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الشَّكْرِ قَالَ سَمِعْتُ
جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ مَا سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَيْئًا قَطُّ فَقَالَ مَرِيتُ مُحَمَّدٌ
كَغَفْتِ شَيْئًا مِمَّا أَجَابَكَ بِهِ مِثْلُ سَوَالٍ كَرْتُمْ أَمْرًا بِمَجْلِسِ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الشَّكْرِ قَالَ سَمِعْتُ
سَوَالُ مَيْسَرٍ وَحَاجَتِي رَأَيْتُكَ رُفْعُ مَيْسَرٍ دِيَالِ قَبُولِ سَمْعٍ أَنْ وَعَدُهُ عَطَا بُوَدُّ أَوْ زَوْفَامِي وَفَرَمُو
عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْكَاسِبَ بِالْخَيْرِ مَرِيتُ رَأَيْتُكَ
كَغَفْتِ بُوَدُّ بِمَجْلِسِ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الشَّكْرِ قَالَ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ مَا سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَيْئًا قَطُّ فَقَالَ مَرِيتُ مُحَمَّدٌ
كَغَفْتِ شَيْئًا مِمَّا أَجَابَكَ بِهِ مِثْلُ سَوَالٍ كَرْتُمْ أَمْرًا بِمَجْلِسِ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الشَّكْرِ قَالَ سَمِعْتُ
سَوَالُ مَيْسَرٍ وَحَاجَتِي رَأَيْتُكَ رُفْعُ مَيْسَرٍ دِيَالِ قَبُولِ سَمْعٍ أَنْ وَعَدُهُ عَطَا بُوَدُّ أَوْ زَوْفَامِي وَفَرَمُو

جمہوریہ

او مرد از سوال حل حرمت است پرسیدند از آنکه حجامت کرد و غیر حجامت نمود آن سرور را ابو بکر
 پس امر کرد و آنحضرت را در ابد و صباغ از غلبه و چون آنحضرت ابره دادند ظاهر است که بره حجامت
 حلال است و لیکن کتب نبوی است و کلام اهل کف فوضعه عنده من خواجه و سخن که در سوال
 او را یعنی استند عام بود که از خرج او چیزی کم کنند و قال ان افضل ما تداوونتم به الحجامه
 اولان من امثل دوائكم للحجامه و گفت پنجمین و بهترین چیز که تداوین شما این است
 حجامت یا بر سببیک از بهترین و ای شهادت حجامت شد روایت عن علی بن النقیع
 صلعم الحجام و اعرنی فاعطيت الحجام اجرة مرویت از امیر المومنین علی که گفت بدین
 پیغمبر حجامت کرد و امر کرد و مرا پس من دادم حجام را اجرت و عن ابن عباس قال ان
 النبی صلعم الحجام فی الاخذ عین و یان الکفتین و اعطى الحجام اجرة و لو کان
 حراماً لم یعطه مرویت از ابن عباس که گفت بدین سبب که پیغمبر حجامت کرد و از او عین که
 دو گوشه اند بهر دو جانب گردن میان دو شانه و دوا حجام را اجرت او و اگر بود و اجرت حجام
 حرام نمیداد و او را عن ابن عمر ان النبی صلعم دوا حجاماً ما فحجمه و سألته
 که خراجک فقال تلك ابيع فوضع عنه صاعاً و اعطاه اجرة مرویت از
 ابن عمر که گفت بدین سبب که پیغمبر دوا حجام را پس حجامت کرد و او را پس بد آنحضرت که چند شیار
 یعنی چه میدهند ترا پس گفت حجام که طبع است پس نهاده از وی یکی را و او را حرام و او
 عن انس بن مالک قال کان رسول الله صلعم یحجم فی الاخذ عین و الکامل
 کان یحجم بسبع عشرة و تسع عشرة و احد و عشرين مرویت از انس
 که گفت بود و پیغمبر که حجامت میکرد از دورگ گردن پس بود و آنحضرت که حجامت میکرد و بقیه
 نور و هم روایت یکم از ماه عن انس بن مالک ان رسول الله صلعم الحجام و هو
 قدیم و مملک علی ظهر القدام مرویت از انس که گفت بدین سبب که پیغمبر حجامت کرد و در حالتی
 حرام بود و یعنی احرام رسیده بود و موضع طلع واقع نمیدادند و مکرر پشت پای باب ملحاء
 اسماء و رسول الله صلعم این باب حدیثی است که آمده در انها پیغمبر عن محمد
 بن جابر بن مطعم عن ابیه قال قال رسول الله صلعم ان لی اسماء انا و الحجام
 انا اخذ و انا الکافی الذی یخو الله فی الکفر مرویت از جابر بن مطعم که گفت که پیغمبر
 روایتی که مرا انها است من محمد و من احمد نام نهاده شده باین نامها و از جهت کثرت نقل

محموده و نامیده و بطریق استایش کند محمد اهل آسمان و اهل زمین و حق تعالی چنان کرد که او
 امید داشته بود و ابونعیم آورده که در حدیث قدسی وارد شده که الله تعالی فرمود قسم نعمت
 و جلال من عذاب کنم احدی را که نامیده شود و بنام یعنی محمد و احمد و نعم حاجی آنکه محموی نبین
 الله تعالی کفر را یعنی بعثت من کفرا صحو و باطل کرد از که دمدینه و دیار عرب و اکثر بلاد ممالک
 معبوره و انا الخائف الذی یخشئ الناس علی قد حجی و منهم حاشر یعنی شتر میکند یعنی
 بر می انگیزد خدایتها آدمیان را بر قدیم من یعنی اول شتر من میشود و بعد از آن انبیا و دیگر که در
 او اخر زمان بعثت من قیامت قائم شود و انا الخائف و الخائف الذی یخشئ الناس بعد
 نبی و منهم اخر مبعیه انبیا و خائف آن کسی است که بعد از نبی نیست یعنی قائم نبی است عین
 حذیفته قال لقیته النبی صلعم فی بعض طریق الدینة فقال انا محمد و انا
 احمد و انا نبی الرحمة و نبی التوبة مرویست از حدیقه که گفت ملاقات کردم و منم
 در بعضی راه دینه طیبه برگشت بمعلم منم محمد و منم احمد و منم غیر محمد منم غیر احمد قبول تو به برکت
 من است و درین است و انا المفی فی و انا الخائف و نبی المکرم و منم از پی و رانده و منم
 حاشر یعنی شتر میکند حقیقه و الله اول مرایع اول من بر نیزم و در خشر باب
 میاجاء فی عیش رسول الله صلعم این بابی است که آمده در باب عیش غیر و درین
 کتاب دو باب عیش واقم شده است اول باب کوتاهی است شتمل بر دو حدیث دوم باب
 طویل عیش تفسیر کرده بحیات طعام آنچه آن نیست کند و درین باب باراده از حیات و
 طعام شتمل است و وجه آنکه صنف بیان پیش را در دو باب و رده ظاهر نیست اگر آن باب محمول
 شود بر طعام و این باب نیز است یا بر آنچه آن است کند عین سیمای این حدیث قال سمعت
 النعمان بن بشیر یقول انکم فی طعام و شراب یسئلکم لقد ذلیت فیتکم صلعم
 و ما یجد من الذل ما یملأ بطنه مرویست از سما که گفت شنیدم من از نعمان که میگفت
 ای نمیشد شما در طعام و شراب آنچه میخواهید یا ما دادم که می خواهید بر آن قارید از خوردن
 شما میدان و الله که تحقیق دیدم بغیر شما را و حال آنکه نمیدانم از بدترین خرابه جای خرابان آن
 قدر که بر کنه شکم را و مقصود آنست که آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم با وجود ضعف معیشت هرگز
 از شکم خالی نبود باید که شما با وجود این بطن غمناک شکر خالی نباشید و حق نعمت است که بجا آرید
 یا آنکه حضرت جبرئیل الهی و خاطر بچگونگی و ذخیره نگاشت شما باید که با و اقتدا کنید و طریقی

در غیر خشر باب

جمع مال و افطار را راکنید عن عائشة رفته قالت ان كنا ان محمد بن محمد بن شهر
ما نستوفى بنا ان هواه الكرم والماء مرويت از عائشه كه گفت كه آل محمدم ميكرد
ماه كه افروخته نميشود و در خانه بنعيمه آتش بخت چراغ و نه غير آن يعني بر سر طنج اينكه نبود و مگر خرماد
آب عن ابي طلحه قال شكوا الى رسول الله صلعم للجوع و دفعنا عن بطوننا
عن حجة فرفع رسول الله صلعم عن بطونه عن حجة بن مرويت از ابي طلحه كه گفت
شكايت برديم از گرسنگي بسوي پنجه برين برداشتم از شكبه خود از سنگ سنگ يعني هر يك يك
يك سنگ نموديم كه بنه بوديم برين دشت پنجه از شكم خود و و سنگ فهم ميشود كه كشف بطن نرغ
مساج است و حديث وال است بر آنكه اظهار شكوه از كمرويات نرغ نميگفت و منافعي نكر
و رضانه عن ابي هريرة قال خرج النبي صلعم في ساعة لا يخرج فيها ولا
يلقاه فيها احد فانه ابو بكر فقال ملجاء بك يا ابا بكر فقال خرجت الى
رسول الله صلعم وانظرت في وجهه والقسيم عليه فلم يلبث ان جاء عمن
فقال ملجاء بك يا عمن قال للجوع يا رسول الله مرويت از ابو هريره كه گفت برين
آمده بود و پنجه بر ساعتی كه عادت نبود كه برين آمدم در آن ساعت و ملاقات نميكرد و در آنست
بايچكس و در ابرس آمد بسوي آنحضرت ابو بكر صديق برين گفت بنعيمه چه آورده است ترا اي ابا بكر
گفت صديق الكبريرون آمده ام از بر سر دريافتن بنعيمه برين رنگ نكر وند ايشان تا آمد عمر با آنكه
ورنگي نداشت آمدن عمر برين گفت بنعيمه چه چيز آورده است ترا اي عمر گفت گرسنگي اي بنعيمه خدا
فقال رسول الله صلعم وانا قد وجدت بعض ذلك فانطلقوا الى منزل ابي
الهيثم بن التيهان انا لا نضاردي وكان رجلا كثيرا الخيل والشاء وكم يكن له
خدم فلم يجدوه برين گفت بنعيمه برين كه يافتم بعض از جوع يعني از آن جوع كه موجود
از ميت شده همچنين برين و ان شد بمنزل ابي الهيثم و او مروى بسيار رخل و بيشتر كه سفيد
و نبود او را و امان پس نيافتند او را فقالوا لا نراكم الا نراكم فقالوا لا نراكم فقالوا لا نراكم
لست نعدب لنا الماء فلم يلبثوا ان جاء ابو الهيثم بقرية يزعبها فوضعها
ثم جاء يكثر النبي صلعم و يقين به و يقين به و يقين به برين گفت زن او را كه است بارو
يعني شوهر برين گفت كه زنده است كه طلب آب نميرن كند از برين رنگ نكر وند ايشان تا آمد
ابي الهيثم با مشكي پر آب كه برداشته بود از ابرس نهاد آن بر ارم و در بر گرفت آنحضرت و گفت پدر

و در آنست
بايچكس و در ابرس
آمد بسوي آنحضرت
ابو بكر صديق
برين گفت بنعيمه
چه آورده است ترا
اي ابا بكر
گفت صديق الكبريرون
آمده ام از بر سر
دريافتن بنعيمه
برين رنگ نكر وند
ايشان تا آمد عمر
با آنكه
ورنگي نداشت
آمدن عمر برين
گفت بنعيمه
چه چيز آورده
است ترا اي عمر
گفت گرسنگي
اي بنعيمه خدا
فقال رسول الله
صلعم وانا قد
وجدت بعض ذلك
فانطلقوا الى
منزل ابي الهيثم
بن التيهان انا لا
نضاردي وكان
رجلا كثيرا الخيل
والشاء وكم يكن
له خدم فلم
يجدوه برين
گفت بنعيمه
برين كه يافتم
بعض از جوع
يعني از آن جوع
كه موجود از
ميت شده
همچنين برين
و ان شد
بمنزل ابي
الهيثم و او
مروى بسيار
رخل و بيشتر
كه سفيد و
نبود او را
و امان پس
نيافتند او را
فقالوا لا نراكم
الا نراكم
فقالوا لا نراكم
لست نعدب
لنا الماء
فلم يلبثوا
ان جاء ابو
الهيثم
بقرية
يزعبها
فوضعها
ثم جاء
يكثر النبي
صلعم و يقين
به و يقين
به و يقين
به برين
گفت زن
او را كه
است بارو
يعني شوهر
برين گفت
كه زنده
است كه
طلب آب
نميرن
كند از
برين
رنگ
نكر وند
ايشان
تا آمد
ابي
الهيثم
با مشكي
پر آب
كه
برداشت
ه
بود
از
ا
بر
س
ن
ه
ا
د
ا
ن
ا
بر
ا
م
و
د
ر
ب
ر
گ
ر
ف
ت
ا
ن
ح
ض
ر
ت
و
گ
ف
ت
پ
د

الحَدِيثُ بِطَوَالِهِ مَرُويَةً مِنْ خَالِدٍ وَشَوَيْسٍ كَقَوْلِهِمْ اَيْتَانِ كَيْفَ خَرَسَتْ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرُ
 فَارُوقُ عَثْبَةَ كَقَوْلِهِمْ كَيْفَ خَرَسَتْ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرُ فَارُوقُ عَثْبَةَ كَقَوْلِهِمْ كَيْفَ خَرَسَتْ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرُ
 عَرَبُ نَزْدِكُ شَهْرًا نَحْنُ عَمْرُ فَارُوقُ عَثْبَةَ كَقَوْلِهِمْ كَيْفَ خَرَسَتْ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرُ فَارُوقُ عَثْبَةَ
 يَأْتِيهِمْ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرُ فَارُوقُ عَثْبَةَ كَقَوْلِهِمْ كَيْفَ خَرَسَتْ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرُ فَارُوقُ عَثْبَةَ
 وَنَكَلِي سَفِيدَةً اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرُ فَارُوقُ عَثْبَةَ كَقَوْلِهِمْ كَيْفَ خَرَسَتْ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرُ فَارُوقُ عَثْبَةَ
 بِقَامَتِ اَنْ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرُ فَارُوقُ عَثْبَةَ كَقَوْلِهِمْ كَيْفَ خَرَسَتْ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرُ فَارُوقُ عَثْبَةَ
 كَيْفَ خَرَسَتْ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرُ فَارُوقُ عَثْبَةَ كَقَوْلِهِمْ كَيْفَ خَرَسَتْ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرُ فَارُوقُ عَثْبَةَ
 حَالُ كَرْدُ وَدَرْ قَامَتِ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرُ فَارُوقُ عَثْبَةَ كَقَوْلِهِمْ كَيْفَ خَرَسَتْ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرُ فَارُوقُ عَثْبَةَ
 عَمْرُ فَارُوقُ عَثْبَةَ كَقَوْلِهِمْ كَيْفَ خَرَسَتْ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرُ فَارُوقُ عَثْبَةَ كَقَوْلِهِمْ كَيْفَ خَرَسَتْ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرُ فَارُوقُ عَثْبَةَ
 اَزْ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرُ فَارُوقُ عَثْبَةَ كَقَوْلِهِمْ كَيْفَ خَرَسَتْ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرُ فَارُوقُ عَثْبَةَ
 كَيْفَ خَرَسَتْ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرُ فَارُوقُ عَثْبَةَ كَقَوْلِهِمْ كَيْفَ خَرَسَتْ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرُ فَارُوقُ عَثْبَةَ
 وَاقِعٌ شَدِيدٌ قَالَ فَقَالَ عَثْبَةُ بْنُ غَزْوَانَ كَقَوْلِهِمْ كَيْفَ خَرَسَتْ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرُ فَارُوقُ عَثْبَةَ
 رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَلَا يَدْرِي اَلَا يَدْرِي اَلَا يَدْرِي اَلَا يَدْرِي اَلَا يَدْرِي اَلَا يَدْرِي اَلَا يَدْرِي
 وَدُرَّةٌ قَسَمَتْهَا اَيْتَانِ وَبَيْنَ سَعْدٍ فَمَا مَنَّا مِنْ اُولَئِكَ السَّبْعَةِ اَحَدًا اَلَا هُوَ
 اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرُ فَارُوقُ عَثْبَةَ كَقَوْلِهِمْ كَيْفَ خَرَسَتْ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرُ فَارُوقُ عَثْبَةَ
 نَجْدَ اَسْوَكَ كَيْفَ خَرَسَتْ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرُ فَارُوقُ عَثْبَةَ كَقَوْلِهِمْ كَيْفَ خَرَسَتْ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرُ فَارُوقُ عَثْبَةَ
 طَاعِي مَكْرُوكُ رَحْمَتِ تَاغَايَتِي كَقَوْلِهِمْ كَيْفَ خَرَسَتْ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرُ فَارُوقُ عَثْبَةَ
 نَجْدَ اَسْوَكَ كَيْفَ خَرَسَتْ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرُ فَارُوقُ عَثْبَةَ كَقَوْلِهِمْ كَيْفَ خَرَسَتْ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرُ فَارُوقُ عَثْبَةَ
 رَزُوْدُ وَخَبْرٌ جَوَابٌ كَقَوْلِهِمْ كَيْفَ خَرَسَتْ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرُ فَارُوقُ عَثْبَةَ
 فِي اللهِ وَمَا يَحْتَاجُ اَحَدٌ وَلَقَدْ اَوْذِيْتُ فِي اللهِ وَمَا يُوْذِي اَحَدًا وَلَقَدْ اَتَيْتُ عَلِيَّ
 لَتَلُوْنَ مِنْ بَيْنِ كَيْلِكَ وَيَوْمَ مَالِي وَبِلَالٍ طَعَامُ يَا كَلَهُ دُوْكَدِلَا اَلَا شَيْءٌ يُوْا لِي
 اَبْطَلَالُ مَرُويَةً مِنْ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرُ فَارُوقُ عَثْبَةَ كَقَوْلِهِمْ كَيْفَ خَرَسَتْ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرُ فَارُوقُ عَثْبَةَ
 تَعَالَى يَا اَبْرَارُ اَوْ حَالُ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرُ فَارُوقُ عَثْبَةَ كَقَوْلِهِمْ كَيْفَ خَرَسَتْ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرُ فَارُوقُ عَثْبَةَ
 اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرُ فَارُوقُ عَثْبَةَ كَقَوْلِهِمْ كَيْفَ خَرَسَتْ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرُ فَارُوقُ عَثْبَةَ
 اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرُ فَارُوقُ عَثْبَةَ كَقَوْلِهِمْ كَيْفَ خَرَسَتْ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرُ فَارُوقُ عَثْبَةَ

کشف
 اصداء
 فی استبداد
 الظلمه
 فی دوا
 فی الظلمه
 فی دوا
 اصداء
 علی
 حال الی
 جنب
 فی دوا
 اصداء
 اصداء
 اصداء
 اصداء

بدین
چنان مایل

که آن شب روز بود و غیر آن قدر صبر در حالت سبک نشسته بود و دست مرا در بلال اطاعت می نمود و در آن
 جگر و آری گریه می کرد از غدا که پیشیده میکرد از ابن بلال بجهت قلت و مصنف گفته که این حال
 وقتی بوده که از کمر برآمدند و بلال را ملازمت می نمود و در این فترت هجرت مدینه نیست و بلال
 که با اتفاق با او سفر کرده بوده سخن آنس بن مالک آن الشیعی صلعم که متحقق عند
 غدا که لا تخشوا من جنودکم ولا من جنودکم الا علی بن صفین مرویت از انس که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 جمع نشد نزد آنحضرت طعام داشت و طعام شام از نان و گوشت گرد و در میان سخن بنویس
 بن ایاس اطربی قال کان عبداً لرحمن بن عوف فکنا حلیمسا وکان نعیم لکلیس
 وانه انقلب بنا ذاک یوم حتی اذ ادخلنا بیته و دخل فاعسل ثم خرج
 و اوتینا بصفحة فیها خبز و حکم فکنا و ضعت بکی عبداً لرحمن مرویت از زویر
 بن ایاس که گفت بود عبد الرحمن را هم نشین بود و نیکو نشین و بدی که سخن اینست باز گردانید
 روزی که بان متوجه بودیم بسوی خانه خود تا آنکه در آمدیم با خانه او را یعنی او در آنجا بود و آمد
 عبد الرحمن بچانه بر سر غسل کرد و بر آمد و آورد و ما را که سه کیم کس از آن سر خورد که در آن
 و نان بوده پس چون آن کاسه نهاده شد گریست عبد الرحمن فقلت له یا باهشید
 ما ینیک یک بس گفتم مرا و ای با محبت چه ترا در گریه انداخته ها که رسول الله صلعم
 که شبع هو و اهل بیته من خبز الشریف گفت رحلت فرمود و پیغمبر و اهل بیت را خبر
 آن سرور و اهل بیت او از آن فلک اذ ان اخرجنا لیا هوی خبز لایس که آن خبر بدیدم آن
 را که تاخیر کرده شده باشیم از برای آنچه خبر یافتی که عیش ما بر طواف عیش آنحضرت برداشته
 است و عیش آنحضرت در غایت صفت بوده و باب ما جاء فی سنن رسول الله صلعم
 این باب حدیثی است که آمده در سال حیات آن سرور رحمت ابن عباس قال کان کتب الشیعی
 صلعم بمائة ثلث عشرة یوحى الیه و بالمدينة عشاء و ثوبی و هو ابن
 ثلث و سبعمائة مرویت از ابن عباس رضی الله عنه که گفت است کرد و پیغمبر در کعبه نشین و کمال
 می آمد با و وحی می آورد مدینه ده سال رحلت نمود و لیال بقا و عمر آنحضرت شصت و سه سال بود
 عن جابر عن معاویة انه سمعه یخطب قال سمعت رسول الله صلعم
 و هو ابن ثلث و سبعمائة و اکو بکر و عمن و اکا ان ثلث و سبعمائة و سبعمائة
 از جابر بن عبد الله که شنید جابر از معاویة و حالیکه خطبه می خواند گفت رحلت فرمود

پنجم در حالتیکه شصت و سه سال بود و ابو بکر و عمر نیز در این زمان طاعت نمودند و من هم
 و سه سال ام و توقع من است که در این سن کجوفت ایشان هر دو و معاویه از بعد این دو
 قید حیات بود تا غایتی که به هفتاد و هشت سالگی رسید و بعضی گفته اند هشتاد و سه سال عمر یافت
 عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَاتَ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَبِشْتَيْنِ سَنَةٍ مَرُويَةً
 عَائِشَةَ كَقَوْلِ ابْنِ أَبِي شَيْبَةَ فِي رِجَالِهِ عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَاتَ فِي سَنَةِ ثَلَاثٍ وَبِشْتَيْنِ
 ابْنِ عَجَّاسٍ يَقُولُ ثَوْبِي رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَبِشْتَيْنِ مَرُويَةً
 ابْنِ عَجَّاسٍ سَيَكْفِيكَ وَلَيْسَ فَرَسُهُ وَنَحْنُ مَعَهُ حَالُ أَنْ نَكُونَ مَرُويَةً فِي سَنَةِ ثَلَاثٍ وَبِشْتَيْنِ مَرُويَةً
 ابْنِ حَدِيثٍ وَاحِدٍ مَرُويَةً كَقَوْلِهِمْ مَا وَدَّيْتُ شَيْئًا مِنْ سَنَةِ ثَلَاثٍ وَبِشْتَيْنِ مَرُويَةً
 وَفَاتِ ثَمَرُهُ مَا مَرُويَةً عَدَمُ كَمَالِ ابْنِ وَرَأَوِي شَيْئًا مِنْ سَنَةِ ثَلَاثٍ وَبِشْتَيْنِ مَرُويَةً
 شَمْرُوه عَنْ دَعْفَلِ بْنِ خُظْرَةَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قُبِضَ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَبِشْتَيْنِ
 سَنَةٍ مَرُويَةً مِنْ دَعْفَلِ بْنِ خُظْرَةَ كَقَوْلِهِمْ رُوحُ بَنِي مُغَمَّرٍ قُبِضَ كَرْدَهُ شَدَّ رَجُلَاتِي كَقَوْلِهِمْ
 وَبِشْتَيْنِ مَرُويَةً وَكَهْنُ رَيْعَةَ ابْنِ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ أَنَّ اللَّهَ سَمِعَ يَقُولُ
 كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتْلُو الْبَاقِيْنَ وَلَا بِالْقَصْرِ وَلَا بِالْأَبْيَضِ الْأَكْمَرِ
 وَلَا بِالْأَدَمِ وَلَا بِالْحَبْدِ الْقَطَطِ وَلَا بِالْشَبْطِ مَرُويَةً مِنْ زَبْرِ بَعِيدٍ فِي تَحَالُفِ نَاقِلِ
 از انس که هرگز قصه نیست از انس که می گفت بود و پنجم در راز نمایان و نه کو ماه و نه سفید بار
 کج زنگ نه گندم گرن تیره و نه بود و ز ولیده موی فرو هشته یعنی بود و میان به بالا زنگ مبارک
 آنسر و سفید سرخی بایل و موی مبارک و خمی بجای و هشته بعثه الله تعالی علی راس
 اربعین سَنَةٍ فَأَقَامَ بِكَ عَشْرَ سِنِينَ بِالْمَدِينَةِ عَشْرَ سِنِينَ وَتَوَفَّاهُ
 اللَّهُ تَعَالَى عَلَى رَأْسِ سِتِّينَ سَنَةٍ وَكَانَ فِي رَأْسِهِ وَخِيَّتُهُ عَشْرُونَ شَعْرَةً
 بَيْنَ بَنَاءِ فَرَسَادِ خَدَّيْهِمَا أَوْرَاقُ مَوْجٍ خَلَقَ بِرِيسَالِ جِلْمٍ بَعْنِي بِرِيسَالِ جِلْمٍ بِرِاقَاتِ كَرِ
 یکصد و بیست و نه سال و در دینه ده سال و میرزا خدیجه او را بر سر شصت سال و حال آنکه بود و در
 و محاسن آنسر و ریت موی سفید بایل و ما جاء فی وفاتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابْنِ
 رَاسِ ثَلَاثِينَ سَنَةٍ كَقَوْلِهِمْ مَرُويَةً مِنْ دَعْفَلِ بْنِ خُظْرَةَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ الْخَزُّ
 نَفَرَةٌ نَفَرَتْهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَشَفَتِ السَّنَادَةَ يَوْمَ الْأَحْزَابِ فَنَظَرَتْ
 إِلَى وَجْهِهِ كَأَنَّهَا وَدَقَّةٌ مَقْصُوفَةٌ مَرُويَةً مِنْ زَبْرِ بَعِيدٍ فِي تَحَالُفِ نَاقِلِ
 و پنجم در راز نمایان و نه کو ماه و نه سفید بار

و پنجم در راز نمایان و نه کو ماه و نه سفید بار

در زمانیکه برداشت پروردگار روز و شبانه پس نظر کردم بسوی وی مبارک آنحضرت گویا که درین
 مصحف یعنی در کمال جمال و خوش روی و صفای و ولعان نور و الناس خلف آبی بگرد
 حال آنکه مردمان پس بویگر صدیق بودند یعنی اقتدا بوی کردند فاشاد الی الناس ان
 انشوا پس اشارت کردیم بمرودمان اینکه ثابت باشی شما بحال خود بشید ابو بکر یومئذ
 و ابو بکر امامت کرد ایشان را و القی السجف و فرو و اندخت بغیر پرده را و آورده اند که
 این نماز بامداد روز و شبانه دوازدهم ربیع الاول بوده و ثوبی من اخذ ذلک الیوم
 و رعلت فرمود آنحضرت در آخرین روز یعنی و شبانه دوازدهم ربیع الاول سال نهم هجرت
 و اتفاق سهیل در پیش و سید و تواریخ را که آنحضرت در وقت صبحه کبری یعنی چاشت بر وضو
 رضوان شافقت عن عائشة قالت کنت مسندة النبی صلی الله علیه و آله و سلم الی صدره کاف
 قالت الی حجره مریضه از عاتقه گفت بودم من تکیه بر تنه پیغمبر بسوی سینه خود و گفتم
 بسوی کنار خود قد عابطت لی بئول فیه فکذاک فماتت پس طلبید طشت را و
 کند در آن بر لول کرد بعد از آن طشت فرمود عن عائشة انها قالت رایت رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم یومئذ و عنده قدح فیه ماء و هو یؤخذ یده فی القدح
 ثم یمسک وجهه بالماء ثم یقول اللهم اعنی علی منکوات الموت او قال
 سکوات الموت مرویت از عاتقه بر سیکه گفت دیدم پیغمبر را در حالت سیکه مشغول بود
 و حال آنکه نزد او قدحی که در آن آب بود آنحضرت در می آورد و دست در قدح می آید و میبارد
 با آب پس گفت خدایا یا ربی هر بار که مرگم موت یا گفت یا ربی ده مرا بر شداید موت شک
 رویت عن عائشة قالت لا أعبط احدا بھون موت بعد الذین رایت من
 شداید موت النبی صلی الله علیه و آله و سلم رویت از عاتقه که گفت آن هنگام که قبض روح آنحضرت نمودن
 کردند صحابه در دفن او بعضی گفتند که آنحضرت را در سجده و کنیم و بعضی گفتند و بقیع و بعضی گفتند
 بکبریم فقال ابو بکر سمعت من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شیئا ما نسیته پس گفت ابو بکر
 صدیق شنیدم من از پیغمبر چیزی را یعنی سخن را که فراموش کرده ام از آن قال ما قبض الله نبیاً
 الا فی الموضع الذی یحب ان یتدفن فیه اذ فتوه فی موضع فرائض گفت پیغمبر
 قبض شد استلزام روح نبی مگر جای آنکه دوست میدارد خدا یا پیغمبر اینکه دفن کرده شود در
 محل گفت صدیق شنید شما آنحضرت را در فرائض یعنی در بهائجا که قبض روح آنحضرت شده عن

در وقت صبحه کبری یعنی چاشت بر وضو رضوان شافقت عن عائشة قالت کنت مسندة النبی صلی الله علیه و آله و سلم الی صدره کاف
 در وقت صبحه کبری یعنی چاشت بر وضو رضوان شافقت عن عائشة قالت کنت مسندة النبی صلی الله علیه و آله و سلم الی صدره کاف
 در وقت صبحه کبری یعنی چاشت بر وضو رضوان شافقت عن عائشة قالت کنت مسندة النبی صلی الله علیه و آله و سلم الی صدره کاف

ابن عباس و عائشة ان ابابكر قبل النبي صلى الله عليه وسلم بعد ما مات روایت است از
 ابن عباس و عائشة بن بکر بن ابی بکر بن ابی قحافة و ابی بنی سلام را پس از وفات آنحضرت عن
 عائشة ان ابابكر دخل على النبي صلى الله عليه وسلم بعد وفاته مرويت از عائشة كه گفت بركت
 ابوبكر صدیق در آمد بعد از وفات آنسرو و قوض حمله باین عیثیه و وضع یدك علیه
 ساعدك یدك بر نهاد صدیق درین میان و چشم آنحضرت نهاد و دست خود را بر دو بازو
 آنحضرت وقال و انیتاه و اصفیاه و اخلیله و گفت ای بنی حق و ای صفی حق و ای خلیل
 حق عن ابن عباس قال لما كان اليوم الذي دخل فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم المدينة اضاء
 منها كل نبيء مرويت از ابن عباس كه گفت بود روزی آنكه در آن روز پیغمبر نبیه را روشن شد ازین
 هر چیز فلما كان اليوم الذي مات فيه اظلم منها كل نبيء پس نبود و روئے آنكه حلت
 فرمود آنحضرت و از روز تاراك و از آن بدینه روزی و ما نفطنا ايدينا عن اللذائ
 و اننا لفي فته صلعم حتى انكرنا قلوبنا و نفطنا و بودیم و دستها خود را از خاک حالس
 بدرستی با هر آینه بودیم و در دفن پیغمبر مشغول تا غایت خلافت معهود یافتیم از و لها خود عن
 عائشة قالت ثوبتي رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الاثنين مرويت از عائشة كه گفت حلت
 فرمود پیغمبر روز دوشنبه و از دهم ربیع الاول وقت چاشت بلند مانند وقت در آمدن بدینه
 عن جعفر بن محمد عن ابيه قال قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الاثنين فمكث
 ذلك اليوم وليلة الثلاثاء ويوم الثلاثاء قد فن من الليل مرويت از امام جعفر صادق
 ان محمد باقر و اسحاق ناقل شهر از پدر خود كه گفت قبض کرده شد روح پیغمبر روز دوشنبه پس
 نگاه داشت آنحضرت از روز دوشنبه بدینه و دفن کرده شد و مرا و ازین چهار رتبه است وقال
 سفیان وقال غيرهم يسمع صوت المساحي من اخرا ايل و گفت سفیان و گفت غیر او
 یعنی امام محمد باقر شنیده میشد از سیلها و از غرب چهارشنبه عن ابي مسلمة بن عبد
 الرحمن بن عوف قال ثوبتي رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الاثنين قد فن يوم الثلاثاء
 مرويت از ابی مسلم كه گفت حلت فرمود پیغمبر روز دوشنبه و دفن کرده شد روز رتبه بعضی
 محدثان حمل بر سهو كی از روایه این حدیث کرده اند كه دفن آنحضرت روز رتبه نبوده بلكه در
 شب چهارشنبه بوده و مجهول برین قول اند عن سالم بن جبيل و كانت له صحبة
 قال اعني على رسول الله صلى الله عليه وسلم في حرمه فاذا قى مرويت از سالم و بود و مرا و را

صحبت یعنی از محاسب و گفت الم فرو رفتی شد بر منیم یعنی خوش واقع شد در عرض من الم
 بهوش آمد فقال حضرت الصادق فقالوا انهم بگفت بنمیز آید وقت نماز شد پس
 گفتند آری فقال مروا ببلال لا فلیؤذن و مروا ابابکر فلیصل بالناس او قال
 یا الناس بگفت بنمیز کنید بلال را بر سر گذاشتند و امر کنید ابابکر را بر سر گذاشتند و هر دو را
 بر ایستاد نماز میگذارند و هر دو مان شک داشتند فثم انجی علیه فافاق فقال مروا ببلال
 فلیؤذن و مروا ابابکر فلیصل بالناس پس در فتی شد بر منیم پس بهوش آمد بگفت
 امر کنید بلال را اما اعلام کند و امر کنید ابابکر را تا نماز گذارد و هر دو مان فقالت عائشة
 ان ابی رجلا سیف اذا قام ذلك القام بکی بگفت عائشه برستیکه پس بر سر
 نرم دل است چون سید بان ققام گریه کند از جهت تدبر معانی قرآنی و ناویدن دست خود
 در آن ققام یعنی بنمیز و از نا یافتن این انوار حضرت فلا یستطیع فلو کانت غیده
 بر طاق نمی آید پس اگر امر کرده شود و دیگر را قال فثم انجی علیه فافاق فقال
 مروا ببلال لا فلیؤذن و مروا ابابکر فلیصل بالناس و ان کنی صلیب اقی
 صلیبات یوسف علیه السلام گفت پس الم فرو رفتی شد بر منیم پس بهوش آمد بگفت
 کنید بلال را اما اعلام کند و امر کنید ابابکر را تا نماز گذارد و هر دو مان پس انیکه شما هستید و حسب
 یوسف یعنی خلایفانی انیمیز گویند در رنگ آن زمان که با یوسف کردند قال فامسک
 بلال فاذا ن و احرابو بکر فضله بالناس گفت سالم پس امر کرده شد به بلال پس اعلام
 کرد و امر کرده شد به ابوبکر پس نماز گذارد و هر دو مان یعنی شروع کرد و در نماز برای هر دو
 اند که مفیده نماز ابوبکر صدیق در نماز حیات بنمیز است کرد و ثم انک رسول الله صلی الله
 علیه و سلم وجد خرقه فقال انظروا الی من انکما علیه پس بنمیز بنمیز یافت
 ختن بگفت به بنمیز که کیست من بیکه هم برو بجا و بیکه و بیکه فافاق فافاق علیه و
 پس بر بره کنیز ک بی بی عائشه در می بر نام کبر تکیه کرد و حضرت برایشان فلما راه ابو بکر
 ذهب لیکتص فافاق علی الیه پس بهوش آمد که دید آنحضرت را ابوبکر اراده کرد و انیکه میگردد
 بر پاشارت کرد و بنمیز او آن انشدت مکانا فافاق فافاق علیه و فافاق علیه و فافاق علیه و
 بجای خود و تا غایتی که گذارد و ابوبکر نماز را در پیروان هدیه بنامی بمنزل خود وقت ثمنان
 رسول الله صلی الله علیه و سلم قبض پس ان ان بنمیز روح بنمیز قبض کرده شد فقال عمر و الله

لَا أَسْمَعُ أَحَدًا يَذْكُرُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَبِضَ إِلَّا خَرَبَتْهُ يَسِيفِي هَذَا يَكْفِي
عمر فاروقی ہو گند بخدا شنوم من کی را که ذکر میکند یعنی میگوید بدستیکه روح پیغمبر قبض کرد
شد مگر بزخم اورا بایش مشیر خود قال وكان الناس لم يبين كم يكن فيهم نبي قبكه
فامسك الناس تحت سالم وولد مروان اسين يعني نبود ورايشان بنمیری بشرا و زنگاه
داشتند مروان انفسها خود را از ذکر موت پیغمبر قالوا يا سالم انطلق الى صاحب شوق
الله صلعم فادعه فانيت ابا بكر وهو في المسجد فانيت ابي دهبنا گفتند
ای سالم برو بسوی صاحب پیغمبر یعنی صدیق کبریا بنخوان ورا پس آمد مراد بکر صدیق و در حالتی که
در سجده بود پس آمد و اگر یکسند و دست تا ک فلما را في قال في آقبح رسول
الله صلعم قلت ان محمد يقول لا اسمع احدا يذكرك ان رسول الله صلعم قبض
الا خربت يه يسيفي هذا بس چون دیدم او در حال گشت آیا بنمیر قبض کرد و شافقم
بدستیکه میگوید عمر فاروقی شنوم من کی را که ذکر میکند بدستیکه روح پیغمبر قبض کرد و
مگر بزخم اورا بایش مشیر خود فقال في انطلق فانطلقت معه فجاء هو والناس
قد دخلوا على رسول الله صلعم يفت مرار واثون واثون ثم ابوا وادور حالیکه مروان
تحقیق در آمدند بر پیغمبر فقال يا هذا الناس فرجوا لي فافرجوا الله فجاء حتى اكب على
رسول الله صلعم ومسته فقال اذك ميتا وانهم مميون پس گفت صدیق
کبریا ای مروان راه دهید مرا پس راه دادند ورا پس آمد تا آنکه اقبال در آنحضرت بوسید
پس گفت بدستیکه تو مرده و بدستیکه ایشان نیز مرده میشوند ثم قالوا يا صاحب رسول
الله صلعم آقبح رسول الله صلعم قال نعم فعلموا ان قد صدق ما نعتي
منا پیغمبر آیا قبض کرد و شد روح پیغمبر صدیقی گفت آری پس التند اینکه تحقیق است گفت
اخبار یعنی موت آنحضرت قالوا يا صاحب رسول الله صلعم انصلي على رسول الله
صلعم قال نعم گفتند ای یا پیغمبر خدا آیا نماز میکند از پیغمبر صدیق گفت آری قالوا وكيف
قال يدخل قوم فيكبرون ويكعون ويصلون ثم يخرجون گفت چگونه رفت
صدیق رومی آید قومی پس میگویند تکبیر و دعای کنند و نماز میکند از فراد او و او پس بیرون می

عمر فاروقی

[illegible]

ایک ایک دوسرا زائل شدہ اور قلمبند کے ان ہندو

1
2
3
4
5
6
7
8
9
10
11
12
13
14
15
16
17
18
19
20
21
22
23
24
25
26
27
28
29
30
31
32
33
34
35
36
37
38
39
40
41
42
43
44
45
46
47
48
49
50
51
52
53
54
55
56
57
58
59
60
61
62
63
64
65
66
67
68
69
70
71
72
73
74
75
76
77
78
79
80
81
82
83
84
85
86
87
88
89
90
91
92
93
94
95
96
97
98
99
100
101
102
103
104
105
106
107
108
109
110
111
112
113
114
115
116
117
118
119
120
121
122
123
124
125
126
127
128
129
130
131
132
133
134
135
136
137
138
139
140
141
142
143
144
145
146
147
148
149
150
151
152
153
154
155
156
157
158
159
160
161
162
163
164
165
166
167
168
169
170
171
172
173
174
175
176
177
178
179
180
181
182
183
184
185
186
187
188
189
190
191
192
193
194
195
196
197
198
199
200
201
202
203
204
205
206
207
208
209
210
211
212
213
214
215
216
217
218
219
220
221
222
223
224
225
226
227
228
229
230
231
232
233
234
235
236
237
238
239
240
241
242
243
244
245
246
247
248
249
250
251
252
253
254
255
256
257
258
259
260
261
262
263
264
265
266
267
268
269
270
271
272
273
274
275
276
277
278
279
280
281
282
283
284
285
286
287
288
289
290
291
292
293
294
295
296
297
298
299
300
301
302
303
304
305
306
307
308
309
310
311
312
313
314
315
316
317
318
319
320
321
322
323
324
325
326
327
328
329
330
331
332
333
334
335
336
337
338
339
340
341
342
343
344
345
346
347
348
349
350
351
352
353
354
355
356
357
358
359
360
361
362
363
364
365
366
367
368
369
370
371
372
373
374
375
376
377
378
379
380
381
382
383
384
385
386
387
388
389
390
391
392
393
394
395
396
397
398
399
400
401
402
403
404
405
406
407
408
409
410
411
412
413
414
415
416
417
418
419
420
421
422
423
424
425
426
427
428
429
430
431
432
433
434
435
436
437
438
439
440
441
442
443
444
445
446
447
448
449
450
451
452
453
454
455
456
457
458
459
460
461
462
463
464
465
466
467
468
469
470
471
472
473
474
475
476
477
478
479
480
481
482
483
484
485
486
487
488
489
490
491
492
493
494
495
496
497
498
499
500
501
502
503
504
505
506
507
508
509
510
511
512
513
514
515
516
517
518
519
520
521
522
523
524
525
526
527
528
529
530
531
532
533
534
535
536
537
538
539
540
541
542
543
544
545
546
547
548
549
550
551
552
553
554
555
556
557
558
559
560
561
562
563
564
565
566
567
568
569
570
571
572
573
574
575
576
577
578
579
580
581
582
583
584
585
586
587
588
589
590
591
592
593
594
595
596
597
598
599
600
601
602
603
604
605
606
607
608
609
610
611
612
613
614
615
616
617
618
619
620
621
622
623
624
625
626
627
628
629
630
631
632
633
634
635
636
637
638
639
640
641
642
643
644
645
646
647
648
649
650
651
652
653
654
655
656
657
658
659
660
661
662
663
664
665
666
667
668
669
670
671
672
673
674
675
676
677
678
679
680
681
682
683
684
685
686
687
688
689
690
691
692
693
694
695
696
697
698
699
700
701
702
703
704
705
706
707
708
709
710
711
712
713
714
715
716
717
718
719
720
721
722
723
724
725
726
727
728
729
730
731
732
733
734
735
736
737
738
739
740
741
742
743
744
745
746
747
748
749
750
751
752
753
754
755
756
757
758
759
760
761
762
763
764
765
766
767
768
769
770
771
772
773
774
775
776
777
778
779
780
781
782
783
784
785
786
787
788
789
790
791
792
793
794
795
796
797
798
799
800
801
802
803
804
805
806
807
808
809
810
811
812
813
814
815
816
817
818
819
820
821
822
823
824
825
826
827
828
829
830
831
832
833
834
835
836
837
838
839
840
84

رسنده باو میان تار و ز قیامت عین دین باری الحقی قال سمعت جدی آتیا
 ابی سمالک بن الونید یحدث ان الله سمع ابن عباس یحدث ان الله سمع رسول
 الله صلعم یقول من كان له فرطان من ابی دخله الله تعالى ههنا الجنة
 مرویت از عبد رب که گفت شنیدم از جد خود سماک می گفت بدستیکه او شنید از ابن عباس
 در آن حال که می گفت سیکه باشد مرا و فرطه کنایه است از آنکه دو طفل کسی مرده باشد و فرط
 کسی گویند که او از قافله پیش و پس نرود و کنایه است از آنکه علف و آنچه با محتاج است و بهیاست
 یعنی سیکه دو طفل او پیش رفته باشد از امت هر می آورد و اندک او را و سبب آن دو طفل
 بهشت فقال له عائشة من كان له فرط من امته قال ومن كان له
 فرط یا موفقه یسکت عائشه یک سیکه باشد مرا و یک طفل اگر پیش رفته باشد از امت
 گفت پیغمبر سیکه باشد مرا و یک فرطه ای موافق کرد و ترا خدا تیکه در زیر یعنی سبب این سوال سبب
 دخول بهشت او این یک طفل هم باشد قالت فمن کم یکن له فرط من امته قال
 فانما فرط الامتی کن یصا بنو امیثلی گفت عائشه سیکه باشد مرا و فرط یعنی طفل او مرده
 باشد و مصیبت و در فرزند خود کشیده باشد پس گفت پیغمبر من فرطه امت خود را هرگز نصیبت
 زده نخواهد شد مثل من یعنی مصیبت فات من تحت ترست بر ایشان از سایر صائب
 باب ماجاء فی میزانت رسول الله صلعم این باب حدیثی است که آمده در میراث پیغمبر
 صلعم عن عمرو بن الحارث ابی جویریه له صحبة قال ما تروك رسول الله صلعم
 الا سلاحة و بخله و انما جعلها صدقة عرویت از عمر و برادر بنی جویریه بود
 مر عمر و اصحبت یعنی از جمله صحابه بود گفت گذشت پیغمبر است مگر اسلحه و خمر و سوار خمر و زین فلک
 گردانید همه این را صدقه از ظاهر این حدیث چنان فهم میشود که چیزی دیگر غیر اینها نگذشت و حال آنکه
 جامها پوشیدنی و متاع خانه و آل سیر آورده اند که حضرت شتر بسیار گذشت و بود و مر آنحضرت را
 بیت از خانه که می خریدند گرد مدینه و می آوردند شیر را بسوی آنحضرت هر شب بود و مر آنحضرت را
 راهفت بزرگ می نوشید شیر آنها را هر شب سلام می دادند که خاصه آنحضرت بود که می پوشید از از نینزه و شیر
 و زره و خود و حربه و اسلحه سوار که نام او دلدل بود عن ابی هریره قال جاءنا فاطمة
 ابی بکر فقالت من یرثک فقال اهلی و ولدی عرویت از ابی هریره که گفت آمد
 بنی بی فاطمه زهرابو ابوبکر صدیق پس گفت بنی بی فاطمه کیست که میراث می برد از تو پس گفت

در این حدیث از پیغمبر صلعم

در این حدیث از پیغمبر صلعم

در این حدیث از پیغمبر صلعم

صدیق که اهل من و سپهر من فقالت مالي لا اريت اني ليركبت بي في ايام حيت مر اكره ان يركبني
 برمه از پدر خود فقال اني ليركبت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا نورثك ليركبت صدق که
 شنیدم از پدرم که میگفت میراث برده نشود و از او و آنچه از او میراث من کان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 و انفق على من كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ينفق عليه و ليركبت عيال و ليركبت عيال که بود و بمیر عیال
 داری و را میگرد و نفقه میدهم کسی که نفقه او بود و بر آنحضرت عن ابي النخعي ان العباس بن
 عليا جاء الى عمر بن الخطاب يقول كل واحد منكما لصاحبه انت كذا انت كذا
 مرویت از ابی النخعی که گفت بدینیکه حضرت عباس و امیر المومنین علی آمدند بسوی امیر المومنین عمر و در میان
 خلافت او و در حالیکه نماز میسر میکردند با یکدیگر و میگفت هر یک از ایشان صاحب خود را یعنی با یکدیگر و خویشی
 و خویشی بی آنکه کسند با یکدیگر گفتند که تو استحقاق لایت این همدقات حضرت شد و فقال عمر لعلکم
 و الله اني وعبد الرحمن بن عوف وسعد بن سعد تكلم بالله اسمعتم رسول الله
 يقول كل مال نبي صدقة الا ما اطعمناه انا لا نورث وفي الحديث قصصه ليركبت
 عمر فاروق و هر طلحه را و زبیر و عبد الرحمن و سعد که این چهار کس از عشر مشرکانه می بودند و شما و سوادین
 شما را بخدا یا شنیدید شما از پیغمبر می گفتی همدان من صدقه است مگر چیزی که نصیب او باشد خدا می
 و جل بر تنیکه میراث برده نشود و از او و زبیر و سعد و عثمان عاصی شتران رسول الله صلى الله عليه وسلم
 قال لا نورث ما تركنا فهو صدقة مرویت از عائشه که گفت بدینیکه پیغمبر فرمود میراث برده
 نشود و از ما آنچه گذاریم اهل انفسه است عثمان ابی هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا يقسم و ترك
 الدنيا و لا دهرها ما تركت بعد نفقة نسائي و مؤنة عايلي فهو صدقة مرویت
 از ابی هریره و آنحال که ناقل بود از حضرت خیر البشر که فرمود همت میکنند و از ثانی من بخار را و نه و زهر را
 چیزی که گذارم بعد نفقه زنان خود و بعد خرج عالمان خود و مرا و از این عالمان جماعه اند که برای ضبط و جمع
 ان سبيل المال القليل و در این مقدمه است یعنی این و خرج زیاده باشد صدقه است بفقیر باید داد و در
 محتاجان و عیال مسلمانان صرف نماید و عن مالك بن ابي نيس بن الحارث قال دخلت على
 عمر فدخل عليه عبد الرحمن بن عوف و طلحة و سعد و جاء علي و العباس و خنصم
 فقال لهم عمر انشدكم بالله اني باذنه تقوم الشمس و الا أرض مرويت از مالک بن
 اوس که گفت و آمدیم بر عمر بن زید و عبد الرحمن و طلحه و سعد آمد علی و عباس که خصوصت میکردند با یکدیگر
 را بر گفت هر ایشان امیر المومنین که می بریم و سوادین شما با بی که بقوت و خوست و است قیام شما

مرویت از ابی النخعی

[illegible]

ای ای زکیت رسول الله صلعم فی التقریر مرویت از زید فارسی حال آنکه بود که کتاب میکرد و در خواب
است بوی بکت عل او و جنته او و حضرت زین العابدین خواب مبارک بزرگ دید گفت زید که دیدم منم بر او خواب را
حیات ابن عباس گفت منم بر ابن عباس که بر تنیکه دیدم منم بر او خواب را و خواب قال ابن عباس ان رسول الله ص
كان يقول ان الشيطان لا يستطيع ان يكتسبني ببركتي ابن عباس بن تنيكه بغيره و گفت
بر تنیکه شیطان تطاعت از او نیکه شد و بماند شو و من فمن دانی فی التعم قد انی بس کید
صرا در خواب پس تحقیق مرادید هل تستطيع ان تنعت هذا الرجل الذي دأيت في التعم كنت
عباس ان تطاعت و هو تو انیکه صفت میکنی تو این مرد را آنکه دیدی او را و خواب قال نعم كنت
الذي لا يدين الرجلين غيمه و حجه اسم الى البياض كحل العينين حسن الصلح
گفت زید که آری صفت میکنم ترا و مردی میان و مردی دراز و یکی کوتاه را و آنکه دراز نایاب بود و در
عین نایاب لا بد بر مبارک و گوشها و گون و دایره سفید سیاه چشم خوش خنده نیکو کرد و در خواب
بر او و بوی خوش مبارک و میثاق این را یعنی از هر که شتران گوش شارت به پستی تحقیق کرده بر سینه مبارک
اشارت بر سر و قال عوف ولا أدري ما كان مع هذا النعت گفت عوف کی از رتبه حال
نمیدانم که بر این صفت یعنی از آنکه بافت صفت منم در خارج این صفت فقال ابن عباس کون ذی الشیطان
ما استطعت ان نعته فو هذا ابلغت ابن عباس ویدی او را و برید سر و شانه او را و این صفت
او را بالا از این قال ابو قتاده قال رسول الله ص من راي في التعم فقد اى الحق گفت و فنان
که گفت منم برید مراد خواب بر تحقیق بر خواب یعنی خواب ثابت حسن ان رسول الله صلعم قال
من اني في المنام فقد اني فان الشيطان لا يخيل لي قال رؤيا المؤمن جزء من ستة و
اربعين جزء من النبوة مرویت از انس که گفت بر تنیکه بغيره گفت که دیدم او را خواب پس تحقیق برید ابن عباس
شیطان خیال نمیکنم بر گفت خوب منم بر تنیکه بغيره شتران زینت قال عبد الله بن الباري
اذا بليت بالقضاء فعليك باله انك لو كنت عبد بن برك جوف فمناخوى بام حكومت بني حاكم ابا
شوی پس تو با و این که اقدار کنی انحضرت خلفا رشیدین و حکام ایشان از ان یعنی حکم کنی موافق حکم خدا و
خدا حق این سیرین قال هذا الحديث دين فانظروا عمن تأخذون دينك مرویت
ابن عمر که گفت این حدیث دین است یعنی این عالم اگر آن فرج حدیث است یعنی علم که از انحضرت شایسته و اخوت
خلق را از کتاب نیست پس نیکو نماز که گرفتند من خود را یعنی پیران را و رتبه عدول و نقان مال علم و صلح
و زودیک مرد و در این عت و جمعی که بحقیقه آنها موافق اعتقاد است و جماعت باشند



بازوی خاص

[illegible]

نور الابرار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ولو الدنيم والافه كرمهم كرامه

مرحمت علیہ
رجول

سید قزاقی
با خان سراج

سب سے پہلے صبح و شام

سینہ کا

و شمسیم مانع البصر

بل وصف زلفی جان

ابوبكر فاروق عثمان وعلي

نَسَانِ لِسْتِ حَتَّ جَانِ رِ
لَا تَقْرَأُ لِي قُرْآنًا

فلا تم لموسين جديدا دا السا
سول

وَمِنْهُمْ مَنْ يَدْعُو بِالْغَيْبِ وَالْخُفْيَةِ الْأَخْفِيَّةِ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

وہی علم و ہدایت ہے جو ان کے
سے الگ ہے اور ان کے لئے ہے

در این کتاب

١٠	١١	١٢	١٣
١٤	١٥	١٦	١٧
١٨	١٩	٢٠	٢١
٢٢	٢٣	٢٤	٢٥
٢٦	٢٧	٢٨	٢٩
٣٠	٣١	٣٢	٣٣
٣٤	٣٥	٣٦	٣٧
٣٨	٣٩	٤٠	٤١
٤٢	٤٣	٤٤	٤٥
٤٦	٤٧	٤٨	٤٩
٥٠	٥١	٥٢	٥٣
٥٤	٥٥	٥٦	٥٧
٥٨	٥٩	٦٠	٦١
٦٢	٦٣	٦٤	٦٥
٦٦	٦٧	٦٨	٦٩
٧٠	٧١	٧٢	٧٣
٧٤	٧٥	٧٦	٧٧
٧٨	٧٩	٨٠	٨١
٨٢	٨٣	٨٤	٨٥
٨٦	٨٧	٨٨	٨٩
٩٠	٩١	٩٢	٩٣
٩٤	٩٥	٩٦	٩٧
٩٨	٩٩	١٠٠	١٠١
١٠٢	١٠٣	١٠٤	١٠٥
١٠٦	١٠٧	١٠٨	١٠٩
١١٠	١١١	١١٢	١١٣
١١٤	١١٥	١١٦	١١٧
١١٨	١١٩	١٢٠	١٢١
١٢٢	١٢٣	١٢٤	١٢٥
١٢٦	١٢٧	١٢٨	١٢٩
١٣٠	١٣١	١٣٢	١٣٣
١٣٤	١٣٥	١٣٦	١٣٧
١٣٨	١٣٩	١٤٠	١٤١
١٤٢	١٤٣	١٤٤	١٤٥
١٤٦	١٤٧	١٤٨	١٤٩
١٥٠	١٥١	١٥٢	١٥٣
١٥٤	١٥٥	١٥٦	١٥٧
١٥٨	١٥٩	١٦٠	١٦١
١٦٢	١٦٣	١٦٤	١٦٥
١٦٦	١٦٧	١٦٨	١٦٩
١٧٠	١٧١	١٧٢	١٧٣
١٧٤	١٧٥	١٧٦	١٧٧
١٧٨	١٧٩	١٨٠	١٨١
١٨٢	١٨٣	١٨٤	١٨٥
١٨٦	١٨٧	١٨٨	١٨٩
١٩٠	١٩١	١٩٢	١٩٣
١٩٤	١٩٥	١٩٦	١٩٧
١٩٨	١٩٩	٢٠٠	٢٠١
٢٠٢	٢٠٣	٢٠٤	٢٠٥
٢٠٦	٢٠٧	٢٠٨	٢٠٩
٢١٠	٢١١	٢١٢	٢١٣
٢١٤	٢١٥	٢١٦	٢١٧
٢١٨	٢١٩	٢٢٠	٢٢١
٢٢٢	٢٢٣	٢٢٤	٢٢٥
٢٢٦	٢٢٧	٢٢٨	٢٢٩
٢٣٠	٢٣١	٢٣٢	٢٣٣
٢٣٤	٢٣٥	٢٣٦	٢٣٧
٢٣٨	٢٣٩	٢٤٠	٢٤١
٢٤٢	٢٤٣	٢٤٤	٢٤٥
٢٤٦	٢٤٧	٢٤٨	٢٤٩
٢٥٠	٢٥١	٢٥٢	٢٥٣
٢٥٤	٢٥٥	٢٥٦	٢٥٧
٢٥٨	٢٥٩	٢٦٠	٢٦١
٢٦٢	٢٦٣	٢٦٤	٢٦٥
٢٦٦	٢٦٧	٢٦٨	٢٦٩
٢٧٠	٢٧١	٢٧٢	٢٧٣
٢٧٤	٢٧٥	٢٧٦	٢٧٧
٢٧٨	٢٧٩	٢٨٠	٢٨١
٢٨٢	٢٨٣	٢٨٤	٢٨٥
٢٨٦	٢٨٧	٢٨٨	٢٨٩
٢٩٠	٢٩١	٢٩٢	٢٩٣
٢٩٤	٢٩٥	٢٩٦	٢٩٧
٢٩٨	٢٩٩	٣٠٠	٣٠١
٣٠٢	٣٠٣	٣٠٤	٣٠٥
٣٠٦	٣٠٧	٣٠٨	٣٠٩
٣١٠	٣١١	٣١٢	٣١٣
٣١٤	٣١٥	٣١٦	٣١٧
٣١٨	٣١٩	٣٢٠	

صلوٰۃ ابراہیم پاک پر جان رسول

سینہ میں جو معظّم کلمات و اقوال القام

سلام تسبیح برایشان فرستاد رسول

نام او طاهای یاسین جام او کوثرید

تاریخ طراز ملک بنی نصرکان رسول

الرايس محمد بن علي بن عبد الله

حامی بنی این پارکین

حضرت حسن حسین شایب علیہ السلام

اینها تصحیح عارف سید قرآن است
 و اینها تصحیح عارف سید قرآن است

کتاب فیہ کتبہ ام کلثوم

سید بن علی بن
ابن کثیر

بزرگوارانی که در اینجا به ملک بر
آمرض عشق در میان شما

از رستم شاه از غلام رسول

رسد بخدا و خدایا

آیت خَلَقَ عَظِيمٌ خَلَقَ مُصْطَفَى

خاتم مہر نبوت و درمیان رسول

سینہاں اپنا اوکھایا عین

ثم انا ففتحنا ورجع قرآن رسول

الضحي خاتمان القبر

و کنگان بیدنی چاه زرخندان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در بیان این عفت هر دو درین ر

حضرت عثمان غفر له

میں نے کہا کہ میں نے یہ سب سنا ہے

روز و مشد در شامینا خواهر رسول

ماد السهية فخر



صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى رَسُولِ خَيْرِ خُلَفَاءِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحَابِهِ أَجْمَعِينَ

شفا

ملا جاد شرم و محشی می شخص جیایے عوض کر نقصان نہ تھا و ماعینا لا البلاء

تفاسیر شریعت

مصلح الدين محمد بن صلاح بن جلال اللار في المشافي ٩٨٨ هـ بحمد الله عليه